

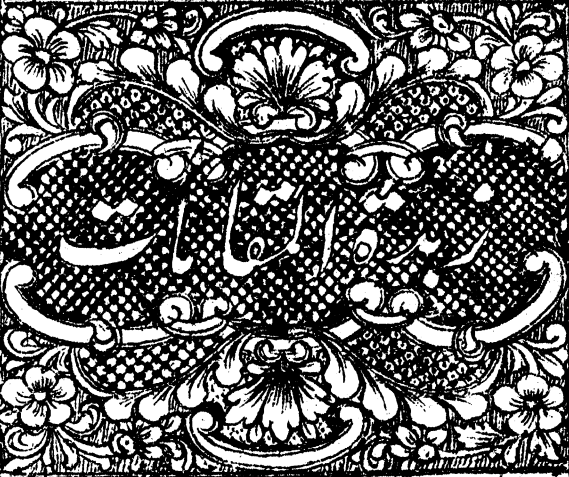
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232030

UNIVERSAL
LIBRARY

ک خات کو مکافضل خلائی روز ما
بعون لیلان لیلان و لیلان قمرین

المستشرق که درین ایام فرخی التیاری که مستطاب جامع احوال حضرت خواجہ باقی باکثر حضرت
شیخ اسرار و مجدد دلتانی با خلفان ناما حضرت ایشان جمعی شد عنہم سرانہ انفاضات اسلمی



که مطبوع طبائین خاص عام علی الخصوص حضرت صوفیہ کرام است بنا علیہ
بنظر لیسریع اصحاب تفسیر و تلویح و مندرج مشاہدہ اہل یقین و حکیمین

تذکرہ مصنفات
مطبع میثقی نوکل شوریق
در سن ۱۳۰۰

فهرست مطالب کتاب زبدة القامات

صفحه	بیان	صفحه	بیان	صفحه	بیان
۱	دیباچه	۲۵۲	بیان خوارق ایشان	۳۷۶	بیان خلیفه مولانا یار محمد فرید
۵	بیان حضرت خواجه باقی بابت	۲۵۶	بیان فات ایشان	۳۷۸	بیان خلیفه مولانا قاسم علی
۱۳	بیان احوال حضرت خواجہ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد سادات	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن کی
۳۲	بیان مکملہ و انفاغ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سیف زرد	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا عبدالکافی
۶۱	بیان خواجہ عبداللہ فرزند خواجہ	۳۱۵	بیان خواجہ محمد معصوم	"	بیان خلیفہ شیخ یوسف کی
۶۵	بیان خواجہ عبداللہ فرزند خواجہ	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد عثمان	۳۸۲	بیان شیخ محمد عبدالکافی
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر پوری	۳۸۳	بیان خلیفہ حاجی محمد رفیع
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین خلیفہ	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ برج الدین	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا ابو الوہاب
۸۸	بیان ابو سعید حضرت مجدد الف	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ محمد یگانگی	"	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ
"	بیان شہاب الدین علی الملقب	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ فرید	۳۹۸	خاتمہ الکتاب
"	فیض شاہ فاروقی کابلی				
۸۹	امام رفیع الدین	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر پوری	۳۹۹	خاتمہ الطبع
۹۳	شیخ عبداللہ حضرت ایشان	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سرنگا	۴۰۰	تاریخ خاتمہ الطبع
۱۲۶	بیان لادت حضرت ایشان	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد کبیر	.	.
۱۳۷	بیان مولیٰ حضرت خواجہ	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد مبارک	.	.
۱۶۰	عراق حضرت ایشان	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد سعید	.	.
۲۱۵	بیان صحابہ و اسرار	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالکافی	.	.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الباقی بالبقا الابدی والوام السمدی واصلى على النور الاثم الاصدى اعنى
 حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
 والولاية والكرامة برنقشندان صحائف علم و عرفان و تونكران و فاین دكنوز
 پنهان و خواجگان مانده حكيم و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما
 كه اين بنده از كار مانده و از خود مشرمنده را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
 سلسله عاليه كبر و بیه بودند و حقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاى
 آن خانواده متبر كه رسیده لیکن بمناسبت فطری و رابطه جلی هم در عنقوان
 شباب از اشارت های نهانی و بشارت های یزدانی دل را بسلسله مدینه
 خواجگان نقشبندی بستگی دادند و دیده امید را چون باب رحمت ایشان ببا
 رحمت ایشان كشادند اما نمیدانست كه كدام را بهر از راه نمایان این شاه راه
 دست این بر خاک او افتاده برگیرد و كدام يك از مقبلان این سلسله عالی شان

وی را با همه ناقابل کرم در نپذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه ویرانخور
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همسیرتی که بان بر مرکب زین نهند
 که مرا به هندوستان بایشد للمولوی المعنوی قدس سره که آنکه پیرم دید
 هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و کس
 از آن حرف های جنون سخن تقریبی چنان در میان آمد که ما چار سر از پایش شناخته
 به مملکت هندوستان آمد پس از سالی در آن کشور شی در محفل حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ رحمهم الله ذکر یافت و پیر اول وقت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهده ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند و خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند
 یا بشهر عشق تباران فرد صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفا و یقین نبشته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی دید بگلیه گذا و کنه ابر صدفه که در آن خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزیر آن صدفه سر پیش افکنده و خاموش آن آیند مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سر از گریبان پر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاز نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میبندم چون بیدار شدم از بخت نمودن این سوره و هدایت نزول آن پی بردم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسید مشاهده نمائی که جمعی در
 جاوه طریقت داشته راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس هیچ گویی و راه تنقار
 پوی که او سبحانه تو اب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از آنجا راه

توبه گرفتیم بعد ازین رویا یکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممور و بکنار حج روان و به یمن و انستاب نام
قطب الانام رخ و لهامی امیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب حمد الله را مگانه
غریبان و حکیم رویای کی از اکابر ذوالعلم والعمل و العرفان بدانستی بخیر البلدان
صدا نهادند بر عیض بلاد اهل سلیمان عن آفات الزمان بخیرت نیتجه سادات کبار زبده
مشهدان باند تقدار شریف ذوق و وجدان مردم و دیده مردمان میر محمد نعمان سلیمان
المنان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
و جذبات و لهامی طلب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مر از وزیرگی برده و
مرا ایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخیرت اورسانید بود و در
فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه و دومان سیادت باستان آن
قدوه خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چو در سفر چه در
حضرت مشیت دامن قراک ایشان گردیدم فوایدیکه این غریب در آن مدت
قلیل از فواید کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالم تاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر یافته شرح و بیان را بر تابد شعر لوان فی کل منبت شری
لسانینت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر انجزا بهر چه
که در فواید تبصریح نام نامی ایشان را بر تابد لیکن بے آن زبان ککاب بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدرالدین
کنیش ابوالبرکات و نه همیش مذہب امام امام نعمان بن ثابت و شیوه اش

برهان پور

برشته فی آن طلب

تکمیل و ثبات و سببش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشربش
نقشبندی و کوشش باحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشاراش کابل و
غزوه مشهور و مولد و موطنش سمرهند و اراک حضور و مرقدش دران بلده در محل نوز
ساطع و دستمانش در باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین بره دران شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلمه العالی این
کترین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیکرد و باشم از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
عادات ایشان بخاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در یگانه
شاه ساز بلند شهبانه و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیاسن سماج
العارفین رضی الله والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الالدیسی نقشبندی را قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تامحبان این دو بزرگ راعوه و نقشی احوال و
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تجریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر و تضایق
حقیق را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهت تشکیل ممالک
بحوری بیش از پیش تجریر بنقیه مذکوره ماموره پرداخت هنوز درنی چند از نواد بباد
سیاه نگر دیده بود که واقعه مانده انتقال حضرت ایشان در ایشان را
سیاه پوش ساخت پس ازار حال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن مذکر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمولفه مایه کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصاره کف نهد جنج بصر + چون نماید ضمه
 یستان طلب بهنر از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد سانی و صافینهای حم +
 قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز این شمع چکل + بومی او پروانه
 بست از تاب دل + از آنجا که این نسخه نهمین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس شد سه ساله
 به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از کسر و شغیب تیار رخ آن جو زبدة المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبدة المقامات نیز نامند می شاید بعد از تمام این نسخه
 امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نکات آید و آن بحقیقت
 دفتر اول این کتاب گرد و بعنايته الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفين رضی الله والدين خواجه محمد الباقی
 قدس الله تعالی سره الغریز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فضل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دلی و توجه ایشان با رشاد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از باب فضل و صفا
 بود و از نومی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیر اولاد حضرت خواجه ماقدس سره در
 بلده کابل نطهور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
 سیمای بزرگی از جهته اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از زمین

کار و بار ایشان مهیوید گاه دوران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگردان خموشی میکشید
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و داناتی مولانا صی صمدی که از علمای
 اعلام آن ایام بود اختیار نمود و برفاقت مولانا از کابل بجاوارالنهتر شده اند و باندک
 روزگار از سموفطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدیدار آمد
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسبب
 این راه و آمده اند لیکن از ذکامی فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
 داشته چنانکه یکی از صانی دلان صمدی القول گفت روزی خادمان حضرت خوا
 در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفل یکی از افاضل درآمد
 تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجہ روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودند
 تا مولویت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه زیما بودی حضرت خواجہ فرمودند و زاد
 از کمال مولویت نیست که کتب متداوله مشکلمه را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
 افاده نمود و دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند و میان آمد
 امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صمدی باین فقیه گفت چون
 بسبح ما آشنایان رسید که خواجہ از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند با هم سقیم که ما زین
 جوان فطرتی و بهی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا با انجام نرساند آخر
 چنان شد که گمان برده بودیم با جمله حضرت خواجہ را هم در اوقات تحصیل علوم که بزرگوار
 بر نای بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت با ریافتگان محفل لی مع اندر سینه
 تا آنکه در بلا و ماوارالنهتر که معدن این طائفه غریب الوجود دست بسیاری از کبار مشایخ
 آن عهد را در یافته نزد بعضی بعروس تو به و انبیا نیز هم غوش گردیدند کما سیحی باینفقولا
 عن کلامه الشریف بهمدان وقت در زمان گذر ایشان بهند و شان افتاد بعضی از
 ایشان را که دوران و یا را صحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمره ارباب عسکر نبود و از ائمه دنیا و دین تو نگریا بشند اما از آنجا که دوزخی ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود سی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کف خلعت
 خویش گرفت تا بر و بجای که برود چون جلوه تقدیر سمجواست که نخست تعلقات کثیره
 ایشان را هر یک تعلق با آرزو و توقظه آن یک تعلق مجاز بجام حقیقت بر آورد نخست
 دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صورتی گرفتاری فریادش آمد و پس از دوزخی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بود قوع پوست سخکان خال بجز
 و اند این دام بود و هم مقارن آن اوقات الامم مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان گرفت در روشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمود
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر با تجلی نمودند و ما از زبان بودید ششما سی رتبه
 متبرکه که حضرت خواجہ بزرگ بهار الحق و الماتہ والدین قدس سره بملقین ذکر و القار جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاندہ تشمیر و امان طلب نموده بهیگی در سراغ ارباب
 انیمینی درآمدند در روشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تنگنا بود فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و در بلده لاهور در ایام شبکال که از غلبه لایمی گل
 طی کوچه از ان پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه با و خرابها و گوشه
 و بیابانها و سه سبتا نما را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قتل گفت
 من نیز روزی بر رعایت شما نشانی خواستم در آن سیر و تزدور رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیچیده آمده از بسبب سیاری گل
 ولای ما ماندگی و دور پایی دریافت حیا و ادب را یا راسی عوض شد ششم ایشان را
 معنی آگاه گردیده ما با بزرگرو امید ندیستیم که ایشان بقوت پای دیگر دین بپوشیدند

ع قطع این راه بحرایی جنون نتوان کرد و دیگری از آشنایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی کلبی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکور و مجذوبی بود خداوند الهی را شکر حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره بیرون او می شدند و او هر گاه حضرت خواجه را دیدی جز بدشنام نمی دراختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها مینداختی و گاه از ایشان گران نموده جای دیگری شتافتی اما آنحضرت از سر و خ طلب باین همه منفرد و توحش ا و روی بر نتافتندی ع سنگها دید و دل ریشته می روی نتافت پد تار و زنی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فزانه و راهت از آمده ایشان از و خویش بخواند و نظر با و دعاها و در حصول مراد ایشان بطهور رسانیده و از نظر و دعا او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگر چه ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل تشکیده کشیده ایم لیکن انتظارها و قلمتانی عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شکر و متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیماری و غمناکی توانی و بیماری ما را میدید و بنهایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بے نیاز آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند ما را فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذت جوانی دست شسته برآورده گردان یا ما زنده مکنار که طاقت مشاهده این ناکامی بی آرامی و ندامت و بسا بودی که در میان شهبان سحرها سنا جانی چنین بحضرت برآزنده حاجات همیکندند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشمار روزی گردید جزاها انکند منما خیر انچه در تخم نماند که والده ماجده آنحضرت از دو و مان سیادت بود و اوقات بسیار و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکسته و التبا همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقر بعضی ارتقاات اصحاب خواجه با قدس سمره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدایات در وی ایشان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود زمان تنور می بستند و بر میگرفتند

و دیگر بر میگذاشتند و فرودی آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه ازنان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر یا راه اضطرار میفرمودند و روزی
 حضرت خواجہ قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل
 امر طبع دیگری گردان ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
 ندانم از من کدام جرمی بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیه می آمد این بود که برای حضرت ایشان خدامان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت او با بنهار
 این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجہ قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان باز گذاشتند رحمتا اللہ تعالی با بجملة حضرت
 خواجہ ماورجست و جوی سالکان و مجذوبان سیما بطور رسانیدند و بسیار که لان
 را در بلا و یافته بهر با گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظام مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و بی نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند
 حضرت خواجہ محمد یار ساقدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میر آید بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصلست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاتحه و ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفه مولانا
 خواجگی و سیدی علیہ الرحمۃ چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان استخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت
 خواجہ احمد بسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاندیشند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون غنیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند حرا
 استقامت بدید موافق تفرس آن بزرگواران غنیمت بر هم خورد و خرابی عجیب و دوا
 بار دیگر بصریح و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله لکنی مد ظله تجدد توبه نظر بود
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود و غیر تر قیام امید که برکات آن مواهب الی
 یوم القيام مانند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاهداشت حد و بود باز تا تاسم المصل
 آن سدره شگست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرت ملازمت خواجہ بزرگ
 خواجہ بہا و اسحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بطور سید حکیم
 الغزنی بتعلق بکل حشیش بہ طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از خواجہ فرمودند
 ذکر می گفتن بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندرست قطش بران داشت که
 از بہان عزیز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
 اوراد سلسلہ آن عزیز یادوست نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب
 بچهل سال میدان لاله قطع نکند بنزل الا اللہ نخواهد رسید سادہ لوحیہا بران
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمار و بہمان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند درین بیان اشارات غیبیہ در سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار
 را از جا بر نمی داشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم و قنہا ما شمتی الالفس
 می کاشت انشا اللہ الغزنی عاقبت دست کرم آن تخم را از جو بار مالا عین رات
 و الاذن سمعت سیراب گرداند بالآخرہ کبشیر رسیدہ شد و بلازمت حضرت شیخ
 باباسی والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شدہ و الحمد للہ والنتہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
 سلسلہ علیہ نقشبندیہ پر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از وی کچہرمان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدالقرار

عینیت مهوره حضرت خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در بشارت نمودن
 گرفتند و تلقینات فرمودند و بهین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
 عینیت دستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجزب
 عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد دستگاہی حضرت مولانا
 خواجگی ایکلی قدس اللہ سره الغر زریسه شد و بطوع و رغبت خود بعبادت و مصافحه
 بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و بطخیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبہ
 خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیاز مندان این
 درگاہ درآمدند شد اللهم اخی مسکینا و امتی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین و
 السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از نحوای این بنیقہ در افشان
 و اراتیان بدایت احوال ایشان کہ مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
 ابیات شریفه ایشان کہ شنیدیم کاشف راز نهانی + ابو القاسم حراغ کہ بر کاتی +
 کہ بودی در دجان نام اویش + کہ باشد شرابی از جام اویش + کلیم من کلیم پس
 گیر و ما غم + نیاید نور این سودا چراغ + زبانم زین ملقظ کہ چه بندست + سرم بنجو است
 صید این کندست + چنان مستفاد گردید کہ حضرت خواجہ ما اویسی لوؤد و تربیت
 از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت خواجہ بزرگ بہا الحق
 والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
 کار را با انجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون از سیر ظاہر نیز چارہ نیست بماوراء
 رفتہ از خدمت مولانا خواجگی مجازگشتہ اندیکلی از صاحب دلان صادق القول
 کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی پیش از آنکہ حضرت خواجہ از
 ہندوستان بماوراء النہر شوند و رلاہور مسجد برای ادای نماز فرض از فرمایش
 خمسہ درآمد در اثنا نماز ناگاہ از سینہ سکنہ ایشان آوازی ہمیب ظاہر شد

چنانکه اهل صفت نماز ازان حیرت‌نازوسی و او بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجہ مجمل
 هر چه تمام ترازی بیرون رفتند ازان پس دوسه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
 منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضا غزوی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
 مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجہ رارو
 بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما نگرند از شاهد ه این حالت بر من رعشه افتاد
 تا بلرزش و پیشین تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
 نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند را تم این خروف عفی اللہ عنہ گوید این
 دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تجتبت ایشان بحضرت
 خواجہ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چه از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ مرویست
 که در نماز جوش سینہ انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص حضرت است که سوار
 از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت و نورانی
 حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
 مومن است وقتی از اوقات این دولت روسی داده محال نبود که بزرگان گفته
 تابع کامل را از همه چیز متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ ازین همت عالی و تقفید والار بر سر
 مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ما و رار النهر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیزا
 که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران و یار بر سندان شاد و اکمل بودند و رفیق
 نیز از اند فواید مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر صحبت لانا
 مولانا سپهر عالی قدس سره نیز رسیده بر نه از احوالات حاصله را بسبع ایشان
 رسانیده از مولانا بحسب همیشه دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
 نشأت القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسو

بعض دوستان بنام دوستان مکتوبی برنگاشته اند که در کتب و ابیات شریفه ایشان مسطور است
 وادش این بیت است سه من از محیط محبت نشان همیدیدم که استخوان عزیزان
 بسا حل افتادست + در انشای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا می اعظم خواجگی انگلیکی در واقع برایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزندانم ما
 بر راه شماست حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا آنجا بر زبان رانده میگردم زغم آسوده که ناکه زمین + عالم
 آشوب نگاہی سراسر هم گرفت + چه حضرت مولانا می متبرک بزرگی در آن وقت و دیده
 از کبار مشایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و عمر و بر طریقی خاصه خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه حضرت خواجہ احرار میرسد و چارادت ایشان
 بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد انگلیکی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد و خوشواری و ایشان را حضرت قطب الاخیار خواجہ
 احرار رحمہم اللہ چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتاب نشات القدس بعون اللہ تعالی تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار
 اکتفا نموده اند با جمله چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ بخدمت مولانا ناکند کور
 رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیل و نهار در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بغایت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیہ بانجام رسیده شمار باید باز بنام
 شد که این سلسله علیہ را آنجا از شمار و نقی شام پدید آید و مستفیدان عالیقدر
 آنجا از بین تربیت شمار برومی کار آیند خواجہ ماہر حنیف از راه انکسار و دید قصور
 احوال عذر پا در میان نهاده اند حضرت مولانا از اسحاق باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کشوده غزنی از اقربابی حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم آن خدمت صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت اجازت
 کامله داده رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شنودند
 آنان ب حضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران مذکور اند کہ کار این جوان را تمام
 کرده زوشما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ ما زال آل اساطع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشت **۵** شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہندو زمین قند پاری کہ بہ بنگالہ میرود
 چون ہند رسیدند سالی در بلکہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلاء آن بلکہ
 شیفہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ السیت دارالاولیاء
 بیت الفقرا را آنجا آمدہ در قلعہ فیروززی کہ سہ منزلی است بغایت دلکش و شرف
 بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و درکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار الملک بجائے دیگر انتقال فرمودند **فصل دوم**
 در بیان مجملات احوال شریفہ آن حضرت از مشوع و انقصار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرصیہ بابیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقدر
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و الود و از غایت انگسار علیشہ دید
 تصور احوال و شہم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کم فرمودند مگر آنکہ مسکلاز
 مسائل غامضہ این طائفہ کے معروض میداشت انگاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگرداند و آنهم از وفور شفقت بود که
 بسا و آن را کج نمیده کج رود با همه خزن با آیندگان در کمال بشاشت بقی میفرمودند
 و در انجام حاجات مباح مسکین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و در عظیم سادات
 و علما سابقه فرمودند و در جزو و کلیه عملیات بفقتهای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی باستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و در این کار
 عظیم و انموده عذرهای فرمودند اگر آن آینه صادق بود و از خوان نوال
 ایشان روزی مندمی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کمال ایشان
 پس بزد و خود را بخدمت آن استمان می سپرد و بزبان حال میگفت که کف
 ازین و زنداریم رومی گذر، اگر چه از دو عالم گذر کرده ایم، بیان نمک های این
 میکسار، حواله بر کشیش جگر کرده ایم، چون آن حضرت رکوع طلبان طالب
 میدیدند و آغوش عنایت و کف تریبتش می کشیدند که بند جوان خراسانی
 مدتها مجاور حوائض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوستی قدس اللہ بصره
 بود و از روحانیه حضرت خواجہ طلب پستی می نمود که در قید حیات این جهانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ ما بدلی آن جوان را واقع فرمودند که بزرگی از طریق
 نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر خدمت ایشان رسیده
 واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
 و گریه خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر نماز و بیه خود با گذشت
 شب و بگرور افکندند آن بزرگ همانست که وی بخدمتش رسیدی و انکسار او
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر با گذشت و بجز قبول رسید و دیگر
 و بید بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه باوق العقیقه ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند که این بجاصل شایان آنچه گمان برده ایست

بجایهای دیگر تر و نرمایید و اگر از اینهای میان بد پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من
 بخدمت او شتابم یا باشد که زخم خود را مرهمی یا بیم این فقیر از زبان شریفی خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس الجبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بجهت تمام چنین فرمودند چون اسلح ایشان بسیار شد توقف را دور از اوست و آت
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیمه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم باستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم خیال
 کسی که می فرمودند نیا فتم درین حدین برای میگذشتم که از نهای سرودی دلربا
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قول آن را این بیت شیخ سعید
 سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دوکان حلوانی + سماع این بیت
 دانان را حکم زد و سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
 و قتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذازند و خلاق
 بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت است بعد ازین روایان
 فقیر بعبته و الا رسیدم التماس قبول کرده همان عذر ندگور سر ایپانور در میان
 آوردند آن بیچاره بسجد آمد بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع در ایشان
 در دل نهاده و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بنموده است
 و دل را بر بوده اکنون که ناشاد و خانه بر باد آمده ام این می گویند و میرانند
 بیچاره چه کار کنم و کجا روم نبوعی این باجر از زبان آورد که بسیاری از حاضران
 را استیلائی گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید پس میدند که چه شورش معروض داشتند ع کرب
 شیرین تو شورست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بلیقین

ذکر و جذب به آنی نواختند تا نگردد طفل که جو شد لبین تا نگردد ابر که خند و من
 طریق آن حضرت قدس سره الغریز آن بود که هر کرامی پذیرفتند نخست
 تو به اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
 رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامه اش نام میکردند و بسیار کفایت
 وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خوب
 برهان نام از خواجه های دهنیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافت بود
 بخیرت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان و س را
 به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و در تجتب رفت و با محرمان خود
 گفت این شغل مناسب حال جمعی است که اول قدم درین راه نهاده باشند
 مرا ایشان گرم نموده بمراقبه عالی تر از آن اشاره نمایند و دستانش گفتند اقبال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
 صورت مبارک پرداخت و دوروزی رفته بود که آن صورت او را فرو گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید که با وجود تمکین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و شچار میزد تا آنکه
 چند تن که از جوانان دمی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر مطالبان را ذکر دل بطریق که مقرر اکابر این سلسله است
 دلالت فی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی فکر
 ذات عزشان و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سره بسیار آن مجرب
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
 بحال ایشان کشوده ز عقده زده از منبر نریز افتاده ششی از شهبای ماه رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده آن

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زوده
حضرت خواجه دیگری را بیدار کرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بجز در حاجت آن خادم ویرا جذب سکر و نسبت فرد گرفته و فریادکنان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری برینک بینایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند سبب
فرموده اند سه روز حشر شهیدان چون آنها طلبند تسمی کن و خاموش کن زبان
همه گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عثمان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تخمخ و استبراکرات نظر گیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
درآمده آمد خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی بر خاک کشاننده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی آفتاب
بچنان و راضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاده و بچنان و صحرا
برون رفته و دیگر هیچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیبه ما رضعه داشت بکرات آن رضعه را دلالت بر میدی حضرت خواجه
کردیم وی ابا نمود تا روزی آن صبیبه را بتقریبی بصحوبان رضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از خیمه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیرز مایا دگاری میگیرد و در حد و دهبان ایام انتقال فرمودند و آن موسی مبارک تا امر دزدانه تبرک و یادگار بماند سه مر از زلف تو موسی پسندست و فضولی میگنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آمارستی و جذبات بر او چیدین گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد و بهوش بنفتیاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معالجه می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد بر سر سیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت عست حضرت خواجه بصورت تمییب عجیب نمود از نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یابم سیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحبخانه در فیر و زابا و از نسار صاحب احوال سکت و آن صبیکی سیدی که در خانه را تمست نیز از زمین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما و را بسره حلقه بعضی نثار ذاکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گستر می آن بود که هر که را تعلیم ذکر میفرمودند بعد از آن اثنای تعلیم ذکر بهمت توجه شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را ک حقیقت جامعه و می بستند گویا سرشمیه نقش بند می را بطور می آوردند لحنه زبان دلش بزرگ گویا میشد و حضور و جذب بوی را و آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید و بر نخ از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را هم در آن کیفیت عوالم مثال با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر روزهای کشید ما هم نظر ترتیب ایشان بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشخ پچی و میت بطور می پوست و این عنایت ایشان بر بسبیل تمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذب

بدایت تعلیم مطالبان این طریق را از اسما قات لازم البرکات حضرت خواجہ ماہست
 قدس سرہ بندہ معروض داشت کہ فکر سابقا معمولین اکابر نبود و فرمودند کہ بود اما
 بدین تمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجہ خود پرسیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و ہمت اہل ارادت
 نقصان و فتور بسیار رفته و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفته و نور شفقت بر آن
 داشت کہ بی مجاہدہ سعی و تزد و ایشان شربی رسانیدہ شود تا پیادگان با دیدہ طلب
 را مرگہی باشد و برودت شان بجمارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان انجیکامیت
 با خراسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان رانندند کہ جزا ہ اللہ عن الطالبین خیر
 انجرا و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بقرب قوت کاملہ سیریزگوار خود در افاضہ
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواستہ
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفہ ایشان را بہ نیت حصول حضور بگذرانند حضرت
 خواجہ و روزی آن رسالہ را بوسی درس گفتہ بدین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
 از ان نزدیکتر است کہ آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاهور تخط و عسرت افتادہ بود و در ان
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کہوچہ از کسنگلی جان میدادہ باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضرے بودہ ہمہ را رگر سنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
 روحانی کہ میراث اہلبیت عند ربی است میگذرانند چون از لاهور متوجہ دہلی
 شدہ اند بسیار می بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجز
 در نظر ایشان نمی در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرو آمدہ و برا
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و شمار بر سر میکشیدہ کہ آشتی

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان بچه بر خاسته بودند گریه بر لحاف ایشان آمده خفته بود حضرت
 تار و زنجیران از سر ما محبت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارق فی هم از ایشان بظهور رسیده از نور شفقت بر خلق الله بوده مثلا از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلهای دہلی که بگری بمقدور آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از ادعیه و او وید اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روز
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال غنیمت نموده حضرت خواجہ را دل بر شفقت گشوده از
 مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند فرموده آ
 که رفته متوجه شوید که فتح ستومی همان لحظه و ز خود قوت غیب دیده رفته
 و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفہ را طفلی سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار فیر و آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست از ار تعلقه عیش فریب
 بسی ذراع بزرگ افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون بر آمده و شش
 منقطع شده مادر آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که هر دو قدم محترم حضرت خواجہ نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجہ
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجہ و تصرف خود را در پرده بسی بنیان
 میگردانند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد و حاضران تعجب میگردانند که کدام کتاب بسین این معنی است نگاه

لخط خاموش شده اند آن طفل مجتهد کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دو راز شیوه مردت و صلاح بعضی سپاهیان را
 ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
 از غایت او با نجات اقبال نموده حضرت خواجه از غایت ترجم کمال آن معلوم متغیر
 شده بان ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
 بسیار غیور اند خبر او را بش در آن دو سه روز آن ظالم را بهمت و زود انشاری
 گرفته تفتیل رسانیدند و حکایات که از تحتل و بردباری ایشان از صحاب ایشان
 شنوده ام بد فتره با نجه جوانی از سپاهیان ایشان که مرکب شکرات می بود
 انواع شر و رازوی بطور می آمده ایشان آزما می ستوده اند و تحتل بوده اند
 آن شریر را سخنه با شارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قیود و محس کشیده
 خبر حضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
 بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شارت او مستعدی و سجاوست
 حضرت خواجه آه سر دزدل بر در کشیده فرموده اند می چون شما خود صلاح
 با صفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید ما کنسج وجه خود را
 از او متمنا ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و می را از جس
 خلاصی داده اند و می برکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت بسیار
 و دید تصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جرمیه صادر
 میشد و با ایشان می رسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی باست هر گاه در ما بد
 باشد ناچار بر بنیاسنگس میگرد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروه شرعی
 میزدند تصریح و شت امر معروف نمیکردند بل به لیت و کنایه و تمثیل میفرمود
 هر گاه ناچار در نفسین انگس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف پیشتران بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانان و حضور ایشان بخاطر
 میگذاشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اتم حرف گوید و روی
 در زاویه مسجدی از مساجد تنهانشته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود بیکر و دیدم
 و آنم که چون او بی نقشه و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
 رخت و گفت بر فرار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در چاهیکه قریب بر
 فرار بود برای ایشان سرری بنهاد و بران فرشی و ساداه بکستر و پیش از آن
 حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید و آراء نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غوز آن بی قید بخشونت و در شی
 تمام زبان بیزیت و دشنام ایشان گشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهره گونی پرداخت و گفت ای فلان
 تو چه لائق آئی که اینجای برای تو فرش افکنند جمع کثیر از دور ایشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده میخواستند و بر اتم بنیه و تقرب نمایند حضرت خواجه هم را
 بنگاه خشم آلوده از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چهل
 نم این کار بی اشارت و معلم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
 بر آستین مبارک عرق او را از زمین اومی چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
 بزمی چند طلبیده بومی میدادند و اومی گفت من هیچ تغیر و تذبذب و در حال
 گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا تعیین شد که نفس بلکی که میگفتند درین کم بود

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم روز میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا منقسم گرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادی شفقته علی
 خلقی ایشان خود متوجه شده مستحقان قسمت میکرد و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکشند آنحضرت باینی راه انگساری پیوندد که یاران آنحضرت
 از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می کشست و یاران را قولاً و فعلاً بر بستگی کم
 و یدین خویش و بر دباری دلالت مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا مسجد می بود که سخن امور و نیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدریری درین
 امور برای خود و رویش نمیکردند و در حق مردمان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
 بوی در محبت و نبی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفانی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضامند آمدند و با دوان ایشان
 را مجوز میدادند و از قنایت تنفر که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود و وقتیکه غم
 خرم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر ساجانمان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان هندی نامند بخرج زاد و راه ایشان در ویشان
 مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مانی گران آن نمیکند که انیسه سیم وز
 مسلمان را صرف خود کنم وضلع سازنیم نیز رفتند و باز گردانیدند ولی تقصیدی
 ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا مجدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
 و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلت اگر چندین روز
 جامه و در بدن شریف مانده شو خلیفین پیشتر میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک بکشتی ادا آنجا
 که غرق بچ تسلیم و رضا بودند اما ظهار تمییز و نظیف و تمویز آن هرگز نمیکردند با وجود آن
 همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکلیف
 طاعت شگفت تمام و پشتند بعد از ادای نماز عشا که بجزه تشریف می بردند قدرتی
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگفتند باز چون اعضا بضعف و دردی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و در لقمه تا مجدی میفرمودند که هدیه که میرسد
 اگر چه آنرا بجز حکم حدیث صحیح سخن لا نزلوا الهدیه رو نمیکردند اما آنرا بجز خصوص خرج هم نمیکردند
 بل از محل اطیب قرض حسنه میکردند و در بدل آن آنرا میدادند که بجزم فقهاء آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کب تمام میفرمودند که نزنده طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفها باشد و هنگام طنج بجزن و نیاوی نه پرواز و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دومی بخیزد که مجاری فیض را می بندد و
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مخریدان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در آن جا نرسیداشتند مخران را
 و احوال آنان معانه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کسب
 آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر ازین سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک شخص
 نهائی که غیر ازین معلوم نشود البته در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
 نقیضش نمود معلوم شد که دوستی خوبی برای سوختن که نه ازان جو بهائی احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کذا لک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
 الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
 در مدح خود بخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
 کبار در مذنب من بوده اند بعینین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از تراکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنکه اگر بیگانه می بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او با خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطر او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده از آنان و سر که احتیاج بحاف دارد بدین آن درویش میگفت که همیشه
 ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تفرید ایشان را آن یابید بود که از هدایت تا نهایت بهیج یک از احوال بلند
 و مکاشف از چند سمرتت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت و مازن یافت زو
 خشک لب بود میان رباعیه شریفه نیز ولالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست و طلب باید بود + دریا و دریا اگر محبت
 ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی غریبی کنی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز گرفتار
 قوت کار نماند + اگر نه بتوفیق اللہ تعالی درین دوروزه عمر دیوانه وار ماتم بازماندی
 خود میداشت و در جستجوی کیمیای مقصود تنگ و دوی نمی نمودند و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز در وی و آشوبی که است فرماید
 که کار دو جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او تماده از مجموع گرفتار میافراشی بنام
 آمین باریت العالمین آمین ازان برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
 حصول بن آرزوی فقیر از خدای غفور جل بخواهد که **دُعَا الرَّائِبِ لِلْغَائِبِ الْمُبْرَغِ**
اِجَابَةٌ آتَمَةٌ وَاللَّهَّ عَارِزُ خِدْمَتِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ سَلَمَةَ اللّٰهِ شَعْنُوْمُ که گفت رو در حضرت
 خواص ما را وقتی رویدا که همچنین مندیهای قضا کشاوه با سینه عریان و دستار
 پریشان متوجه ساحل دریای شدند آثار شکستگی بسیار و تعلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میفرتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته بآه و در دو تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر رو اردات و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میبریزید که اگر این دریای سیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند امام از اینها چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس سحره
 طلب و چون و مطلب بچگونه + نه آزا شهم و نی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و ربهلومی ایشان بودم در میان
 نماز آثار استیلا میگریه و ضمحلل از ایشان احساس نمودم بعد از ادا اسکے
 نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم +
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی بنموده پرسیدم

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه داشتند بسیار چه باشد گفتند این بگداز ما را
 بدین در و بگذار از آنجا که بنیاد ایشان بس و لیر بودم اصلاح نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن است روح من در طلب مطلب درار الوار عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پروبال زد بدستش هیچ نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او این حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در جرحه خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنیاد مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکام خود را ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند تبکلم آمدند ساعت
 بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر و عجب رسید
 و کلمتی یا حمیرای ما شدی که در حیرت و دهرت و نیستی عجب رفقه بودیم هم ازین غلبه
 تقریب ایشان بود که سری بهیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در ایشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و لطافت ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه به تعریف و چه بکیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 انزوا گزیدید و بشیوه قطب آفاق بوعلی و فاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
 سر بگردید و کشیدند و جز بنماز جماعت بهیچ جا مع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من آر اوان تینظر الی میت یشی فی وجه الارض فلینظر الی
 این آبی قحطه یاد میکرد مع ذلک از بهیخت و دهرت دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش دیوار میشد و غافلان را بجز دیدن ایشان بمصدق خوار و ذکر الله
 بنظور میرسد تا بجاییکه روزی عبور ایشان یکی از قرآ که میگفت آن فرار کان

بنود بوده بوقوع آنجا میده بجزوی که نظر آنجماعه برایشان افتاد و با هم یکدیگر میگفتند
 که این عجب مرویست که از دیدن او خدا میاید و او عظمت صحبت بل رویت
 ایشان چه شنار او چه بیگانه را سخن بر لب و دماغ او دل می عیب و با این همه
 آنکس را ایشان از دهمشت ایشان بسیار مردم دانا از جایم رفتن عزیزه از
 اعلام فضلاء مگر گفت روزی رسیدم بصفت جماعت نماز که بر پاشده بود در آن
 صفت حضرت خواجه نیز بود در صفت پیش جامی نه بود مگر میلو می حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در وی نشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجه اعتقاد و چند آن
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و حال قیاس بنحو خود رسال یافته رعایت
 ادب بنحاطر نیاید و آمده خود را فرجه کوچ کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر دم حمله آورد و چند آنکه خود را از آن میکشیدم فاند نه میداد تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صفت بنفتم خبر دار شتم و از مشاهده این معامله از مخلصان
 حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہمت گاہ از جوش قلب و سقوط دست
 خلق تنها و کوچ و بازار میگفتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیها و فرور تکیهها و حیرت سر موی در امور شرعیہ و التزام عنایت
 فتوری نیز نرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نہ ما بحدی
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بچکر گفت اللہ ایشان فرمودند با و
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته مجلس با میاید و اگر از میدان ترک و بی نظهور
 میرسد بظاہر ویرا خشنوت نمی نمودند و نمیراندند تقرب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا ابستگی در احوال خود میدیدند یا در خواب و وقت
 بومی امری می نمودند متنبہ میشدند ای تو مجموعه خوبی زکد است گویم شاید

عظیم بر علورتبه ایشان همین بس که دویسه سال برسد شیخت بود درین مدت
 قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود و بی هیچ تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دویسه ساله در آن
 سالها کجا بود و کمالا یحیی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که ماندند بزرگی خواهر شما همین بس که کجیل سالکی رفتند و دویسه سالی هدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجبه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحهما الله شد و که
 تقریبی را در حق حضرت خواجه مافمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش به هدایت پذیرد اخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند هر آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردوت
 طلب صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دُعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته اند
 نیز منجذب شده آمده از فریدان شدند و گویند بعد از قدم هدایت از نوم ایشان
 بشهر معظم و بی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجیهات
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاء
 از جاهاست دور و در سختت علیه پیرسیند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنودند فرستادی میر محمد نعمان سلمه شد گفتند جوانی را از آن
 خراسان در آگره بهار الشقای حکیمه بیار و دیدم از حالش پرسیدم گفت مر و چنین
 چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجاسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بهایم و باین
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه باجهل رسید که تکمیل تمام طبعی انسانی در آن است تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثر می لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پُر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنوید آه سرد
 از دل سراپا در بر آورده میفرمودند خوش خلاص شد و ما در حضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی موهوم بود و مجروح شدن میشود از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس سره الاقدس بزبان انتقال تهرخ
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خاتم در نهایت الوصای
 در آن ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود بقیة و حید طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 باجهل سالگی رسد و واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمده گفت
 مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خطکه بر کف منست نشانه است که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاماتا هم درین آئینه نظر کنیم آن غصیفه میفرموده و آئینه ایشان را
 پر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها میند که من زهره مشاهده
 ندارم چشم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و انمودند
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میگروه اند و ز می بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خواها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علییه نقشبندی فوت خواهد شد انگاه

فرموده اند که جامی در کتار شهر دلی باید اختیار نمود و ترک احتیاط خلق کرد و بهمان جا
 مدفن شد و درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
 معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
 برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد مگر فرموده اند دیده شد
 که میگویند قطب زمان در گذشته درین عین من قصیده غادر مرثیه خود بخوانم
 و تعریفات عالیه در آن مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دو
 رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی
 عنہ را بنجاب دیدم که فرمودند پیر این میوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
 ما بستم نموده بر زبان رانده اند از زنده ماتیم چنان کنیم والا کفن هم پیرانیست و همچنین
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفر می داشت فرموده اند چند روز کسی جا
 نزدیکه آخری ای بازار است بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
 تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
 نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مد فرموده اند اگر در
 عبارت ازین ست چینی بوده است که ازان حال بر آمدن خوش نمی آید و در شب
 بست و نهم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر می که متضمن وداع
 یاران باشد کمی نگریسته اند و اصحاب میگفتند اند و ایشان متسی و تعجبی نموده اند
 گویا فاده آن میگردد اند که عجب از شما که در رویشانیید و از دایره رضا بقضایر
 آمد و جزم می نماید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه که یا آله العالمین نمیشد
 بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
 گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
 در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جبرئیل کرام ذات مشغول

شده اند و محبان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
 انتقال موضعی که خاطر خالص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته بر یک قبر حفر نموده
 چون جنازه را درویشان و لریشیان برداشته اند از ویوانگی که حاملان را بوده
 با آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت رانده اند بل زمین دیگر برده فرد آورده
 بعد از فرد آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزگار
 حضرت خواجہ تقی بے را بایاران بآن موضع رسیده آبخار خوش کرده و صفا
 ساخته و گانه گذارده بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع و انگیزه باشد لاجرم
 در همان مکان که حار قدسگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
 و نزدیک شاهراه آن شاه تعلیم ارشاد و راجع و آرنجک سپرد و امر و زین بن سبی
 خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آبخار و استخار
 و از بار بستی شده نیز از دو تیرک و نفع و شمع قرار او همه نور حفر با دو دستها
 زیر آن درش غرق او بر باد و فضا و عرفان مینویس با تو ای شیخ انتقال رقم زده اند اینجا
 بایر و تیارح منطومه که رقم را روی داده اکتفا بر روی وانی که بدوست بودی
 از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش چنگ عشق بر خلق تمام عظمت
 بود و می تشنه دلم بسبال فوتش خوش گفت که بحر معرفت بود و فصل سوم
 در کلمات لطیفه و انفس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجہ ما را
 قدس سره رسائل و توفیق زیباست و مکاتیب بدیع و لایزال و کلام منطومات
 حجتہ دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرک شده و نیز برخی در احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعضی رسائل شریفه و نیز
 از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر و برکات چهلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و بعون اللہ و
 توفیقہ بابتقریب بیان معنی استخوان و گواش فرموده اند که گمانست که آن حضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم در وقت قلم بگفتند و باعلی مرتب یعنی آن حضرت پور اندکیس
 طریق متابعت آنست که بچو و گنگن این کلمه اکتفانه نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیازند تا اوقات
 کلام او سبحانه خالی از کم ورت اندیشهای پراکنده شیطانیه دست و پد این قسم
 توذرا منقولہ توکل است یعنی خدا را بر اسبانه وکیل خود اخذ کردنت و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فرورع ایمانست چه هر که ایمان آورد
 با نکه آفریدگار جزو کل اللہ است و آنست از آنکه هر نفس و نفسی که از و از خیس او
 بظهور می آید همه محض قدرت آفریدگار است و صده لا شریک له نه آنکه در خزانه
 هستی او امر است موجود یا البتہ موجود خواهد شد که بان دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتوذ کرده میگوید که انیس لم
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رحیم
 که نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بمقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشالله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسندت
 فرموده اند که اگر هنگام توذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم توذ
 شده کالی متحقق شود و بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سبع کلام
 اللہ را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم تجره
 موسی خواهد داشت بابت ایضا و تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلے اللہ علیہ وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرحیم این امر متضمن امر فرفرو الی اللہ و تقرب الیه است چه استعاذہ التجریکے برو
 و در جواب او رفتن است پس سن متابع را سزاوار است که بعد از دیدن عمر خود و در پناه
 حق بگریزد و حق را در دفع و ساوس بوجکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در اداسی کلمات و تدبیر معانی او توجہ بر آگنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید نظمو رمی آرد حضرت امام جہام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمود
 حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فریدانمایرید اللہ لیتیب
 عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا و ز فقرات احرار یہ مسطور است کہ نسبت
 با تحقیقت نسبت اہل بیت است و از انجہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سرمانشانی از ملک و ملکوت
 نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان براقادہ چنانچہ ارباب توحید
 صوری را میباشند این قسم تعوذ منشی را دست میدہد و نزدیک باین کہ راکہ
 نہایتش در مدایہ مندرج باشد لیکن جامعیتی راکہ بیقین ایمانی مشرف اند و تہ
 اخیر احسانز باید کہ از دست نہ ہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراه فان لمن
 تراه فان تراک است و تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
 در کہیمہ ایاک تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
 بروفق ارادہ الہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در بی صورت ایاک تعبد
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
 نسقین تا آخر داخل و عبادت یعنی از تو یاری میجویم کہ صراط مستقیم را نمائی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری با بروفق رضائی تو شود و در صورت
 کہ ایاک نسبت بر عبادت اختیاری محمول باشد بقصود الان اطہار انقیاد خود است

و مقصود از این است همین باجهان معنی که مذکور شد یا انظار آنکه این انقیاد را به چه خلق و متون
توسیدایم باطلب ثبات در انقیاد و یک برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کتب
اهدایا صراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
از آنچه در البیات و تراویح و عقاب آنست گفته اند صاحب فتوحات مکتب رضی الله
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه نفع عقیده از عقاید آنان کند
به خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجهانند که اعتقاد
برین تقریر یگانه گرفته و امید داریم که برین بمریم و برین محشو شویم که از ان عقاید
آن بزرگ اینست که سیکه دیدنهای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بینند و از سبب بجزند مدارند خواه خلق صرف بینند چنانچه در هر چه و طبعی که
ایشان معقوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صورتی معطل و مجبوس اند که اضداد الله علی علم و در حق ایشان درست
است تمام خود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از سبب گردانیده اند ایشان
ضلال و ضلالت اند و نه راه آنها که همه راجع می بینند و بس عالم را خیال محض و
شمرده صرف انکار ایشان نیز از راه برآمده اند بپلور سو فسطاطیه میرفتند و نه
راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علمیه اثبات می کنند چه راه
ایشان بر شاخه راه انبیا نیست انهمی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه انجا
حضرت خواهر با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاخه راه انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلافت معرفت انبیا
است ما شاخه ایشان برگزیدگان بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن دست ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
با عققاد این صدیق کامل و دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علمیه

نے بل چون وجود صورت و در مرات کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارات ازین اظهارست و عالم در علم حق ثابت
 است نه آن اثبات کہ علماء متکلم در صورت علمیه نسبت با ذہان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم منزل نموده
 و حقائق عالم ظاهر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور در وجود چون
 ظهور صورت و در مرات مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن از اصل است
 چون ممکن برده دار شده بحکم لون المار لون اناہہ مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
 و اثر از ممکن است و العلم الہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم **ہ** در تحقیق کریمہ و بہو معکم
 اینما لکنتم تمینق فرمودہ اند کہ معرفت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ با شیا در غایت خفیا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر مرتبہ مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تزلالات او بصورت علمیه و بودن آن صورت برانخ بین الوجود و العدم
 ای با جمیع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم از تو امی بر رنگ
 ما چندین صورت ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ ہر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صورت علمیه را یک نسبت مجهول الکیفیتے بحضرت ظاہر ہے باشد کہ
 آن حضرت در کسوت آن صورت بر آمدہ و آن صورت آئینیہ اسما و صفات او شدہ
 و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثل الہ
 او حق لیکن معرفت خانہ معرفت اعمال است با صورت جنانیہ از اشجار و قصور بر تہ
 محققین کہ تصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطنے عرض است و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارات و در مرتبہ قابل این امور و معرفت چنانہ
 عین چون معرفت نقطہ جوالہ است با دائرہ مہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ

باواڑہ کے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ درخارج ونمود نقطہ در کسوت
 دائرہ شدہ پچنین ذات حق وغیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزل
 علمہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تہ نزلات درخارج ونمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن تہ نزلات شدہ کہ وہم بتقریب بحیت مفہومہ من الالہ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشائہ کی توہم حلول وائینیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی در ہمہ جا باہر است سخن ساقی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس شی لالمقارنتہ وغیر کل شی لا بمرامۃ اگر ائینیت می بود لا بد تھا
 بے بود وغیب صورت نے نسبت و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکمائے حسابیہ سیکونید
 سمیت راست نمی آید و ہر ائینہ رو سے نمود آوازہ النج غن و رک اللادراک
 اوراک درین مقام ست امدان وجہ مطلق و مشتاقان غیب ہوتیہ میگویند کہ
 ہر چہ دیدہ شدہ و دانستہ شدہ ہمہ غیرت بکلمہ لائفے آن بے باید کردیہ کے از عار
 رونے قدس سرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ ہیج جب
 مدزک نشود و عقل آنکہ ہیج وجہ جز باو آرام نگیرد ع قلعے ست بے نہایت درو ست
 بے دواہک بتقریب بیان کر یہ فانیما تو لو افتم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این مہنی بر تو افکند جو ہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مرتب میشود و از صفات
 و تدویر وغیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصقات پس ذات او درخارج عین این صفات آمد و پچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و شمعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت جمہول الکیفیتے بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رو آری در آنجا جوہر نسبت

بحقیقت بهمان جوهر برآورده آن جوهر باین صورتست هر گچا این صورت و لیکن
 آن جوهر منزله ازین صورت و در خارج بومی از وجود خارجی بمشام این صورت رسیده
 بیش ازین نیست که بقدر این صورت صفات آن جوهر مشاهده می افتد و بهر چه در
 می آید بهمان صفات بل بصاحب آن صفات بر آورده میشود اگر چه ارسال
 پرواز کنی و هزار بار بعین بر آری تا جذب از جذبات الوهیت روی تهنیاری و در صورت
 اشتیاق و ارواح را از نظر تو ناپدید کند و مانند و محبت ذاتی که مکمون سرسیت و جلوه
 نیاید و نسبت جمول الکفایتی که مقوم اوراک و مقتدای آن محبت است و تعبیر از آن
 خبر با وراک بسیط نمیتوان کرد و میدانشود هر چه در وجه الله نخواهی شد شناسای
 آن خود کجاست در عنوان تحقیق منعی که میتین مذکور تین این چند فقره منسکین
 نازنین و دلنشین تحریر نموده اند قدس الله سرقا کما پاک است خداوندیکه فیض
 اقدس خود در شیار او عرضه ظهور آورده و صفات و شیون خود را بر پرده آن
 ظهور از تنگنای خدا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوه کرده در تنگنای وحدت او نشان اثمنت نیست مطابق السیت
 و اثره اطلاق بیرون نه چگونه اش میتوان گفت نه چون قادی می که بیک کلمه
 کن خضنگان خواب عدم را بیدار کرد و سر سیمه شوق بر بستند آینه وجود برابر
 شان داشت از ساهه لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاه
 صدای و هو معلوم انما کنتم بگوش شان رسید در یافتند که معیت جز بند و کائناتی
 صورت نه بند و حیرت و در کار آه جمال عکس بشارت وجود میدهد و نواس
 معیت اشاره بعدم میکنند وجود و عدم را در هم آمیختند وجود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند که مطلق جلشان بشارت انما تولوا فتم وجه الله
 در میان آورده گفت و فی نفسکم استلا تبصرون نیز گو شان شناختند که حجاب

خود خودیم خود را از میان مے باید برداشت هنگام این دست بردگشت ارادت
 برداسن مقصود رسیدن سی از راه عروق در وزید و نکست دوست را در
 شجاوین قلیدان گندہ بیچارہ از پایہ در افتاد کہ شمش معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز مے
 در میان بود روی و احتجاب آورد و صدائے فاستم گما امرت بگوش جانش
 رسانند مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عون نفسہ فقد عرف ربہ و ربیان
 آورد لیکن معنی و اللہ من در انہم محیط قلنے در حالش آورد از یک سو ذوق نفسک
 و تعال و از یک سو قول و ہجک شطر المسی الحرام اضطرابی در کار نہا و عنایت من
 یحبیب المضطر او دعا ہرودہ حجاب را کہ لازم وجود دست عینکے ساخت و پیش
 چشمش نہا و صورت قات تو سیدین بطور رسیدن سخن اخرے ندارد و سب
 بتقریب حصول محبت ذائقے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
 یاد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذائقے با ستہ
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیج نمائندہ
 و بحقیقت فنا مے فی اللہ تعالی رسیدہ دیدارش حکم اذار و اگر اللہ فن آمدہ
 ذکر و ہد صحتش بہ وجب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اور ویش منظر اسم الحکیم
 شدہ ہر جہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد سبحان
 و متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الہی از دریچہ باطنش سرزند
 سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الفتیر شود
 تصرف در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل و بر کار خانہ ہستے تو
 بیفکنند و ان غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض در ہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرگیرد

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوف عدوی ازان برنج
 و انا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمایی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اضمحلال
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفته آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده اوبصر و بصیرت
 تو منظم می باشد و چون در آن جمله باطن ترا بجهت مکر از ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود اگر چه نور بصیرت تو منظم شود و نور بصیرت بحال خود مانده شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او که از طرف آمده و ترا با و نسبت قریب است
 یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشایی و قرب خود را بقصر خورشید بیایی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش نداری و اگر در همین مقام مانده کنی
 مشاهده و اگر خواهند که ترا عارف موصف گردانند در سطوت آن نور بیوش شوی
 نور خورشید حمله آرد و از روی چشم بصیرت تو سر بر آرد و بنیائی یابی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً و در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم است و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن حکم وقت
 با حجاب لطیفی و رعایت اول راه بر تو روشن نشد لیکن تو سعی بدست آمده که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارسی باید که تا تو اسے این توجه را
 نگا هداری و به سراغ خاطر جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میکردی باشی بطریقی که اگر بر این سلسله علمیه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا محسب بان درویش پیداشده که در غیبت او حضورش تسخیم
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور در روش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امری واقع نشود که گراستی از تو و خاطر مبارک
 او بقیه و نیز می باید که مراد خود را از میان برداری و جز مراد او مراد داشته باشی
 همانست که مقصد برکے بالجمله مدار این طریق را از تباطها باطنین ست دل هر که ام
 که صورت که سبب گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن در ویش مثل آئینه
 و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
 التباط حرارت آفتاب میگیرد و محب نقوش و صور در سوزن می آید
 و از راه بر خفتش چشم هر توجه علو او را می یابد آنش محبت شعاع میزند و خرس
 هستی در گرفتن آغاز می کند اکنون مثل تو و مثل آن در ویش مثل نینب و آئینه
 آفتاب ناست این طریق بحقیقت طریق حضرت صدیق اکبر است چه ایشانرا
 کمال نسبت جی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بود و فیض بهمان راه میگذشتند
 چنانچه نزد اهل تحقیق مقررست و صاحب شحات از خواجہ ناصر الدین عبداللہ
 قدس اللہ سرہ این معنی را بفضیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریق
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ را و اہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
 نسبت جی ست چه طریق ایشان بحقیقت نگاہ داشت این نسبت جی ست
 والسلام علی من اتبع الهدی ک و در بیان کریمہ و شمس و ضمها و القم و اذ علیما
 بتقریب بہ قسم شمس و تم و امثالہما برنگاشته اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و ہشتہ اند چه انہما مجاہد جمال مطلق اند و
 مظہر تہ انسان مطلق را نہ بان معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پروہ انہما
 حکم کون المار لول انانہ و ہم برنگ انہما ظہور کرده و ارباب مشاہدہ را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ بر نور ذات نے افتد نہ باین معنی کہ ذات و لور را

ایشان می آمد مل مستی او را بر لغت ذوق و محبت و استملاک و احتمال می یابید
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانمیتوان
یافت اگر یک عاشق آئینه باشد در پرده صورت چشم بصیرش شناع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که خرفات
آئینه منی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهره بر روی آئینه
و میان موجود نیست بل نمودار نیست بی بود موجود همان آئینه است و بس
در تحقیق کریمه و النهارا و اجلهما نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیلی ایام بیض است بخلاف روزها که دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میکرد و انداین چون از اثر بموثر است و آن از موثر با اثر آن طریق علم است این
طریق عرفان و تعظیم لیل و وقتیکه پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرا سگاه و ذاکران و خلوتخانه مجتبان است مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم
شده چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختلاف بعضی اشیا
ظاهره فی ایوم این مقال سخت نیکوست و در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
بچنان در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بنده ظهور
نموده اند و همچنین ممکن و رنگنا که عدم ممکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده با حکما
و آثار واجب امتزج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که در باب که دلیل
اذا الغیثا را بلیلی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد و در آن اوقات
آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
منصف بزرگ آئینه از نظر عامه مخفی شده است و تقسیم کریمه قیاب من شبها
تخریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در نفس فروخته شده و از اثر آن نفع گانه بی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و همیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامه درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
 اولنگ کال انعام بلغم اضل یعنی خبیثه و نا امید می مخصوص کفار باشد نه لایس
 من روح الله الا القوم الکافرین چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حبت و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل بخلق از اخلاق
 الیه متحقق گشت و لهذا در کتب خفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق است
 گروه مومنان شاد می کنند و بچوسه و سوسن آزادی کنند و بسیاری از محققین
 مشایخ برینند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان حقیقی بعد از آن هرگز زو
 ایمان او نمی شود هر که بعد از ایمان مردود شده مجروح تقلید داشته و آنکه شایفیه
 انامومن انشار الله میگویند بعضی بر همین منتهی عمل کرده اند یعنی انامومن حقیقی
 انشار الله تعالی است در بیان منتهی سوره اخلاص فرموده از این سوره را
 سوره اخلاص از آن گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک
 حلی و خفی خالص میگردد و نه بجمه اخلاص و در عمل او دست میدهد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوسیت اعتقاد بذلتی بند که در عرصه امکان
 هیچ گونه مثلی او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست که کافر فرموده
 که التوحید افراد القدم عن الحدیث و هم ازینجا است که ابو علی و قاق رحمة الله در
 توحید حالی فرموده که التوحید غیر لایقظنه وینه چه ضمه لال رسوم آثار بشریت
 بالکلیه گاه گاهی دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره
 صاحب دولتی را که صفای قلبی باشد توحید در پرده اعتقاد بدست می آید
 که حال او هیچ مخلوقی را میسرست سخن باب مدینه تا علم است کرم الله تعالی و جبه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق با احدیت ذات
 دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیداشد اگر چه بجهت احدیت باشد فهم من فهم
 ها در تفسیر من شتر با خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق بمان صحیح باشد
 و شتر صحیح عبارت از شتری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت رومی سید هد
 سر در اینکه در صحیح شتر اصراً اضافه نکر و چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود و بعظم شان صحیح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارت از خلق و هشتمه اند مراد و عو ذرب الخلق من شتر الخلق و آید
 در آوردن شتر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شتر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهر امضات بخلق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شتر غاسق اضافه شتر شب تواند بود بجهت سنا سبتی باشد که
 میان شب و شتر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدم بطهورت آید یعنی
 چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شتر پیش اهل تحقیق نسبت به اندام
 امر است نه بجهت وجود امر و وجود خیر محض است و ایضا اشارت تواند بود آنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندینند بل بمظاهر و مربوط اند
 و از سیاه کلمه او بشتر ند چنانچه در معاصی بنده از استعداد او کسب خود دانسته
 ز بنا ظلمنا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهره پیش نیستیم هر چه در
 از جاس و دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از ضعیف و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مبتدئ و سیر را میگویند خلق اینچنین است که برست از قوم
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لایق و مانین و پناه گزین

از شر خلق آنتست که در خلوتخانه سر بیاید و حجاب مقصود نگردد و بطلب در تحقیق الله
 یوسوس فی صدور الناس مگکاشش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس می اندازد و در دلهامی او میان تواند بود بجهت وید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت کسی است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد بآنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه لیکن نظر به
 عقل و حسن مشاهد می کند که افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد عباد را و اندر چنانچه معتزله نسبت به او میان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدرت حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بهترین آفریده که هر چه خواهد می کند و عام در معاملات
 ازین هم فوہول دارند سوم آنکه بنده را بالوہیت آخذ کند چنانکه فرعون و شداد
 را کردند و رفع وسوسه اول آنتست که از خلق حق را جدا نماند و فعل و صفت خلق
 را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مر بوب
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده سے فرموده است تا جنبش دست هست
 مادام + سایه متحرک است ناکام + پس تعاضد بر رب الناس مناسبات نیست ازین
 منہ وسوسه دوم نیز مرتفع می شود لیکن است تعاضد بملک الناس لائق بانست
 که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را
 در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرستے مانند علل
 پناه بردن بملک الناس است که مرتبه جمع است تا ظاہر شود که در این شبیه ازلیت
 است انک لا تمرد من اجابت و لکن الله یهدی من یشاء چون سید
 و اولاد او را این حال است دیگر را چه رسد و ایضا ظاہر شود که هر چند فعل و
 قدرت در منظر او است خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در پیر آن بعد می رود

مثل ان بظہورے آید وخلق و تاسیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوسہ
 سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہان تفرقہ ظاہر و مظہر واقع شدہ بود کہ صورت فرعون
 و شادرا بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استناوہ بالہ الناس
 در رفع او مناسب است بحال ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوسہ
 خنان از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیہ اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
 آورہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
 لغو باشد من شرہ از قسم اول التجارب بر دن مناسب است یہ معصیت واسطہ
 مومنے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ و درونخ
 بے بندہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا ولا یکفے است و ربوبیت واسطہ وجود
 وجہ و در قسم دوم است کہ ملکہ و سحر بہ شیطان است التجا بملک بر دن مناسب
 و دسّم سوم التجا بالہ بر دن نیز اوارثا در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
 شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہما من الصلوٰۃ فضئلما
 بظہر رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست
 ذالہ والآن کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا
 یا نوعبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقدمات
 جلو اطلاق را بر زمین راختہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
 رحمت جمیع ذرات عالم در و دآن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و
 قہر آیند و میروند و میان ہر دو آن دریا کے لامنتہلے اطلاق ہنیاست
 و او تا ہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
 کہ نہ عارف کل شے ہالک الا وجہا مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین
 نیز رن را لاپدست انیست کہ خود را بفنا و نیستی بردہد کہ ان نفسین این دو

نفس رحمانیت و لهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین نفسین
 بهتر است و الاعارف را چه احتیاج است بحفظ بین نفسین که آواز و شفاک
 نیست چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه استیسا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی کبشام او نرسیده و همچنان در علم آرمیده
 یا گویم واللہ تعالی اعلم کان اللہ بعد از ظهور وقتی بوده باشد کہ لی مع اللہ
 وقت کمین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنی
 صحیح است و اگر چه کان اللہ بمنے اول باشد یعنی در نظر شود من همچنان بود
 و در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا ویتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ افناد اہمات برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و اینجاست ہمین ذوق یافت است
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور برسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند کہ مدار
 طریقہ باین تہ خیر است رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت است و در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرانی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسی دان ذکر تہ فی ملائکہ ذکر تہ فی ملائکہ خیر منہ یعنی فی
 ملائکہ الملک کہ فرمودند بخداے غر و جل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و
 خالف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال بندہ مومن جب باید
 باخوف بعضے گفته اند در پیرے رجا و رجوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و غیرت ملا مور صوری گے کہ ذکر بندہ مرحق را در ملا
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملا را علی است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا باشد یا خیر میت ملا با اعتبار
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را میبین گویند و آنها افضل اند
 از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا باشد **رک** حقیقت مراقبہ انتظارست و صفا
 انتظار در طلب مقصودست در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
 آمدہ باشد و شتاق تقاضی مقصود و مستغرق بجر ہواک او باشد جل ذکرہ
 وید حول و قوہ بخار کوششست و انتظار ستانہ کشش این قسم مراقبہ جز بہنتی
 و قریب الانتہا را دست ہمیدہد و لہذا ابو الجناح نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
 در بیان دہ اصل کہ ہوت بالا را دہ را بر ان داشته این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورہ
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بیند شکل و مثال و علم
 و خیال کردہ در عرصہ عقل آرزو فرودانست و معلول سہر چہ پیش تو پیش
 از ان رہ نیست + غایت فہم تست اللہ نیست + **رک** بکارش نمودہ اند نماز را
 حقیقتست و صورتی ظہور حقیقت او موقوفست بہ شرف شدن بہ موت
 اختیار و مطلق این شرف از راه سلوک بتنی برودہ اصل مشہورست و طالب
 ضلوتہ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک
 داشته باشد و وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خالکے کردن دل
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر را بہر دانست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو بحی
 مجمل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستندر و کلمہ انی وجبت
 و حبسہ للذی فطر السموات والارض حیفا را شمار باطن خود سازد و لیکن کہ شرف
 غیبی در برد و او را از اولبتانہ و منہ و ما انامن اللہ لکن بے آور و جلوہ کشید
 تقاضی قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصودست بطہور آید و طہارت

را صفا و دیگر پیدا شود بر تو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علتی و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد منتهی تو کل را که برون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق بدو نماید بینی که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 انده اگر بن ان توجه الیه غیره روسته نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما
 انامن المشرکین را بزبان و دیگر بخواند جو اس و قوایش تمام از عمل منزول شوند
 بصفت غایت تحقیق شود و بر داشت قبول خطاب قوی برینا فایده کس پیدا کند و از
 عمده ام و اذکر ربک اذ انست بر آید نیز هر چه کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
 گیرد و قدم در مقام تودید و اتحاد و بند از نیچانان ترستی کند که کل کائنات را محمل و
 نایز نماید کلمه لا اله غیرک بر از کتاب تواری بر آرد انجا خلاصه قناعت در مقام تبتیش
 بچنان باز تواند بود که اذکر ربک اذ انست لباس و دیگر پوشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار داد و مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
 تکالیف بر روشن سازند تو در نمود بے تکلیف شروع بقرات نماز کس طرح
 دیگرش روی و در بصراط مستقیم متد شود و سعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
 برسد چون درین مقام ممکن شود که هم فی صلواتهم و ائمون و صدف حال او
 شود و نیست صلاوة حقیقه اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل قناعت حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در و مایافت گریبان
 گیر جاننش شود و منتهی استعدا لا عود له دل نشینش گردد و به جانا بقهار خان
 رندی چندند + با مردم کم عیار کم بپویندند + رندی چندند کس نداند چندند + بر سیر و
 فقه پر و دو عالم چندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الفتنه شود و هنوز
 ورودند باشد که این و درست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین و درست
 سبک بند از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام حصیت

است یار غیبی به دنیا وارد و یا سبب بین است یا کفایا بالابدسماش ندارد و یا محتاط
 خلق است یا اوقاتش بذكر حق سبحانه و معجز نیست یا از خدا غیر خدا عز و جل میخواهد
 یا در مقام مجاهده بانفس نیست یا نظریه بخود و احوال خود و مداری بحول و قوه
 وار و یا تسلیم احکام ازلیه نیست و سلوک طریق تحقیق ناقص است و منفی نماند که
 بعضی از اهل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند و رکتفا و عدم اختلاط و مجاهده
 بجهت بعضی ازین باب حقانیه ثابت نمانده اند لکن وجهت همو ولیها اکابر خانواد
 نقشبندیه فرمایند قدس اللہ تعالی ارواحهم که هرگز اورا در این راه دانگی
 شود بعد از توبه نصوص و بقدر طاقات رعایت زهد و توکل و قناعت و عزلت
 و صبر و توحید و توجه سایر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الهی گردانند
 رعایت مذکوره را سفر و وطن میگویند غایه الامر اهتمام بذكر و توحید دارند
 و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجز به سیکشده بود
 جذب جمیع مقامات بسهولت و استقامت بدست آید و حقیقت توجه
 مذکور و مراقبه مذکور که وجه از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذب و کمال آن باسانی روئے نماید **چهارم** در شرح
 شرح رباعیات خود که از مصنفات و قیقه شریفه ایشان است و منسبه
 بسلسله الاحرار نگارش فرموده اند **سوم** این سکه که من زودم بنام فقر است
 وین روشنی از نور شام فقر است + بر خیز زه خواجه احرار بگیرد + کان راه
 زمر حد مقام فقر است + اقرب و اعلى طرق مشایخ قدس اللہ تعالی
 اسرار هم طریق علیہ احراریه نقشبندیه است اول در آید ایشان در ادراک
 بسیط است که غلبه جهت حقیقه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات است
 و ظهور وجه خاص است مقدمه این منسبه را که مخلوبه ادراک مرکب و ظهور

تجاشیح صحیح سعادت وصول است حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بند ندیل نبوت آگاہی
نیز شعور سے نما نہ تعبیر بقنا و فنا کے فنا کے کند تو اتر این نسبت را وجود
عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شمرند و اصل
اعدام اگر تو اسے کر دہ کار مردان مردمانی کر دہ ازین جاست کہ در وقت
سے گویند وجود عدم بنجر وجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا کے صفات بشریت
سے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت نوزے بخشید کہ در بر تو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے است از وصف حضور ذاتی آن حضرت
بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا شد است
این وجود را وجود فنا سے گویند و سے گویند وجود فنا جو بشریت ہرگز
عودنے کند یعنی عاۃ اللہ برین جاست کہ مانی بہ اوصافش رو
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علیہ
سے گویند بتبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت سیکند و حقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند و رویتہ اخروی را نیز
درین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رویتہ ہجون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
سے دانند و سے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیرت است اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ سید پارہ چشم را مدخلے خواہد بود آمانا و صد قنا اگر
می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان سے آوری و شہود
مانظرت سے الہ درایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسمی معاصنه
 بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی کرده اند هکلی اتهام ایشان و کثرت غلبه
 و غلبات آن است در غلبات آن نسبت کثره صفاتی نیستند از نظر ایشان
 محومی شود از صفت و فعل جزوات هیچ نمی بسیند در عرصه وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیر نشان نمی مانند این است نهایت مقام انبیا و اولیا ان
 ربک المنتهی و لیس در العبادان قریه هکلی رقم فرموده اند که عین الیقین
 در ذات حق سبحانه عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرده اسما و
 صفات و حق الیقین علم با آنکه این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است بخله صورتی می باشد از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چه حاضر در که صورتی بیش نیست با علم آنکه وی صورت حقیقت
 سبحانه و همچنین بخله معنوی نیست داخل نیست چه حاضر در که صورت عین
 نیست با علم آن که معلوم حق است سبحانه اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 همه عین الیقین است بل حق الیقین است بلکه دران موطن جز بخله ذاتی
 بخله نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست اے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی آنچه فرق میان
 بخله معنوی و بخله ذاتی با آنکه بخله ذاتی نیز در پرده اسما و صفات است
 با جمله هر چه حاضر در که هست بخله منسوب بانست فافهم و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کرده باشی که هر گاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صوریه و معنویه فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه
 تجلیات صوریه او را حاصل است هر گاه صاحب صور حسیه و علمیه جان او باشد
 از حضور صور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تغییر بخله معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با عقایدات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افتای سالکست
 چنانچه مقرر از باب آنست میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی آنست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت متقدّمه صورت حقست
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حقست با تقرّر صورت علمیه
 در مدّ که بالجمله در تجلے معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلومست بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و تکیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرّق و پریشانست بلّ فرموده اند توکل آنست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی او نیست بلکه اقامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره میباشد کرد و نظر بر سبب بزند و خست زیرا که سبب مثل
 دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسیبتان خسته است و رین میان کس
 دروازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه دروازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاده نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تابد بلّ فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صفای عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
 خلاصی نیابد چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر او وجود حق میدانند و در نوقت تمیز و تفرقه باقی است روح بغنا
 و اضمحلال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چه پذیر این موحد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققینست رضوان الله علیهم اجمعین بنخیزد
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من و راهم محیط که تنزیه صرف گفته اصفه
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگردد و روح را بغنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر بنفیت اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
است روی رفته می نماید غلی تفاداة الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
که حق سبحانه بوجود و موهوب صفاتی که مقرر بان خود را مخصوص گردانیده مشرف
سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بجز موهبت اوست سبحانه **ع**
روزی بعضی علما در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صورت علمیه عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صورت علمیه است که بر آئینه ذات افتاده تر و دومی می نموده اند که اگر عکس صورت
علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شان لازم می آید
در موقت حضرت خواجہ قدس الله سره الاقدس لبر وقت ایشان رسیده
رسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
بی نهایتی حق سبحانه زبان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
بان معنی است که بی تعیین و تمیز است دیگر عمل آن صورت ذات نیست که محلیه لازم
آید بلکه محل آن و هم است چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه
برون او و هم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که آرا مثال
متصل گویند که آئینه همچنان بر صرافت و برنگی خودست **ع** همدین محس
فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلیف لا موثر فی الوجود
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اودن و خود را از آن خالی ساختن
اگر چه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را ببنده هم فی الجمله ثابت میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذہب صحیح همان است لا موثر فی
الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند بانی
صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

شب روزی فرموده اند که معرفت را مرتب بسیار است اگر سالک از حقیقت
 نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن است توحید سالم است
 که به یقین خود که انبار سر آدمی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشد
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارزدی قدس سره فرموده است
 که سالک بتخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و مینوز و اصل نباشد بان سخن
 مشهور بتناقض دارد که تخلق با خلاق الہی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی اللہ پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بمقام سیر الی اللہ حاصل شود لیکن اگر کسی مصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است شب روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور نبی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و از امکان کشف
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عمارت است از تفر و روح بطالعه
 منیبات در حال تجرد از عواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق است که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینیه که بر مد که ملهم
 میشود و خطا را ایجاد نمیست درین محل درویشته معروض داشت که بعضی
 علوم یقینیه که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطای یافته می شود و سبب
 آن چه باشد فرمودند سبب آنست که بعضی از مقدمات مسلمه خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقیناً مقررست آرزایان علوم ضم کرده است خطا از این
 راه آمده و الاخطار اور صرف علوم ملهمه چه گنجای علمای علوم عفتی که
 مراعات قوانین منطقیه نماید گاه خطا در فن نشان راه می باید بر سرش
 همانست که مقدمات مقرر خود را یقیناً خیال کرده در آن دخل داده اند الا
 منطبق علمیست که رعایت او ذمین را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
 صرف منطبق می بود بضم مقدمات خود هرگز خطا نمی خورد و انگاه فرمودند
 که بمتوجهان الی الله کشف بیج در کار نیست که کشف و نوعست دنیوی آن
 خود اصلاً بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده است
 برای عمل کافی است و هیچ کشفی بان برابر نیست میفرموده اند شایخ زبده
 بر تربیت و ارشاد خلق یکم از سه چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میجویند
 پس مقتضای شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
 و نصیحت بچفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را و اصل سازند و شفقت شرط
 نیست امر زانمیست در شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
 طریق تربیت انجذاب ایمانیست که دعوت تمامت انبیاء و رسل بدان
 واقعست **س** میفرموده اند که نهایت قرب بنده و انصال او نسبت
 بذات حق سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاهی و آرامی که به فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد ساکب حصول این نسبت
 مشرف بر تبه ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات آسود

صفات ساکنان طریق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگرست این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در سر حد فناست و معنی اندر لاج نهایت و ریاضت
 که کبرک سلسله با اشاره بدان کرده اند اینجاست **صل** بتقرب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی به نیت صحیح
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت و عا کما حقہ بجا آورد
 و او را از ذوق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد
 از موت احوال و ذوق این طائفه اش بدین حضرت خواجہ روح البدر رحم
 بعد ازین نقل تا علی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن چه زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست ع این داشتند باش که در گریه مباش **صل** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الهمیه موصل است و او را روی خبر بسوی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طریق دیگر که روی بجانب انوار سر و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت و در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله عالمیه نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند **صل** فرموده اند
 رویه بالبصر بعد از موت است چه رویت انکشاف تام است و تا روح متعلق این
 بدن است انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بکے تعلق گردد لا اقل علاقه
 حیات باقی خواهد بود و اگر چند بصرفت اصلی نماند تعلق خود باقی است **صل**
 بتقریب سماع فرموده اند انها می که از صوفیه صافیہ لسماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و برجای خود
میباشد لاجرم روح و ارادک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها منیست نغمه را
مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خوانده سه که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکسیت یعنی اگر رامی و مستمع از اهل نفس آید
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روح
است و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از شرط نغمه
یک آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معرض شدت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند اتباع تمام آن مخلص عرض کرد تو آن
که صاحب اتباع را مطلب بهشت یا شد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند خدین
کس صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمر و این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش خرم حق سبحانه مطیع نباشد هر روزی
فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون مولع قرب الهی که خواطر و هوا حس است تزکیه دور میشد
بعد تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که جز حق سبحانه نرفتند
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت
اجسام عالم در رنگ سرابی نموده شان و مظاهر را مخلوق و معدوم میدانند
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرود آمدن حاصل می شد و بعضی را نه انگاه
فرموده اند طریق علمیه نقش بندیه قدس الله سر را را پالیا جهان طریق سلف
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصی بجهت

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و ضمحلل ہشتہ باشد و اگر مہر بود چنانچہ کیے
تخصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ استہلاک و ضمحلل است وین
عالم بنا فتمہ این اگر مست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اگر کم عند اللہ اتقا کم ناطق برین
است **تقسیم** فرمودہ اند کہ ولایت بفتح و اقرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ وارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات و اہل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ مستعدان میرسد اثر کہ ام قسم است فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بافتح است و در اثنا کے آن بیان بتقریب استقاوہ طالبان مت بود
کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ مرشد میشود ہر مردان آئینہ است بقدر
مناسب پر تومی اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ ازان دو قسم ولایت
اور ایکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب و افزا شدہ باشد
یا شخص کیے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کہ مشائخ نقشبندیہ رحمہ اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا ہی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را یکی از مخلصان میگنارو و ولایت
بفتح را با خودے پرویز فرمودند گاہ بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی ہامی ستا
چنانچہ این فارض رحمہ اللہ ازان نیز تقابل می آد و ازان در کفحات مسطو
است شب روزی فرمودند کہ معاملہ بر رخ و ہشتر خوش معاملہ دور و دراز است
انگاہ سکونے و تاملے کردہ فرمودند ہیج سعادتی برابر این نیست کہ کسی
رانے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام نش حاصل شد ہیج
انتظار می نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی ماسور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود دست با این ہمہ پسندین

تکالیف شرعی بر او نهاد و یک روزی بتقریب عمر ارض بعض منکران به فقر اراشد
 فرمودند اولیا از گنهار محفوظ نیستین اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 که دائم با اکثر درانند که امست و رین میان اگر احیاناً بکلم بشریت چیزی صا و شود
 ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 در زمان حیات مردمان زندقه میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
 دنیا می بودند هیچکس بعد از موت بهم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این که مبتدعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
 همان است که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند و الا
 چندین تن از صحابه که بکینه از رراسیدند و بوضع فقر و تجرد زندگی نمی نمودند
 پنجس از آنها حرمی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرط وین ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند که خرد خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
 ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجه ماقدر الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
 فرزند و بلند حضرت خواجه ماند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا کرد و سه او کشته و رین
 خرابه منزل + روز یکم از بیج اول + بود آخر عصر کان یکانه + افتاد و رین
 سیاه خانه + طعم غزل نشاط میگفت + دیدیم ناگاه بهار بشگفت + تا بیخ
 شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + و چون یکی از رومش
 در واقع دیده بود که در خانه ایشان پسر حمیده میرد خواهد شد باید که

او اسمی بنام نامی خواجہ احرار عبد اللہ قدس سرہ گردانند چنین کرده اند چنانکه
 در همان مثنوی آن خواجہ معنوی اشاره باین معنی نموده اند آنجا که فرموده اند
 در خانه گترین غلامی + شبندہ کی زرگ نامی + این نام خوشه ملک او + انشاء اللہ شفیع برادر
 و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسبع این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعه و دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ نقلم آورده اند ما بہ نسبت دو بیت
 ازان اینجا اکتفا نمایم بر خیز ہلما مؤذن غمگین + در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ کسے نیازمند است + یکا شہدم از لبست بسند است
 گر یکدم افتد از تو بگیرم + و اللہ کہ همان زمان بیدم + یک شعلہ نوروہ بر زوم
 تا خانہ ماسومی بسوزم + خود را بتوبازم سیارم + می میرم و شعلہ کے کدازم +
 در غوزیم از من سیرور + خود شعلہ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
 دوستدار می + خوابان تو ام بجان سیاری + جز این تہ وصل جاودانی است
 در پیش تو مرگ زندگانی است + گریختن علی الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ
 بیوتی + و در دیر گفتن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دود
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + ابقا وہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالدے
 یصلی + گرد و دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوئی تا
 بچو ششم + اینک چو صدن تمام گوشم + در ہزہ اللہ از شوم نیست + حاجت
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ کھراط مستقیم
 است + من یکدم سر ز نام دارم + یک رشخہ حیات کام دارم + از رشخہ کفایت
 است این کار + چون من بروم چه کم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +
 سر رشخہ رشخہ ہم انجام است + گر رشخہ رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
 ہم بجای + بی بی غلظم مقام در ویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

در یلای ازل بسی شکر گفست + سبحانک ثبت این چه حرفست + و ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مد ظله ما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید
والد بزرگوار خود بنظر رسید بده و نه و نیز در آن ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تر بته حضرت ایشان ما را قدس الله سره امر توجبه و دعا
در حق این دو نور و دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی منسل
داشته اند تفریح باین معنی نموده اند بنها همی سلمه مرتبه فقیر بدولت عتبه بو
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حجو ر مضعات بودید و بفقیر امر کردند
که با ایشان توجبه کن با ما ایشان و حضور ایشان بشما توجبه کرده بچگونه ظاهر
اثر آن توجبه نیز ظاهر شده امید است که برکت حضور ایشان آن توجبه شمر
نتایج باستانی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسب شفقت و
اهتمام خدمت خواج حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ورگشتند این مخدوم را ذوق بر سر اشاره انجناب شغل این طریق علییه
از شیخ الهدا و اوست حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و برکت آن نظرات که سابقا ذکر یافت و نیز همین همت و
صحبت این دو عزیز از صفای نسبت بزرگان خود بانصیب شدند با جمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند در عرائض بنیاد است
تمام و لیوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

اين عريضة عليه ست كما اذا نجا بكمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان برو وها هذه عريضة محتوية على سراير الاخلاص ومكامن
 الاختصاص من الملوك المفلوك اخضر عبدا لله عبدا لله الى اسوق
 اهلا الصحن فدو ارباب السلوك شيلم الا سلام مصباح الظلام امام
 الانام ومنبه النيام الاجل الاكمل الباسع الاوسع النهر البرير المنير
 مشيد اركان الملة والمتظهر من الماثم والذلة والناطق بالحق والصول
 والمخلق كنف اللخ ولا يابقائمة الدين وقاية احكام المتين والمتكن
 على مسند الافاءة والمتصاعد من جضيض العادة الراسق السعادة
 فلا وزر كبان الطريقه وحارز عمران الحقيقة نول حذقة الاكوان ونوا
 حديقه لاعيان فارس مضمارا لخطاب حارس اسرار الكتاب المتعين
 على وساوة وراثة المصطفى والمتصف على جادة خلاقه النبوي
 واقذيران المحبة لقائه ومنهل عطش المهج سقاءة حلال عقود الاشراق
 وادلال وفعو الاشرقيه ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ حاصل ولا
 موهبة الا نصيبكامل لصفوة شعشعه مرنيه تنبه الوافي والعطوف
 شعبة مزدوج حكمة الاله فيه التقدير على مشامخ الزمان والتفوق
 على بصيرالديران تسخير بملاحظه اطوارها من طول الوالاية و
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل النهاية من سندا بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتمهم مجبل خلاصه
 فهو الذي استعد بنيل الاماني وناز لحصول الكمال فهلوا يا ايها
 المترددين في نيا في الطلب وتعالوا ايها المتشم من ال عبادان وصول
 الرب واقروا باب واسر التي يعلم بمنبع البركات دعا كفوا على حضرة

التي تسمى بجمع دان الخيرات وترقبوا من تلبطفه حصول المقاصد والمرادات
 وترصدوا من تصرفه نيل المكاسم والتعدادات هو الشيخ المحجل سيدنا
 ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب الحمدى لحسب السرهتكي
 المولد القدسي المحتد بلانديسي في حقه عنبة وللسمناني في امره
 عبرة طرم الطواسي عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه ومقر
 فضله الغزالي وثبت تفوقه الرازي اللهم تيسر ما له وضاعف كماله
 واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاضرار والاول ما هم غمام
 وهدار حمام مجرمة النبي والله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
 الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي
 طوال لبضاعة ولا حوال الاستطاعة الا مكرمتكم ومرحمتكم قلبه
 قاسبه باصناف الذنوب والاثر ونوادي مظلمة باصناف اللذائم
 والجوارحوموا على حوال وانظروا على سيرتي وبالي حتى استخلص
 منها وقت الجمالة والضلالة واسرقي على معارج التعدادة والكمال اليوم
 ليس اب مشفق الا انتم ومهرب وما رب الا حضر تكو كل زمندة عمرى
 وجل وقاتي وعامة شهوازي وسنواقي مصر وفة بمدحتكم العاليه
 ومحمد تكو الهنيه واقصر على لقائكم ان كان لي الاربة والمنية
 سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضى
 اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس
 عز شانده وجل سلطانده انتهى وعراض بزبان فارسي ورعاية فصاحت
 وبلاغت تيز بيار مرسل واشتمه اندك اكثر بد شخط ايشان تزور اقمست ليكن
 ازخون تطويل عثمان توسن خامه راكشيد ه ميار وحق سبحانه ايشان را از

میراث منومی پدید بزرگوار بهره فراوان بخشاد و بالنسبه والد الامجاد و حاجه محمد عبد الله
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ما اندطاب تربته السلف و زاوت را خلف
 برادر بزرگ از ما و دیگر اند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر حینا نچه به دران شنومی والد ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست
 تاریخ کی چو شد نمودار + هنگام تولد و گزآر + افتا و هجر بر تلام + ماه جب بگاه
 ششم + با این ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آغز شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا حدیث زیاده و عای این نور
 حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیه نیست داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نیاوردند و هر کس یارب که طلسم خود کشتانی + این طفلک با با و
 نمائی + خورا بجام خود گذار و + چون نخل زردانه کسر آرد و + چندین همه آفتاب
 رفتند + و بر بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + و در موج
 خودش مکن بر ایشان + باشد کامم از او بر آید + چون بنیش از تو یادم آید + بس
 تشنه و لبم خرابم آید و دست + در حسرت یکدم آیم آید و دست + هر که شرح تو بنیم +
 و العطش آیم و نشینیم + اسے بحر طرب بجام من شو + اگر وز یکی بجام من شو +
 من جام چه کنم گدایم + مشتاق تو ام و من کشتایم + اکنون و بهم کشاد و بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زیست + این مخدوم زاده از زاده و در صورت و شباهت و سیرت و مشاب
 تمام پدید بزرگوار خود را زنده حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلمیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله را بقطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالییه نصیب فراوان یافته اند و
 دران علمیا و حالاً و قمتای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
 ایشان ما قدس صد تعالی سر گرفته اند و چندین بار دیوانه و اراز و پهلوی پیاده
 و سوار توجیهستان ایشان شده در سه مندر روز با و در خدمت علیه بسر برده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعضی کتب کلامیه را چون شرح موقت
 و غیره یا بعضی رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایته برداشته راقم الحروف چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاوه
 عالیشان آجماع نموده رور می فرمودند که او از محمدی المشرک است و از محبوبانست
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 که اگر آن نبودی که این خواجده زاوه ما در کمال دست مشرب و شوریده حالی و
 بی تقدیر و تعین بودند که ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته بافاوه و افاضه طلب می برداختند انتهی الحق این
 مخدوم زاوه در رعایت بی تعین اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
 از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و انغانی نیز لذت
 بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج بر کوهما و
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم دسر و از دل پرور می آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلا حظه انتساب خود بخدمت ایشان مخلص دران
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند
 س کشت گلستان بهانه ایست نگارای بوی تو آواره کرده باد صبارا به اشاره
 به فقیر نمودند که تو نیز خند بیت برین لمحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت سه رازنهانی بلب سازند دل مشبب بخوی کبوتر که داد بلبل مارا خلق بحراب
 ابروت بسجود پیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در کتب و آیات مکاتیب عالییه تمام نامی این مخدوم فراده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه کثر نفع رسیده بطالع
 آن فرحت فراوان ب حصول نجاسد شامل نسبت حضور و استیلا می نماید سراج
 یافته بود نمک و مبارک است این دولت که شمار آورده چهار ماه پیشتر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال پیشتر گرد و نمت عظمی شمرند و ام عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شان به عجب بهر اظهار این نعمت نموده آمد لکن شکر کم لازم نیست
 قاطع است نوشته بود که مشکاکه توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این دارد نمایند اما در غلبه این حال آداب
 شرعیه مانیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی گماینغ بجای آرد استی علی
 الایحار و این مکتوب کتوب سی و چهارم است از جمله ثانی و محتویست بزوائد
 از جند و معارف بلند من اراد الاطلاع بقصیده فلیرجع الیه و نیزین قره این
 ولایت عراض نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته آ
 که از آنها نقل دو عرضیه اکتفا می رود عرضیه اولی عرض داشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگردد
 و ندامت و شمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و ارد آنقدر است که گفت
 و نوشت ننگی چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که بشبه از ان شمار
 نتوان کرد و سرایا دور و اندوه است و باین خداوند که کم را شکر که در نسبت و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا نیستی است و اما وصفنا و عینا و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع ب وطن صلی بر هوای غربت در سر نمی ماند و نسیم
 غریبه بر او سفیدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با بیخ از نهال التفات نیست
 بدریای عالم آب از سر گذرانده اند انهمه لطیفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است
 ذات والا است آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلباب و سلاک باقی با دو عرضیه
 ثانیه عرضه داشت کترین خدام و ائاد و گاه محمد عبداللہ بعد عرضل قدس بر اینها
 در راه بروگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباہی گاہی دام ارشاد و میران
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار حسبت
 و آخر بجا کشد شورش شکر سر با سچیدہ و ریای حقیقت مولی حسبت هر لحظه
 موج و دیگر برومی کار دارد و دو قطره را با موج نمودن شریعت عشق بیہات بیہات
 چہ مینویسم و حضرت قطب دائرہ ظهور و یوانگی سر و گردید یوانگی بخشندہ کہ کریم
 و کہ خندم و کہ انتم و کہ بنیزم + آموختہ امستی از دلستانہ و اسی قبیلہ خلد پرستاران
 گرمی نمایند تا از گرواب جون بساحل ہوش انتم زیادہ برین گستاخی است
 البودیتہ انتہی و از اینجا کہ این نوزویدہ مخلصان حقیقی را با این خدمتگار تحقیق
 التفاتہای فراوانست عنایت نامہای زیبا شتابہ انقاس نفیسہ باین بندہ
 مرسل دستہ اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعامی ایشان ختم
 می نماید حق سبحانہ و عالی حضرت والا ایشانرا کہ دران منظومہ سابقہ در حق
 ایشان نموده اند با جابت قرن گرداناد و ایشانرا از انہایت مراتب تکمیل و اکمال
 برساناد و بحق اہل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند زرخور و آنحضرت خواجہ
 بزرگوار قدس مترہ زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویم یکدو و ازان جا کہ
 اعلم و اعلم و اکمل و عظیم خلقای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند و شنا
 اللہ بسرہ الا قدس سراداران بود کہ نخست زبان خامہ را بذکر ایشان شیرین

سائیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفای داریم لیکن چون احوال حضرت ایشان
 متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
 خلفا حضرت خواجہ راقم قدیم داد و مسکتہ تنظیم آن کتاب ذکر احوال آن مرعم حکم
 ایشان و فرزندان و خلفا ایشان کردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ
 آن جناب از بزرگ زادو پاسی و یار ہندو سالشت و از اجلہ صحاب حضرت خواجہ
 ماقدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بلستان ایشان در خدمت
 حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفا حضرت مجذوب اللہ سید علی قوام بودند قدس
 اللہ سرہماں بودہ و جناب شیخ بوبے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در تمام
 ایام طلب کہ حضرت خواجہ با بخدمت مشائخ بلاترود و میفرمودہ اند و رفتہ رفتہ از
 قراسی سنبل کہ از بلاترود ماہی است صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند حضرت
 شیخ تاج ایشان از ولایت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ماوراء
 باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ رحم
 رخصت آن انتساب نیافتہ از انجمنان سیر بصوب دیگر منصرف داشتہ
 اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّمی بودہ اند چنانچہ از بعضی
 مرقومات ایشان ہویداست چون حضرت خواجہ از سفر میان اترماور الہ ہر
 ہند مراجعت نمودہ بارشا و طلباب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
 آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
 نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ راقم
 از سر ساختہ بلازمت شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
 و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
 جلسین خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

ستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگر نبوده و نیز مستفشار
 احوال و پیشش اسرار بسیار دلیری می نمود و اگر ایشان را گاه معشوب
 می دریاخته بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشنود این عالم می کشیده
 چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایامی برین معنی نبوده اند با جمله بعد از آنکه حضرت
 خواجه ماسخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقش بندید که دانیده اند اجازت تعلیم
 طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز کرد دید شیخ تاج بود و رقم
 از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه با قدس سره مانور
 شده اند که مرا اجازت می دهند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر نمی
 در معامله امری بنید که از اکابر نقش بندید او را مشیر با اجازت باشد می شاید
 مقارن آن سن در معامله دیدم که بخطه فاخره بخارا در خدمت حضرت غزوان
 خواجه علی رامین قدس سره و کسبم حضرت غزوان طاقیه مبارک خود را
 بر سر من نهاد و عنایات بنیایات نمودند چون بخدمت خود این واقعه را
 معروض داشتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
 نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند و نفس و نظر
 آن جناب اثری پدیدار گشت هرگز از این طریقه تاقتین فرموده
 ویرا جذبات و غلبات از او ربوده و احوالات روک نمودند
 در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبلی یافت که اشب و کنار
 دلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
 بود فرود آمد آن غزیرا اهلیم بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسله علیه بردار و با جابت رسید همان شب آن صاحب را حالات و
 جذبات کثیره روک و او کشف ملکیت و ارواح و امثالها میسر گشت آن

احوالات حاصله را بزود خویش در میان نهاد تا شیخ زرقه معروفه از زوج
 را از استماع احوال زوجه شور و جنبه بر سر و پید و حال آن که پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
 قدس سره در یوزه نظر عنایت خاص نماید شیخ معروفه داشته بوده است
 حضرت خواجه بنا بر حکم جواب داده بود که او را از ان نصیبه که ترمین نماید
 شیخ آن خبر وحشت اثر را بان در ویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
 شب آن در ویش از سر طاجون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم بان
 تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آن شیخ
 شنوده بودند مذکور ساخته بجز و استماع آن سخن آن در ویش تمسک گریبان
 چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و اقمان و غیر آن روئے
 باستان حضرت خواجه نهاد و در راه چندین جابر لاسه و حل افتاده و
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سه در همه شهر چوین نیست
 یکی شیدائی + خرقة جامی گرد و ساغ و دفر جامی + تا همچنان شوریده و پریشان
 بسجد خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب
 و بیچ و تاب تمام و دیده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بزین افتاده است
 اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرانه جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بر سر و داده چون چند بار
 با ایشان بر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت با و فرموده اند که ای
 فلان با هیچ کاری هم داری می بشویش تمام گفته هر کاریکه دارم با تو
 دارم مگر کتان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سکه
 پیشانی مانگه بجز و یک نظر بر چهره ایشان کشاده پیش گشته و برخاک افتاده

حضرت خواجہ بر خاستہ اند و یکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بنیاد از چندین ساعت
 بافاقت آمده است و چون یاران سرسپوشی از دستتظار نموده اند می گفته
 می رسید که اندم و چین بیدین ایشان چیر و دم که بگفت و میان در کجند
 و او دیدن همان بود و از خود رفتن همان سه کوح محفوظت پیشانی یار سر
 کونین ست در وے آشکار چون حضرت خواجہ واقعه زوجہ آن عزیزا
 ششزده اند پیرش او رفتند احوال او را استماع نموده او را بخوار خود
 آورده اند و هر روز از و خبر می گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال و میداد
 تا از زمین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته ام و روز قلمه سلطان نیر و زینار
 ذاکرات بوسے رجوع دازند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
 نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میر سید و صدیقہ آن
 زکیہ و رجیالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلبہ اللہ تعالیٰ باز کردیم
 بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رفته بہدایت
 ارباب طلب توجه نموده اند قبضہ حاسدان زبان پلازمت انجناب
 کتوده بوده اند و نیز دیوانہ بابا بکر نام از جملہ ہم پیر ہای شیخ شیخ در شوریدہ بود
 آن دیوانہ را شیخ تادیب نموده از ملاست شگفتا و بیگانہ و از بر خاش
 آن دیوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرس و لتنگی ظاہر کرده اند حضرت خواجہ
 یاک نظر قدس اللہ سرہ الماظر ان رقیبہ والاراب شیخ مرسل داشته اند
 و دماغ خستگے شمارا کہ در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیز با
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند
 نام او بیچارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کرده باشد از کجا

مخفوظ هستند و مصوم شده تا خلایق چشمداشت از وظاهر شود و خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از او نمی باید چشمداشت اگر چه
بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامستول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشد که کارخانه دیوانه با دیگر است نمی نمید
که تکالیف شرعیه مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید دانست
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را و یاد ب شناخت اینست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را الواسه گویند انهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری سطلانهای حسیل بکار باید بود
طعن اهل سنبلی نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت
عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بگند
حکم بر سلطان او چه کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند آنچه
و البته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر سیدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفقتهما و
تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انتشار اند مرتفع سودباری بگویند
که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع
مشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان بای
بعد از ان تقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تلمیح نوشته اند که کاری کن
که وحشت رشکم فزون شود + صیدی چون زدام و قایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا از دست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با جمله نیازش می باید داشت ستمه الله تعالی برین
 جاریست که اعزاز واسطه و تعظیم او مورت فیض لا یتناهی است چون زمانی
 بغیر ما منکر + اسخرا بخد ز غیبت ما + زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 بیخ و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه
 اقبال در توجبه بجانب شما بکنم و از همین جا غایبانه هست برترتی شمار بنیدیم بموشق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شمار جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتمام نمایند که از عین الیقین بحق
 الیقین رسیده در اوج بقا رب الله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین و معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذ میت و لکن الله رمی
 ذوقی شود و سر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین طون
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواهد احرار می فرموده اند آن که
 تاپر تو ماریت اذ میت در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را لمان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نعت بگی دیدن
 دیگر است و همه را با نعت یگانگی دیدن دیگر فهم من نعم این معنی ظهور کان الله
 ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز تیر الا ان کما کان و دیگرست و قیق
 است گنجایش بقدری و تخریز دارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی را
 بشیخ نیکارش فرموده اند غرض من هدایت مطلق در رتبه تو با نزاع البصر و ملطی
 است که باطن سالک گرفتار ذات بحث باشد نشانش آنکه با وجود در و در بی
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همش حقیر نماید و زنده
 چندند کس نداند چندند بر نیه و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحبین حالت

را بشرط کتاش ازین حالت سر بمقام نبه کی رسیده منظر اسم الغنی شود و مفتش
 بنهات رسد الفقر اذا تم هو الله انیست این معنی بی استغراق و کتاش آبی و
 در یافتن آنکه این کتاش از دست و پا و صور کائنات و مشباح عالم سرابی
 بیش نیست میسر نیست انتمی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
 مدار البقا شتا فتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آوازه دلی طریق سیر ملا و را
 پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حریم
 محترمین زادگاه الله تعالی شرفا و کرامته گردید چون بان دولت رسید سکنه آن
 اکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کتاش شیخ محمد علان که از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل در ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فرادان بسلسله علمیه نقشبندیه قدس الله سره را پالیا کان
 بود و کتاب و شحات عین الحیات را بتا زبانی ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
 جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکر سلسله را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریقیه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسله در مقام آن غریز را به شیخ دلالت نمودند تا با اخلاص تمام
 بخدمت شیخ رسیده اطوار و افکار ایشان گرفت و متواضع و انکسار بکلامت
 آمد شد می نمود و نور ارتباط و اعتقاد این غریز سبب فریاد اخلاص مردم آنجا
 شد و شیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف باخترت
 شافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکر از ویار حجاز بهندوستان آمده

بازبان بلا و شرفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسبب
 اراده پیوسته حاکم آن و یار از مخلصان شد و را شناسی کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل جیل فرو گرفت
 شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز در می + از گران جانبی
 بود آنرا که مانند دل بجای پیشخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 بالباس احرام بانگ ناته و یک دو خادم بقدر ذفاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
 سیدالانام شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروی هفت
 باشد در یادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام حرمین و زره
 که شوخین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زشتای منشی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
 پیرودم و این دانه از مودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 جا خاک شوم و خوش آن سر بکیران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
 یادگار بانی را در املنه مکرمه سالها بانی و اراد بحق الحرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افاده اهل عرب بعضی رسائل خواجگان نقشبندیه یا رضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعضی علماء نظام حرنیکه مشعر باشد بر آنکه سیری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و نهمه تبرکات رساله که در تعلیم اذکار نوشته تخریری آید بک و تقریب آن
 کلام خواججه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از وی یافته و خیال آوردند آنچه شیخ مینویسد
 که فینبی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و یعتبر عن
 کتفک الی قلبک امر امتدادیاتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتدا و یجمله
 فی قلبک فانه یرجى لک بذلک حصول الغیبة **ب** اثر الذکر انک فی
 زمان النفس ینفی عنک و جرح البشریة و فی زمان الاثبات ینظر فیک
 اثر من اثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
 فنهو اول ما یحصل له الغیبة عما سوا الحق و بعضه اول ما یحصل له
 الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له و جرح العدم و بعد ذلک یتشرف بالنعاء
 کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الاية و اذکر بک اذا
 نسیت اى نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکری ثم نسیت فی ذکر الحق ایاک
 خواجہ حسام الدین احمد سلمه اللہ ان جناب نیز از خلص اصحاب اجله اجابہ
 حضرت خواجہ باقی باننداست والد ماجدان مجموعہ علوم سخن دانی قاضی نظام
 بدخشانى بود که از وکے تو اضع زیبا و زکرمولانا را بانی سعید ترکمانى مسبق ذکر
 یافت و وکے از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدق
 احمد جنید رحمت اللہ از وکے نیز بالبقات پسندیده و شاگردان گزیده و روزگار
 بماند و در سنه اثنتی و تسعین و تسعمائة و اسن ازین دار ملال برافشانند چون
 آن علامه و را و اثر حال بقدر ذوالجلال و زرمره امر او کبار سلطان ہند تخرط
 بود و بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاہ تقیہ امارت و جاہ بتلا
 بود و ما ہمدان حال از و فور مناسبتر کہ او رابطہ کشف علیہ اولیا بود و ہمیشہ لبش
 مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جو یان کج مسکنت و از و اوران ایام صحبت
 شریف خواجہ باقی طاب ثراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آفتوق از و

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را را انهر رفته بودند
 که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غمنا را یکسو نماید ابراهیم او هم وار
 یلاس خشن در پوشید و از سه سوالی و اسوال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت او را باین
 خواجه نسبت مصابرت و شاه و این وزیر الملت احمدی و اهل آن کمال خصمیت
 در اینکه خواجه از فقر نعبار جعت نماید تصدیقات بسیار از آن بان سعادت آناه
 رسید اما وی توفیق و تائید الهی بای همت بر جاده استقامت بقیشرده
 ع سسی بهوده اغیار بجای رسید - لاجرم کبج مسکنت و تخرید کردید و اظهار
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ما و را را انهر بروی آنحضرت از آن سفر با گشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم از کار مرا خبات خواجه گان بزگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 فراجم وقت آن جناب میشد وی از غلبه آزار آمد و حضرت پیر بزگوار اظهار
 دلگشایی نمود و فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بر هم شود و چنانکه
 فرموده بودند بنظر او آمد و در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
 باقی الد خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بنظر هر عتسها
 می نمود و میرانده از ظاهر و باطن خطاها فرموده می خوانده اند چنانکه در جواب
 حضرت خواجه فقیه که شعر بدین معنی است مرقوم گردید چه خوش نازیت بار
 خوب دیان + زویده رانده ما و زویده جویمان بچشمی نازبے اندازه کردن + بدید
 چشم عذری تازه کردن + با جمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته و دیدتار سید سجا میکه
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفضی

تصدی آن امر را بخویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثال الامر الشریف
 یک تن را تعلیم و کرده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از بند حضرت
 خواجه چون وی را درین تبعاعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
 بلکه آه نمر و از دل غم پرورد بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را اخلص
 ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جز آنجناب و دیگری حاضر
 نبود و بیدار بیمار و بیمارها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تلقین گرفت
 و خدمات تکفین و تجویز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن
 بزرگوار در آن جایگاه و خالقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
 مبذول داشت و عیش مشکو گشت که مخدوم زاده از زمین سعی او بفضل و
 صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکاتیبیکه بحضرات پیرزاده های
 خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت برگماشته اند سعادت
 آگاهه خواجه حسام الدین احمد راجح سبحانه از ما جزای خیر و با دکه مومنه ما مقصرا
 را بر خود التزام نموده کم همت را در خدمت عتبه علیه السلام ما دور افتادگان
 را فارغ ساخته ای که بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار توام کرد
 انستی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
 و محبت عظیم میشود و میگردید با ما میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
 بودند که باین گسوت ظهور نموده بودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید که این
 فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه
 احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه بود که بحضرت خواجه
 ما القاد و اعظامی نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای صحیح
 نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه زیارت

روضه منوره رسیده شد و بود او را عطا فرمودند استی کلامه الشریکه کین جناب
 خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد در او مسجد فیروز آباد ادا می نماید
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند نگاه ادا می صلوة اشراق فرموده و سجده
 هزار فاخته الاوار پیر نیز گوارد خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر است
 میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذرانند هر روز پانزده سوره و از
 قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰۃ المفاتیح مطالعه می نماید تا عصر
 آنجا ادا نموده جهت تفقد خیال و اطفال شهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
 این غمی از او در غیبت سکونت نحو اگر غری میماند بمنزل او وارد میشود اول
 خبر میکنند خود بمنزل آمده از او آن روز را محقق گرفته بدریافت دل ضعیف
 و حسن صحبت میکند زانکه نیز در اشغال خیر مشغول است علی شلق الشدان باید در
 که با وجود نفری که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای
 او برای رفع حاجات فقرا را اندام او ملوک جایست با وجود که بعضی از اصحاب
 که اهت بعضی تو انکاران را از سفارش او دیده به التماس تمام معروض شده
 که در آن باب خود را کشیده وارد اما چون حاجتمندی بر سره و مسالت بینجامد
 و فور شفقت عنان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طویع است بمقوله
 آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسکین بلکه کس کرده و از آن راه
 تذلل با و میرسد فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آب رو نیز ضرور
 است فرموده که ما باین آب و خود بسیار گروان نخواهم کرد چه سعادت آن
 آب رو که بشا و ابی کشت و لهامی مسلمانان مصرف گردد بعد از انتقال
 حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله
 سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بجنابیت الله سبحانه آخر عبار آن ملال

برخاست و صفها با و اخلاصها و میان آمد تا بجایمیکه فرزند بزرگ خود را حجت
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قمر العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیبه شیخ تاج مرسل داشته بیان این منی نماید ملاطفه گرامی
 ارشاد ویناه که از سورت پیش از توجه بر بانپور نوشته بودند و آثار لطف
 پیش از کتابتهای پیش و روان خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیبه رسیده
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کو تو بود و هر گوشه که رفتیم بیایه
 تو بود و گفتیم مگر سومی و گر راهی نیست + به راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصد و کنا میزند خیر باورین کم تو بود و اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دور می گشته اند هر چه منقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
 برای اینها مانع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار وصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خواهان آنست و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 بتخصیص فانیان با حق سبحان را زیبا تر است بلکه بدگاران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضربنا اهل رسانند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس و و اے موافق مرضی که معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بحدیثی که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلب
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدید و اهل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و مان استادی ارشاد و پناه
 سلمه الله تعالی اور فرستادون فقیر زاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملازمت
 استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بسر
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و مدد و هاست جناب ارشاد و پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه ممد و معاون باشدند و از صفای نسبت بیاران و اطهار اخلاص نسبت
 بخاندان نورالاقم و سرالاعظم حضرت پیر و سنگی علیه الرحمه نخب از ارشاد و پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود و باعث جزدین شکرست
 و از اطلات الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و رخلعت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر رفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیابند و از متقدان چه گوید که بسیار بد و خوب اند و خوب تر میشود
 و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور بعمل
 میشده باشد و السلام را تم گوید عفی الله عنه آن سال که این زوره شتام
 بصد شورش احوال از بر با کینور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بسر بند شده بود و در و بلی بخدمت لازم السعادت
 حضرت خواجہ حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود و در میان موعظت شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو گردی که روی نیاز بقبله عتبه خدا و ما
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امر و زبرای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند و از مدد و راتباع و عمل
 درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و معرفت هر یک

بر وجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل اللد نیز ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزویک حضرت خواجه قدس اللد سیر به تفضل
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم اللد سبحانه
 توانند که کلمه ای را با فایده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 و شکر و سلام اللد را امتیاز تمام استی ما اخذت من کلامه الشریف در ظل قانکه
 نیز در آن ایام که حضرت ایشان مارحمه اللد سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مصل
 داشتند هو انوار افاضت و برکات افاضت آن سدا را می ارشاد و هدایت
 و رافزون با و بعد از او اسک لوازیم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت مناظر میگردد
 که عزیمت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بطلان آن سرخوش و مشرف گشت
 و آنکه از حرف خصمت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیهما و انشراح
 روسه داد و اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست و پیر
 که این دیر اند ولی را بر برکات وجود آگاہی صفات خود منور و همور گردانند
 کابلان و بزرگان اینجارا در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب کشند
 و خوشیهای تازه و سنگتگیهای بے اندازه خواهد رسید همه حال منراغ
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صورتی مامول نخلصان نیاز مندن
 است خداوند سبحانه بزودی نجات و خیر خواهان را بیدار فیض آثار ایشان
 مخلوقا و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن خطا گرفت و دیده نیز نصیب
 نور رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم کمه و و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طاب تر تبه خدمت خواجه دست بر کله عنایت نامه باین مخلص خود که از فر

این حروفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و دواد
 ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هوشنا و در جلستانه آنجورچه فضائل
 و کمالات صوری و معنوی را در هر گاه آرام بخش دل و دیده دوستان و اراداران
 بندهگان غفران پناه و ولایت دستگاه مجذومی علیه الرحمته و افره چه تواند نوشت
 که اشوسن و درین نوع این واقعه مخصوص مخلصان و مجبان نیست هر که بهره از
 اسلام دارومی باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول داند و کین
 باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
 بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در غایت
 برکات و کمالات بالیستی اندوختند بدخواه دوستان انوار قبول و صحبت
 ایشان روز بروز مستقیم و تنزاید باوانتهی در خدمت خواجماز راه الطافی
 که باین خاوم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
 دوران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود و در هر چند
 روز مواظقت نامه از آن جناب باین تراب اعتبار میرسید که در آن
 تحریر و اغا بوبراستقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصالح می نوشتند
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
 که بیچ نظمی بتمازگه ترا رومی داده این رباعی را بسع ایشان رسانید
 شعر منطلومی سخت مبادومی نرسید + این اشکر مافرو بادومی نرسید + صد
 هزاره خار که بگذر باکریم + یکبار بدانان مرادومی نرسید + موافق وقت ایشان
 آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر مجاز بنده میدانست

خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ما و راه انهر شوند
 بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباسی رشتی طریقت
 و مراقبه از ایشان نموده اما در دوران سفر با شاره حضرت خواجه ماست مانع و بگر
 مراقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در سبب
 بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت به ملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
 چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل مایم سفر کی از مخلصان مرسل
 نوشته اند معلوم گردد و هر دو درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته اسید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خوشین داری کرده خود را
 بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فافوزا عظیماً شعر داغ بی یار
 دور و بیدلی - انیمه بخرد پس دیدیم و رفت + باری هر گراملازمت ایشان پیش
 شو و غنیمت است عقدا لغزمت الله که بکاف میگویم شعر اویم ترا کنج مقصود نشا
 گر ما ز سیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 شیخ مذکور مرسل نوشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
 راه را از ایشان هوبرا در ارشد شیخ الهداد و عاگوسی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 مینموده باشند با انیمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال عجزانیت که سخن
 تصوف در میان آریم و از وقایع طریق انجذاب و قائل منتهای کشف تحریر
 نمایم ع از خود بطلب بهر آنچه خواهی که توفی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باو که
 آنرا از دست ندید و آن اینست که چون ماهی زره گرد و بیابان همانا باشد خود را
 بر نسبت خود بدوزند و آنرا غرور و اید که اغرن که بریت الاحمر است والسلام
 انتهی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر ممینت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی ب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک ایشان با بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن الحقه ذایل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبت بهامی
 شایسته رسید چنانکه خود دیبا و رفتگیها از و مشاهده حاضران همیشه از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان البقاه الله شد نمودم یکبار شیخ بزرگوار بر بام مسجد منیر و زکاد
 با چندین از اربابان نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و سخنوری غالب شد از شکوه
 جوش نغمه خروشی زد و دوران شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا زمین
 قریب پهل کز باشد بقیه که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوابان روزگار است و از ارباب فنا و مستی و انگسار و از غیبت خیر گوشه
 و عیب جونی غنی و فقیر بکنار و از مجاوران فرار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی سخن بدست نواجده حسام الدین احمد سلیمان رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نمایان جناب و را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثرت میان
 این دو عزیز گزین است ظلمها مدد و دعوات بهما بجز مته اولیاء الله و طلا محمود
 منتقده و دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رایت احد عشر کو کبا و صف حال کسنت فصل اول
 در بیان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
 شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکاتبی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازوه و واسطه حضرت عبد بقدر بن عمر الخطیب
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصح بن عبد الله الواعظ الاکبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه و دمی از اجله امر او اعظم و در ارسلاطین کابل بوده نخستین

مقصد دوم
 ۱۱

بجای

نزاع هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیاری هند آمده و بهین وجه امر و قسید را
 که بوی منسوبست کابل خوانند گویند وی باوصاف نجسته موصوف بود و به ترویج
 اسلام و توپین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
 قدس الله سره الاثر نیز بوی اتصال میگردد و امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
 حضرت ایشا نسبت زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبد الاحد اند قدس سرهما فرزند
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد و فرزند
 شیخ حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و سلمه
 بفرخ شاه مذکور می پونید زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم جهانیا ن نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه ساید انتشار الله
 بهمانه و موجب اقامت او بدیاری بهینت آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
 شهر پیشه بود موش مسکن سیاه رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اهل قریه سراس که شش و هفت کرده است از شهر شهرند بنا بر عشر رساندن
 خزانه از سامانه که بعد مسافت بوده شهری دیگر در میان نداشت در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیا ن که سلطان فیروز شاه مریدی بود
 با چهره قهقهه التماس نمودند که بدراست خلافت دلی رسیده از سلطان استدعای
 آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
 داشته متوجه دارا خلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل است از دلی
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

۱۱۱ الفی فی الی

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین که از مشربان سرخیاقت بودند تعیین نمود خواجہ باو و بہار سوار آمدہ
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود ہر روز با ہتھام نام
 انجھ بنامی یاقوت طباہ شہدم نمیدید چون این مقدمہ بعض خلیفہ رسید
 علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
 کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سنہ اقامت داشت فرمود کہ آیدہ
 خشت قلعہ نہ بد تا بہینست او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلدہ سکونت
 نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سرز کو ا
 آمدہ در آن متوطن گشت تا و ہستہ ہر روز در آن عمارت بیکار میگذاشتند
 از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
 امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند
 بدست مبارک خود خشت بنامی قلعہ بنہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ
 بر همان بنا بریاست ازان روز آن بلدہ فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافتہ و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجاسکندہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست کہ در قدیم الا ایام از شہر سرون بودہ و درین روزگار از آباد
 بسیار آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنامی قلعہ
 آن بود کہ شیخ شرف الدین ابوعلی قلندر قدس سرہ الغریر را فرخندہ بی
 حضرت ایشان با متحد و ملاوہامی عالیشان و برخی از نور ویشان زیارت
 قشربند برودہ بودند بدست تمام مجاوی صدر امام مراقب بریامی ماندند بعض
 معروض داشتند کہ بشیند چون باشد پیشستن توجہ نظر نمودند و زمان پسیر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحمة الله که در آن مقبره و منوره است
 نیز خاموش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان و امان قمرک اینشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت که تا رحمتها که بوسیله مبر و ایشان ازین مقبره بر اهل
 آن نرسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود و فدای انشب سعادت از دم
 مخدوم زاده مخزن الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم القاه الله و اوصاله
 غایه ماتمنا هسری شکر از زیارت دوش بر گوش هوش زنده و محال آن را
 ازین بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون مجاز
 روضه امام ایستادم از حق تعالی ملتس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بگیرم تو بر دانه آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بر آید
 باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بر فیض حکم شد که ماهی
 عذاب مرفوع گردید باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
 بجای بخشیدند فدای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اندانجا حاضر
 شدند و بخاطر عاظم آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
 چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بجز و این
 خطور ملامت شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسید تو از هر در که بازانی بدین خوبی
 در میانی + درمی باشد که از رحمت بروی خلق بکشانی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمه الله که درین کتاب تبیین ایشان
 بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و او آن تحصیل
 علوم ربانی بناگاه طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
 مظهر النفوس الشیخ عبدالقدوس قدس سره برد آنجا بکند ارادت او آورده

شیخ محمد

پایین

تلقین ذکر و تعین اطوار فر گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران استان
و طلب مصاحبت بان درویشان و خدا پرستان نمود خدمت شیخ رضایدان
نمود و فرمود قدم غنیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا
با تمام و اختتام رسان انگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در روشی معلوم
چندان کنگه نیست چون حضرت مخدوم این تشبیه و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بکشود و گفت ترسم که چون ایس از تمام و انصرام علوم و ینیبین
عقبه علیه السلام این گرامی صحبت را در نیامد شیخ فرمود چون مرا نیامی بفرزندم
رکن الدین شود و از بجز آنچه سجوی حسب الامر ع صبری کنیم تا گرم او بها
کند و گو یان بر تحصیل علم راجعت فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او خدمت تمامی کشید و آن نامه سوز دل با انجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ التساب فنون علوم از مشغولان فرمود و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بنفسه بلما و که عنقریب مذکور خواهد شد اشارت شد سیر
بکام آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد و ابشارت و ابشارت
و ملاحظه علو استعداد طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سیر و نظرات سیر
در باره آنجناب بکار برد چون از فرامد فواید خویش بهره در گردانید فرقه خلافت
پوشانید از تقادیر و حیثیتی و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و احازت نامه
نویست عالی و در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می یاید بسم الله الرحمن الرحیم بشری
لقد انجز الاقبال ما وعدنا و کوب المجد من الافق العاصم + که بشری ترا
که دولت و اقبال بر نمود + آنچه از وعده کرد نقاب زرخ کشود و در آسمان
رفعت شمس بر آمده + نور می اوان بتافته اند جهان نمود + الحمد لله العالی

احازت نامه

خلق آدم على صوته وكرمه بخلافة واجري تلك السنة بين انبيائه واوليائه وقد
 احسان على ستة واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن
 الامور ما قدم ولا مقدم لما اخرج ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسميت هموم
 اوليائه عوارف كون الاول الاكران عاروا واعتلقت لحيان بارافان ارت عليهم بل ستم
 وعشوية كاس الحبيبة من كفى ترهبو بهم وارا كلمة اجن عليهم اليباح جعل قلوبهم
 من شعرا قلقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مداوا ليللا ونها ساروا
 يستغلبون ابد كرم سئل وجهها ويطمعت بمناجات المحبوق اعلانا واسرارها ويطيعون
 حول اسرارها والوحدة انكارا لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحين له في نضارة العشق والوجه طيران غابية
 مطروح لذة الرحمن ونهاية مقصود رضاء المنان يظهر في اقطار الارض آثاره
 ويظهر في الانا في ارضه لسانه ناطق بالحق ويعتوا على الرب الخلق ليخرجهم من
 الظلمات الى النور ويفرهم ويحبهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
 هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو سوا الرحمن و
 صاحب الشريعة العزراء والطريقة العزراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 الاربعة واحبابهم الكرام البررة اما بعد فان الدعوى الى الله العلام من اعين
 دعائهم الاسلام والايمان اكرم منا هج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 تحده عليه الصالح والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عبدا لله الى
 الله الذين يحبون الله الى عتبة ويحبون عبدا لله الى الله ويمشون في الارض
 ما بوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
 بصيرة اما من اتبعني واتباعه وانما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخر
 الاغراضه والصاحب لمرضى للنتيجة الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما صح قصدا
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القادوس قدس الله سره العزيز وهو من شيوخه شيخ
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخه الشيخ جلال ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ النمل الدين
 ترك ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي احمد صابر وهو من شيوخه
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجواهنى وهو من شيوخه قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين نجتياروشى وهو من شيوخه خواجه معين الدين سنجري
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهرموني وهو من شيوخه حاجي شريف زنده
 وهو من شيوخه الشيخ مودود چشتي وهو من شيوخه الشيخ ابوسف الجشتي
 وهو من شيوخه الشيخ ابوجملا چشتي هو من شيوخه الشيخ ابوسحاق المناهي
 وهو من شيوخه الشيخ حذايفة المرعشي هو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الادهو وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه
 الشيخ عبد الوالد بن بيده وهو من شيوخه الشيخ حسن بصري وهو من شيوخه
 حضرت امير المؤمنين امام المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الربيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزيادات درجاته بالباس الخرقه
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراد اهلا ومستحقا لها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الوارثي علو
 الهدى المحقق المدقق الكامل لمكمل سبل السادات امير سيد ابراهيم معين

المحسن الحسيني لا يرجى لقادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
 وهو من شيوخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيوخه
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيوخه سيد السادات سيد حسن
 وهو من شيوخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابى نصر هو من شيوخه
 ووالده السيد الحسين بن سيد ابراهيم وهو من والده السيد الجليل المستند
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
 الكوايين غوث الثقلين محي الحق والشريعة والطريقة والحقيقة ابو محمد عبد القادر
 الحسيني والحسيني والجيلاني قدس الله روحه وهو من شيوخه الشيخ ابراهيم
 الخزازي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابى الحسن على القرشي الهنكاري وهو
 من شيوخه شيخ الاسلام ابى الفرج يوسف الطوسي وهو من شيوخه شيخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التيمي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابى بكر
 الشبل وهو من شيوخه شيخ الاسلام سيلاطيفة الصوفية جنيد البغدادي
 وهو من شيوخه شيخ الاسلام سري الفلس السقطي وهو من شيوخه شيخ الاسلام
 معروف الكرخي وهو من شيوخه شيخ الاسلام ابى سليمان داؤد الطائي وهو من
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
 هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابى طالب
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
 المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصيناك
 بركانه ان يشتغل بالعلوم الصوفية واواد المشائخ واعمالهم واعيا حقوق

الشرع من الأصل والفرع متمثلاً لا وأمر الله ومحبتنا نواهيته وموذباً بأداب
 الصوفية خيراً لا بد وان لا يتخ والى رباب الدنيا واحبابها ويحضر في مجلسهم
 وطيب الدنيا وان يجب ولا دالنيخ واقربائه ويراعى حقوق ادا بهم كما قال
 الله تعالى لمحبيته صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
 القربى وان لا يشغل الله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لمحبيته صلى
 الله عليه وسلم واذا كر اسم ربك وتبتل ليه تبتلياً لزا هذا في الدنيا اعنك الى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسفاهة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
 يجعل الوحدة والغزلة سراسم له فانها متمسك رباب الصدق والصفاء ان
 استطاع ان يستمر وقاة على الملازمة بالخلق فهو اولى واخرى وان لو
 يتسلى ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
 خلق او خلواتين فان كان هكذا فيد العزلة نائمة عن يد ناويز الناس
 خليفتنا فرحم الله من الكرم وعظيم من الكرمنا وعظمتنا واهان من اهانه
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشاير ليه مرضينا عند الله ومحبوها
 عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واصله الى اعلى درجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي واله وصلى الله على خير خلقه
 محمد واله اجمعين من الفقير الحقير الخبير المرخص ساكن الدين بزعب القديس
 اسمعيل الحنفى كتبه وحرره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى مخفى نماذك بسبب كتاب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجل احوال اين دو غزيرين كتاب ضرورى ست
 بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره
 شيخ مشهور هيندوستان ست واكبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
 مشهوره سکر و شورش قوسی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 و وفور غلبات و راجع سنه سنه بنیامت متقن بود و در التزام غوام امور
 دنییه سخت شگن اورا کتاب ست سستی با نوار العیون مرتب علی سببه کنون که
 در هر فن اسرار و الایر صحائف اطلأ آورده در فن نخستین بزرگاشته که اگر چه
 ارادت من بخدمت شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جدا و
 شیخ احمد است قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز انجناب
 از درویش قاسم اودعی که از بزرگان سلسله سهرورد و وحشت است اجازت
 خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست و در کتاب
 زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد کلسیو دراز لوان
 دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیک باشد اما
 چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از کله و را را الورا باید شد
 رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی هدایت است و چون هدایت را بدایت
 نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
 بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید و منان خدای غوجل را
 در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا
 اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی انجته سوی الله
 روی نماید و را را الورا در تحت الشری یکی آید چه جائے و را را الورا است انقی
 و بسا اسرار سکریه و ران صحیفه علیه ابر او فرموده که بر خوانندگان هوشیار
 هویدا است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

اگر چه که در احسن صده هزار است ب یکی حقیر است او را از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته بهیماست پرسیده بودند از بدای سخت و ابتلائی عام که تیج
 ولی و نبی نبوده که مقبلان بدان نبوده از آنجا که لشکر بودند و گذر بدین چیز مجازت
 داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان ما خود نگردد بلکه سبب قرب و علوهست او بود و یکی را از راه خزان غرق
 آن گردانند و او بدان ما خود گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
 حال ما بدان است اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد و که خلق للمحاب
 رجال و اللطین و الشهاوة رجال و اللقصه رجال آنکه تیج تند و تیج خور و دیگر
 است و آنکه کاسه لیسد و ترید خورد و دیگر در اکثر مکاتیبش از آنکسار و اقعار و
 خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دنیوی
 آن پایه داشت که وقتی امام سید او پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
 فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر گردید شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نساژند تا انتقام آنکه که موصول با صله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
 درست نیست و وقفه میان آن روانه ب بهیماست اما عقبه ایام فریق منی
 ا بجنه و فریق فی السعیر و همیشه است کجا خواب و خورد و کرا و اقرار و آرام و رکیش
 است و کس می نهد نشان آب و گل من محل می نشود درین جهان
 شکل من + از بهیست آن و و راه چون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
 منزل من + جامی دیگر نه نگار و در کومی بتان رفت همه عمر در اینجا
 چون برهن پیرو بتخانه بماندیم + عمر باخر رسیدم و سفر آخرت و پیش آمد

در او ان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بدست نیامد
 و خون و حیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثرها بسبب الایمان عند النبیخ ندانم در آن وقت و شواری و زمان
 بتقراری چه پیش آید و جامی و یکریه نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشتند که اسی فرزند فرصت غریزاست روز و شب در تحصیل علوم بجد
 و جهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت
 و اداسه فرائض و سنن روایت با تعدیل رکات و با حضور و خشوع بروحی
 که صاحب شریع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
 و وجهانی و دولت جاودانی و پرکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فرود از عمل برسد نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است لیستل الصادقین عن صدقهم که سلین خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که محبوب بر حق است و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و محیامی و نمائی شد رب العالمین انستی کلماته
 الشریفه انتقال شیخ ازین و ایر پر ملال بسالی است که شیخ اجل مبتین آنت و
 تربت شریفیش در قریه کنگونه است که بر ساحل و ریامی همین قریب که نال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و پیخودی بر آنجناب استولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی در آن از و ستران رسید فرمود دل ابد که بسیار
 گوتم اکنون سلطان ذکر زمان بر من علیک می نماید و در ان من میر پادشاه
 شیخ راهفت پس بوده که هر یک در حال و قال بمیشیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آزند که میگفته و برین نسبت خانوادهاست که نخست

فرزندان را کلمات صوری آراسته سازند و انگاه مجاهدات و ریاضات اندام
 به پایه قطبیت رسانند از زبان دُرُفشان حضرت ایشان قدس سره شنوم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در وهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی درود
 یابد بتقیل استمان مستعد گردم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
 تسوین و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
 کبر سن و ناتوانی خود به هلی آمدی و ایضا حضرت ایشان قدس سره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ماعبد القدوس قدس سره
 از وطن خود به هلی آمدی خبر با کابرا سخا رسیدی پذیره راه شدندی
 کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از وسع
 سر نیز دقتی در وهلی در محفل عظیم که علما حاضر بودند بتواجد برخاست
 در میان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند چون این کلمه را در قص
 بکرات بر زبان رانیدی از محفل علمای حاضر بآرام شده نام یکی
 از اعظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت که چون او می در میان ایشان بود شیخ بهیمان لشورش گفت
 من همان را میگویم باین عالم گفت شیخ چون مثل او می را نادان توان
 که چون بان عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش اناسحق ظاهر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این چیست
 سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بجوشید و گفت که زهی نادان که سر باین حق در جهادی ظاهر شود و در آن

نه و هم حضرت ایشان قدس سره العزیزین تقریب فرمودند یک بار شیخ
 بدلی آمد بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
 بکشا و آیت تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه وآله و علیه الصلوة و الطیبات
 برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتم
 و عاقبت شان علی یقین بانحیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
 هذا خلاف مذهب اهل السننة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد برین سخن روزی
 میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرران شد که شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفه
 اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از او بر سجاوه ارشاد او نشست و از
 سید ابراهیم الایرجی القادر که در نامه اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقة خلافت یافت و این سید
 ابراهیم مردی بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
 او به شهر دہلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام او کار او را در
 تربیت و ارشاد و رانیز جمع نموده و سید شیخ مہاؤ الدین قادر که
 شطاری ست و شیخ مہاؤ الدین را رساله الیست و طریقه شطاریه برای او
 گویند در معامله از شیخ نظام الدین عالمی نیز خرقة یافته است و در سنه
 ثلث و خمین و ستمائة بعالم بابی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیده رجمه اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
 که عرس خواجہ قطب الدین بود بر روضه شریفه او مجمع کرم رقص و سماع
 بشیند معروض داشتند چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی و ازند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنا جوش و خروش تو الان
ورقا صمان حضرت خواجہ برمن نظر گشتہ فرمودند این بد بخت چند وقت را
بر ماشوش گردانیدند من بخدمت سید آمدہ معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون دارمند و در دیدار نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال اطوار
علیہ بود و تصانیف شنایستہ دارد از انجملہ است مزاج البحرین محتومی بر سر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیرہ الہیہ کات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ یکے از محرمان راز نوشتہ
و اما بنعمت ربک خدش اللہ الحمد والمنة کہ در ویدہ شہود نماندہ بخدای مع ہذا
جز افلاس و جز پریشانی و جز غیرت و در ماندگی کیش نہ انتی سفت نہ از دریا
جدانی میکنم بر سر سبک گدانی میکنم ششم شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریہ و السہو فحوش تحقیقات است از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی
در اثنا سماع بر زبان رفته بودہ کہ خدایے و اند ما کجا تیم و باز نہ مودہ
اگر گوئے خدایے نہ اند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الہی
تعمین علمی است اجمالی بالتفصیل کہ بوحثت و واحدیہ معتزلیہ سیر شیخ ماوران
وقت فوق تعین علمی بودہ غریبے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سہہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ این عربی و تابعان او رحمہ اللہ بہ سیر فوق تعین
علمی قائل نیست و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و
سیرشان سیر فوق این تعین ذات است کہ سکر از حال و قال فی خبر و شیخ
رکن الدین در سنہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

ستم مضعیح او دوسا تراخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبدالنبی شہید صاحب کتاب سنن الہمدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمائتہ بودہ و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمائتہ و چون حضرت مخدوم
 راجحہ حضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال مانیسری رحمہ اللہ بہت محبت
 بہم پیرگی صحبتہاے شایستہ و مجالس شکر و رومی داوہ جمعی از احوال
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال مانیسری از اعظم خلفاے
 حضرت شیخ عبدالقدوس بود و رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت
 و استغراق و استہلاک تمام ما گویند بسیار بودہ کہ بر اے افاتش جہت
 او اے نماز فریاد آمدہ باو از بلند حق حق می گفتہ اند ما از سکر بہ صحو
 نے آمدہ عمر و از یافت بعد از نو و پنج سالگہ در سنہ تسع و شانین و تسعمائتہ
 باختر شتافت و در بلدہ خود مضعیح یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 جہت اضطراب و شورش عظیم از خلایق برخاست گویند چون بعد از
 شانزہ روز اندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعظم خلفاے و سے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران
 حالت بچوش و در تمام این بیت بر خواند سے قومی ز وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و در معانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 زوان گشت و مدتے مانگسار تمام سہ فروردند حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک شہد از سالہ ارشاد و اطلالین و اکتفایہ و

نشمه می نویسد که عشاق بر نمازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و ازان
مترقی شوند و مقید بجزئی نگردند بر بیده و در بیده از همه جان باز و جهان باز
باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احتراز کنند و اینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و کم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک جمال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی سخن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتضعیم الاصول والاصول

رعایة الشریعة والطریقة واسیخه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة اموجبة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل

گفته اند که کار طالب حق بعد از او ای فرائض و سنن رواتب مخصوصه
بتشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتی بیان ملاقات

حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحمهم اللہ حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالکما

کشید و فواید با بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مروی بصورت اهل سپاه بان

خانقاه و رآمد و حضرت شیخ معانقه نموده و در حلقه آنجن بنیشت شیخ او را
از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه رسیدن رفت وین ازین پیش

بشورش و رآمده گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راه جهت اقتباس
او را اللہ باین خانقاه آید شمار الاتق نیست از و اخبار شاه و سپاه

رسیدن اگر خواهش این اخبار و اید بر را بگذار بنشینید و از رویندگان
بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه نموشی و طریق معذرت پیش رفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی ازان
 مرد بدیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید با ملاقات
 فرمائید و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کہ وہ ان عزیزا
 نیز لعلہ ملاقی و معاونت ایشان بکلمہ خیر القلوب پیشا ہرگز ہواست بچندید و
 جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پایل اندر نشست
 مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا ما ہم ہمین صحبت
 برانگیریم و پایل و بیہ است از توابع بلدہ سر ہند قریب چہار یا پنج
 فرسخ دور از ہون حضرت مخدوم سر ہند شد ازان جا بہ پایل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الاکمال را آن جا و ریافتند صحبتا گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر شرح عیال و اطفال بہ سائل
 جنت مماثل ایشان آمدے و روز ہا آن جا گذرانید می و باز بسکن جمعیت
 فرمودی با بکلمہ حضرت اورا فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و خواہب سماعات و خارق عادات از وہمانیہ
 نمود این جانبان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس شد ہر
 و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع گردیدہ قلم راز بان
 اظہار کشو کہے آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بود و اولیے
 المشرب می نمود اما بظاہر انستاب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الحن والاش عبد القادر جیلے پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را از اوت بسید گد ار حمن ثانی بود و اورا بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گد ار حمن اول اورا بسید شمس الدین صحرائی اورا بسید عقیل اورا

بسید بہار الدین اور البسید عبد الوہاب اور البسید شرف الدین اور
 بسید عبد الرزاق اور الوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ المقدس شیخ کمال از شوزیدہ برمی و آشفتہ سری بیشتر بہ جزا و
 مقادیر بسر بر وی و دوران بوادی کہ مصداق بواد و غیر ذمی ذریع بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام و فتاویٰ بنا گاہ دوران ہنیا
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہت تہننازل
 خویش بر بندے و ضیافتا نمودندے و شیخ از طعام و کثرت با ایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود با سنگہ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
 با سنگہ ایشان غنودے با دوا کہ با دوا الہی سر از جیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آدان اقامت یکی از مردان
 اورا احتیاجی بجلار افتاد چون بہ طہارت جامی درآمد دید کہ از جاکے
 در می کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کا ہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزود و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشت و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد جلار نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 بر گوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گو بر می آواز
 لُح اُحی بیرون آمد کہ اشارت بود بکہ ابنت آن امر و منع اذان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح با ناک بر زد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بجاک کسان
گشته هنوز اُح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخواست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الا نوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او گئی به نیت مشاهده خارق رفتی ازان سخت دربار شدی و تنه
مولانا فلان صانوفی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً
بدین نیت متوجه دریانت شیخ گردید و چون بحوالی منزل شیخ رسید شیخ
از مقصود او آگاهی یافته نجشونت و غضب بر وجه تمام تر سنگها و خشتها بر او
متوجه مولانا گردید و مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدمی چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
داین وان میگویند و از فلان و بهمان باخبر اند که مرتبه ایشان از آنها کم است
و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بجموعه اصحابان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در میان معارف و تعیین اسرار می درآمد بعضی اوقات
دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمی مستعان را کامل بود بعد از تفکر و
تامل بسیار میر و رایام حل می شد و بفهمی درآمد و از باب بهت
زنده بجان دگرند + بیرون زد و کون در جهانی دگرند + کس بی زبان حال
ایشان فرود + این طائفه گویند زبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرت خواجه محمد مشوق طوسی قدس سرها فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفه سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسله علییه تا وریه چون شیخ کمال اقل قلیل نظر برے و آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در تاسع عشر از جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائة راه وصال رفیق اعلی گرفت و در تریه کتھل که از قرابے تابعه سرهند است خوابگاه یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعہ بعد از ونیسہ او شاہ سکندر رست وارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در تہماہ جذبات و حالات عظیمہ فیض رسان سلسلہ آباے خودے بود حضرت ایشان سے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر ول شاہ اسکندر از عنابہ فور نظر راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرين بعد از الف از جهان رفت رحمہ اللہ سبحانہ سے چمن را تیر و تازہ آراستند + چوش بنم نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا کبذ بہ حضرت ایشان حرف مجازیب و در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلحانزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان ویار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر وز شاہ را در فلان شاہ راہ بنایت خندان و تقمقہ زمان یافتم طلب کشف تران نمودم فرمود در فلان موضع نشسته بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ برسید و اسی در کمر بایمان پشتہ گاہ را بجایے واگذاشتہ بجابت انسانی شد از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

او اورا همچنان برداشته و در جگره رجال النیب ملحق ساختن من در آن آثار
 باوے و بدان واسے کہ در کہ داشت میدیدم و کرباس شمر عورت او را کہ
 اندر و ابو موسیٰ زگر ستم این نمده من ازان ست مگر گاہ فروش آن بخاورد کارت
 و بد اس محتاج اند مخفی نگانند سابقا و عدو بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضی بلاد رارفته بود اکنون انجا رعد و نموده می آید جناب چون از کتب
 علوم فارغ شد بشوق در ریافت اهل اللہ و استفادہ و استفادہ لازم
 سیرالی اللہ و بسیر بعضی بلدان ممالک ہندوستان قدم نهاد و درین سفر
 مانحو و عمد کرد کہ جائے بحر نے کہ شعرباش تفصیلش لب نکشاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت او نیز و از دور در آن سفر بسا علمای
 عامل و عرفاے کامل را در یافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 بہ تقریبی فرمودند در آن ایام کہ حضرت والد ما را برہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہدای را کہ مرے بود بغایت عمر و عزیز غریزان دیدہ آنجا در یافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و جوصل
 کہ آنرا نہایت است والد ما زین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صرحت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابدا بدین
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام فاضلہ نمودہ اندانت کہ بیج چیز اذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جزوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول باو سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون بس
 محبوبے و طے اجماعے بمحض عنایات از سیر صفات و شیدونات بلکہ رائد انجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات مقصود کرد و سیر او بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیر در راه ماند دوست ادراک زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ ما منقطع
 ابدال بدین گفته اند سیر اسما و صفات است کہ سیر تفصیلی است و غایت ندارد
 و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند
 شیخ الہدائد کور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ مے کشیدند حاضر بود بعد از
 فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آشت
 و دل نیست مگر آمینہ کہ رنگے برو نشسته اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
 و آن خود بذر خفیہ است نہ آشت کہ دل آہنی باشد کہ مارا یکبار برد
 باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانیہ مذکرہ
 مے گوید جمع از مشایخ کہ ذکر جہر خستیا رنمودہ اند بطریق اترہ یا غیب آن
 ایشان بکلم کہ ہمہ ادا شد قسوہ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند
 و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
 گردد و ایضا با جہر ذکر خفیہ خستیا رنمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشورہ و ازہ
 کہ وجوہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ
 بسین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است با جملہ
 لکل وجوہ ہموولیتہا بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدہ رہتہاں حضرت
 مخدوم بجزوہ درس مولانا رالکلبیہ النحریر محمد بن فخر کہ صاحب توضیح الحوائس
 وغیر آشت و از دانشمندان معروف و متقوی و زہد موصوف سیدہ اند
 روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر صبح واقع ست می فرمود دوران محمد بن از
 زوائد فواید طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ وریکے
 از مواضع آن اعلان نمودہ بود و ہیکے بنیے بوجہ کلام خاصہ از تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بوجوب ورود نسی یا بد ابا بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما جبر
 خاموشی چاره نیافت چون مشرات آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگاه از برکات حفظ سیمان حضرت مخدوم مولانا مصنف مصنف
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر منرا
 گرفته بودیم و این همه بر وجهی پدید نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشید حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای می آورده از آن
 مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور

رحل پو امع جم غفیر من العلامی فی حدیقه کانت واقعه فی ظاہر بلده فاذا
 غاب عن بین اعلیهم فتمسوه ایا ما و ما وجدوه و الله اعلم بحقیقه حاله و هم
 حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
 ذات اقدس او سبحانه بر خیزد بسیط است اما او را یک و سستی است چون که تمیز
 چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که نسی فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگاله بشری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر باجیای لیالی بسر برده و شبها از فرط بقراری
 بگریه و زاری می بود و داد و مهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتم بیایا چندگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود و لم بذرای
 صحبت او نکشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی بهی خواستی
 و اشک اخزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاگتشی موی را آنجا

گنجاسمی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوئی عالمها و روگم است
 نیز درست آید سه تنگدانی به تنگ بون دل مور به تنگ چندان که در عالم گفته
 شور و چه حضرت مخدوم را درین سفر گزار می بشهر جوپورا فتاد و آنجا فواید
 صحبت حضرت سید علی اقوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السكر و الوجد و السماع و ذو التوکل و القبول و الاقطار و در سلسله خواجگان
 سلیمان الدین سبخرمی و مرید شیخ بهار الدین جوپوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمود می میوند در مهم انشد سبحانه از و آرزو که سید الانام را عالی الصلوة
 و السلام در منام دید که فرمود علی دہلی برو خود میزنی و از خلق التذخیرے
 نے گیرے گفت یا رسول اللہ اگر دہلی ست ازان نشت و اگر درست ہم ازان
 تو علی بیچاره در میانہ کیست فرمود براے خلق دعا کن کہ دعای تو در باره
 ایشان مقبول ست تو فی رحمہ اللہ سنہ خمسین و ثمانیۃ باجمہ حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از اباب معرفت و علوم را در ان سفر دریافت عثمان
 مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دایرہ طلال و ربلدہ
 سر ہند بود ہوارہ کتب متداولہ را از محقول و منقول بی تقطیل و فوہر بسبیل
 تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان مے فرمود کہ در جمیع علوم تخریر بود لایسا
 در فقہ و اصول آن کہ بے نظیر بود مے فرمود کہ در ان ایام کہ در وقتان
 بزودی غور نمود مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجہتا و ودقیق
 استنباط سراج الملتہ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کا تلامذہ
 و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صوری معنوی و حضوری را جمع
 فرمودہ بودند مدام بر سجاوہ افاضت بمصداق خبر ان بیدی اللہ باب
 رجلاً واحداً خیر لک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از حساب

رحمت و تربیت خویش شاوآب داشت و شاد روان و رس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیر ہماور
غایت بلند کے ہے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را نزد او از دور نزدیک طرف بستندے از سمیت
افادہ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امر وز در بلدہ لاہور ست و در حالت و عزلت مشہور از تلامذہ فصوص
ادست باجملہ حضرت او در آگے از اسرار ارباب توحید و وجود متبر
علیا داشت و در حل و قاتق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ
الانوار از فطر علم و غلبہ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقیضات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر کربات و شطیحات ست اما از علوفطرت
و فطر تمکین و بلندی ہمت بل بعض صیانت حضرت عزت عن سہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبہ النکتۃ من نکت القوم ایانا فلا یقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعتراد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہ اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعۃ و رحم عبد اقال آیتا و نیز ان
کلام حضرت امجد دم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد النبی و استماع راز سر مہر
او فرمودہ و و شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العنی السنۃ
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ بدتے جو یان بودند

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویته بود از شهر سون پته بس ممبر و بزرگ
 بجهت استماع راز که از او بایشان رسیده بود و آن راز این بود
 که گفتی پیر من که جدا و رس من بود تریب هنگام احتضار مرا بایستی
 از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا اتفاقاً کشته نماید و اعطای
 نعمتی فرماید چون به خدمت مش حاضر گشتم سرے از حقیقت این معامله بر
 زبان راند که به مجرب استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و
 من همچنان حیران و آسیمه جان بر جا بماندم که لطف چه راز بود که شب
 از تو بزبان بگذشت + که روز عمر بسا مان تر جان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و هم در آن بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد مالبشوق
 استماع این سخن از او خواستند که بدیاری او شوند بناگاه
 شیخ مذکور را بجهت می از سر بند عبور فرما پیش آمد چون سر بند رسید
 بکاروان سدا سے نزول نمود و والد مانیز وارد آن جا شدند بعد از
 معالفت و مجالست خلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بسته راز نمودند شیخ آن را بیان مشرود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحبی بود که از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بله مسالت
 نمودم که آن چه بود مشرودند همین سکه که ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقی است که بقضوان کثرت نمودار
 گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساد و این راز صفا جا
 بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شت

و شیخ عبد الغنی چون عالم بود و صاحب تمکین و آشنای این راز خانہ
 براند از برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و رین اشنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
 از ظہور حقیقت توحید کما ہو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت کہ اذا اقتضای آن استیلا آشت کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب سے و رأید کثرت موجودہ منفیہ بسوت وحدت ہویدا کرد
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ما قدس سرہ
 از روی شے حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری برای سہرتم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نسائے جمیلہ افتاد کہ بطرف مام خویش فراموش
 مے نمود بجز دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریتم لباس اورا بہمان رنگ و صورت کمیت
 و کیفیت در پر خویش یا ستم بے چنانکہ از نظر اریان شرمگین گشتم و
 خویش را کنار جستم بلع در عشق چنین بوالعجب باشد پس حضرت
 ایشان قدس سرہ العالمی فرمودند چگونہ اشیا می شکرہ عین
 واحد حقیقی بود کہ کثرت مہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجودے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ او سبحانہ و مہوم چگونہ عین موجود حقیقی بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش شد مودہ من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیرخ
 الیہا علماً و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افاضت

با انجام رسانیدنند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ بیچ کیے
 را بنجادمے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بیکدیگر
 تجویز نمے فرمودند و مصلحت زندگانی را چنان بجا تبعاع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بست کردند کہ سنیے از شان را نیز مستر و ک
 فکنداشتند تا بجای که گویند ہما اکمن اذ اریوشیدندے نہ سراویل
 نعلین ذوقبالیں بر پیک کردندے نہ پایے افزار با وجود اتیان طاعات
 سنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
 غریمیت بودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
 بعد ازین در منصب گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان بکلی بر التزام غریمیت
 و اجتناب رخصت بودہ بآنکہ سلوک این راہ در سلسلہ دیگر گروہ بودند
 و برکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کہ نام لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را ہالیہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہ نقل میگردندے فرمودند چنان معلوم ماگردیدہ کہ مرکز این وآرہ
 و شاہراہ این باویہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہرہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند باوجود کہ از رسائل
 اکابران طرق سینہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہواہ
 از خواہان آنیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
 بدیاریارساند یا مارا بدیاریار و بردتا از برکات صحبت او اقباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

گروہ اول

فرط آرزو مندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الله والیدین محمد الباقی
 قدس الله سره الا قدس معروض داشتیم فرمودند ما را نیز شوق و میل
 ایشان بود چون بسر بند رسیدیم چیرب از ایشان گرفتیم تا آنکه بستگی
 از ترس آن حد و دست شریف برود بود در استم حروف گوید چون
 این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنیدیم ما خود میگویم
 اما بر دیگرے از کبار مشایخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیه جلوه کرده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عمه علیه حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پورا آمدیم
 حضرت شیخ عیسی سندی که از اعظم مشایخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و حال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر محمد که در غلیظه
 شیخ محمد غوث بود که بمحل احوال این عسره در مقاله رابعه انشاد الله تحمیر
 خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالکے در سنه احدی و ششصد بعد
 الالف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار که صاحب سجاده اوست و جوان ت ابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما و او اخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 که خلاصه نسبتهاے مشایخ طرق نسبت نقشبندیه است و اسحال
 خود را بران نسبتے و اریم گفتیم انک گواه عدل دیگر پیدا آمد
 درین مدعا شاهدین عدلین بروکے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
 مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در امر اریقینی ریائل خجسته
 ازان جمله است کتاب گنوز الحقائق و در ساله امر الالمشهد که بسا نکات
 عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله بجانہ الطالبین بها و برشنا سندگان

سندت

۱۰۳۱

لوه تالی

چه بر سخن هویدا است که آنهمه مفاض از حضرت و اهب العطا یا است و جناب
 باورد بدان نگارش و املاست چنانکه خود و در عنوان آن رساله شریفه این
 معنی را اظهار نماید آنجا که می فرماید هذا اسرار المشاهدة فی معراج النبی
 صلی الله علیه وسلم افاضه الله سبحانه علی یفیه القدیور و فضل العیم
 فایندها امتثالاً بامر المفیض الحکیم این حقیر نکته های چند از آن ایراد بینماید
 و اگر چه آن رساله تباری زبان است اما این جا بر آن ترجمه فارسی سینر
 بر همته تحریر آید بطلب معراج که متضمن روایت است بلسان استعدا و
 آن حضرت است عمیة الصلوة و السلام از غیر سوال لفظی زیرا که در عا بلسان
 استعدا و الزم و اتم است مرا شجاعت را و کمند موسی عمیة السلام ممنوع
 گشت از روایت با سوال لفظی زیرا که پیش از استعدا و آن طلب نمود
 فی معنی التحیات لله و الصلوات و الطیبات هی اظهار الکمال بصفات
 الجمال و نعوات الجلال مجید الانواع و جمیع الاعتبارات الذات السقیم
 لجمیع الکمال المنزح عن النقص و الزوال فان به باعتبار قولی و فعلی و حالی
 اما القوالی فکاظهار الانسان عظمة الحق سبحانه و کماله باللسان و اما
 الفعلی فکا امتثال الامر و اجتناب النواهی بایتنان الاعمال الیه و اولادها
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق له
 ابتغاء لوجه الله سبحانه و تعالی و اما الحالی فکا اشتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلییه و العلییه و التخلق باخلاق الانبیاء فان الانسان
 ما هو یلیصیر الکمالات مملکة نفسه كما و در فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق الله هذا بالنسبة الی مقام الفرق اما بنسبة مقام الجمع
 القوالی آنکه در سبحانه تعریفات ذاته بکمالات صفاته فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من
الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهر من العلم الى العين والحال
الجلية سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
وصفاته وافعاله فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
متبرك عن الكل وسائر في لكل بالكل اى ما جديده جميع كما لا اله واسمائه
وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذا
الحيثية اصلا والصفات كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة التقدير
والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والرازق
او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عن العالم والمحققين
والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقيد والتقييد
بوتيرة وموضوعي ازمواضع اين كتاب قلبي ينمى كنه سر واراسته كانه
شمار كنه التحيات لله الخ بود ازان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرقت
محمول وايريم كنه حق سبحانه فاعل بود وبنده است نه بر قرب نوافل كنه نه قال
بود وحق سبحانه است لانه لما تم فقره عليه الصلوة والسلام وارتفع من
الدين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى لا كماله كقوله عليه الصلوة والسلام لا اله الا هو شئ اعليك
الخ وان الحق ينطق بلسان عمره يمكن ان يجعله من قرب النوافل تنزله
اليه وان شاء نفسه في الدين لكسار اله واظهار العجز تام نبي كنه
وان كنه تامي كنه با خواجگه كار علمي + او يجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه باصل ووجوه مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التذیبه او باعتبار مقام الدورات فی المقامات الثلث من قرب النوافل
 والفرائض والجميع منهما من غیر تقید بواحد منهما و هذا هو مقام اواد
 المختص بیننا محمد صلی الله علیه و سلم و در خاتمه این رساله شریفه بر قلم
 محترم آورده که مراد اول بعون الله سبحانه چنان می آید که امر تقیة تشهد و
 آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس نماز او را
 آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او ضعیفی است
 علیه و آله و سلم بطهوری و سوره ازاحوالات عظیمه و تشریفا علیه زقت الله
 سبحانه تعالی جرقه من کاسه صلی الله علیه و آله و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
 تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین متابعت صحیح
 صلی الله علیه و آله و سلم و ادای حق لغواست که رسید و مسلمین را به بین
 هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تهنیت است بر آنکه چون آنحضرت
 شرکت بخشید است را به تشریفات معراج فینما امر ان یصا و اعلمیه فی معراجهم
 و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نماید بیرون
 نمیرود از رتبه متابعت او علیه الصلوة و السلام و نیز سه نهایت ایشان تهنیت
 مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارت کرده الی ان منتهی معراجهم الی النبی
 علیه الصلوة و السلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه و آله و سلم الی الله
 سبحانه و تعالی و تعظیم الاثری انه علیه الصلوة و السلام و انی علم الله سبحانه
 فی لا مبتدع لقواله التحیات عدل الخ و المومنون امر و بالصلوة علیه علیه
 التحیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض فواید که حضرت ایشان از
 و اله شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره العالی حکایت
 کرده اند حضرت و اله که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ کنان دین فتمه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده
 او بجانہ تعالی ویرین نشان چه بچشم سر و چه بچشم سر خرابقیان بهره ندارد و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سراسر راست این توحید شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والدیه پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توافق
 دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالها می بسیار گذشته است بخاطر نمازدها
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد بهمین یقین سهوس حساب
 هر کس را بخود می باشد چه مشهور و اثنینت می طلبد و مشاهده معارفت بیخ
 منها حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی بنگارش فرموده اند که از
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروهی به مقدار و دولت
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم گروه نشای آن دخول در طریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلط کرده اند و بضلالت رفته
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والدیه بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته است که
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن و در
 بطلوب کافیت با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاده پاشی عالیشان و همین بزرگوار ایشان
 شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم حجره اقول
 و زاده خمول ایشان و آمده می بیند که آنجناب مقبول و مقطوع الاجزا افتاده
 چنانکه سر عضو می از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن در ویش بقفیده آنکه
 از وزوی یادشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه کسان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده و یکی را خبر کرده چون آن هر دو بیار
 بان حجره در آمده اند حضرت مخدوم راجی و سالم و جالس و مراقب یافته اند چیرن
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا با بحیات
 عاریت درین جهان باشم افشای این راز می نمایم چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را بر سر امون آن راه نیست و لیکن زبان حال مخدوم تهر نم
 بوده باین ابیات عارف روم سه و شصت خوشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
 در یایم ما را موع و ریای می کشد نیست غزایم را بر عاشقان او رهی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زان پالیت قومی لعلیون خفیه
 صد جان میدهد و دلدار پدای می کشد + بس کنم من چون بگویم ستر قتل عاشقان +
 ز آنکه منکر خویش را از شتم و صفرائی کشد + چون قلم بجز شهادت کبری رسید
 اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بگذر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مجازه حیات را بدروازه حدود عثمانین رسانید
 که انبای آن بلسان نبوی عتقار الله اند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت
 فرمود و کان ذلک فی السالین عشرین سنه سبع بعد الالف بیرون شهر سر رسید
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سرد کشید رحمه الله علیه رحمه الله
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده در باعیه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ کوصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و ال
 بزرگوار حاضر بودم در آن سگرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العربی دانسته باشند تمام معروض داشتیم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونی نیه خاک و حشیم
 محبوبان می اندازد و در وجود مجبور می سازد و بعد از آن معروض داشتیم که مراد امری
 دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن نصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه بلیکنه گشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علیها وعلیهم الصلوٰة و التحیة
 را در جزایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان کنی ترا فرمایند
 ایشان و اوم فرمودند الحمد لله و الله که سرکاران مجتهد و غرق آن دریای بیست
 سه الهی بحق نبی فاطمه که بر قول یان کنی خاتمه حضرت حق سبحانه جناب
 مخدوم مطابقاً بشیخ عبدالقدوس رحمهما الله بیعت پس عطا فرموده بود و حضرت
 ایشان فرزند چهارم اندوم که آن دایره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک و لاتب اند شمس که انوار و اعظم نجوم است
 مقام او فلک رابع و هم برابران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و محکم است
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فخره شریفه حضرت خواججه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره بیاید بر حسن استند او برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه مجید بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود و از علم ظاهر و نسبت باطن پذیر بر بزرگوار حفظ گرفته از
 زبان و رفتن حضرت ایشان قدس سره شنووم که فرمودند والد ما بارها
 فرمودند می شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ما است هم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه کسی

که موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف کرد و شاه
 آتم احمد شد علی الاحسان و یکبار برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین فکر از
 حضرت خواجه باقی باشد خطاب ترتبه گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجه قدس سره در
 عنایت نامه که بنجاب محمد دوم زاوه بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمته ارسال
 فرموده اند و در نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویدا است و آن فقره است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد کشف صوریه محل خطا و لغزش است
 سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد و هر چند که عالم صاف شده باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذب و حضور
 ایشان دیگر است و در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه و
 اکثر بالا صالحه بوجهی است از شش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیت که
 عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگرداند و معنی و اشیاء من
 در انهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراسر
 و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزو دریافت صور خیالیه هو الاول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرود رفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
 صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الداعیره
 و یار و در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان است لا اقل صفت حیوة
 و هستی اکنون یک دقیقه دیگر نشانند که در وقت ظهور و اله من و اسم محیط
 می تواند بود که همچنین کسوتی در میان می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
 شده باشد باری حقیقه مقصود و دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
 و از فضائل صوری نیز بانصیب اندیدی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما کاتب متعدد و انداز ناخجاست این
 مکتوبات که بشیخ مودود و مرسل داشته اند آنکه در محبت حصول اسباب نبوی
 بارباب عنما محشور بوده هوای برادر و فقنا الله سمانه و ایماک فرصت حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب بدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لااطائل صرف نماید و ملتزم الام مخلص گردد ای برادر مردم ناظر
 و جواب در رنگ مور و بلخ میرز محمد و شامق و دولت خانگی را نا شناخته در طلب
 دنیای و نیند ذوق مید و بد و شوق خوابان و حصول آیند بحیا تشبیه من الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیما افضلها ای برادر
 این نوع اجتماع اهل الله در این قسم جمعیت الله فی الله که امر و در سر بر بند میسر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم است که عشره عشر این دولت بیدار گردید ششم از آن
 ماجرا حاصل کنی و شما این چنین دولت را منت از دست دادید و از جوهر
 نفیس بجز و مویز در رنگ طفا از القامات و عشرت با و ابرار شریعت با و ابر
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندیند و اگر در بنیاد این اجتماع ابر ما نکرده
 آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
 خطا نمیده اید به لغتهای حرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و خیال نمودار و بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش و درست حق سبحانه و
 تعالی عقل و با و مشنبه کنایه ای برادر و در دنیا که در پیوفانی مثل است اهل دنیا

که در دنارت نخست مشهور حجت باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفای و خلیس
 صحت نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صورتی
 حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
 ایشان بشفق صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
 چون بهواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکنده که قریب اثاوه است لازم
 قضبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادت
 سنییه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
 لایح و للمع بود روزی عورتی صما که از قبائل شراف آن دیار بود لغزای
 صا و قد تصافت داشت مشا به جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
 من در کنارت تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و روح عصمت است
 میخواهم که در جباله عقد شما منتظم گرد و امیدوارم که این التماس پذیرای قبول شود
 چون خلوات تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب نکشاند و عندئذ خواستند التماس باهتام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بود و بر منصب قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاهی آنجا بسر بردند فلما جرم حق سبحانه و تعالی از بکت نیکو گمانی و نجسته
 نیستی آن مخدیره صبیبه مخدیره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صما که بطهور آورده این قصه
 شباهت تمام دارد و بقصه ثابت و الدامام انام الوحیفه کونی رضی الله عنهما
 که بزرگی از انقیاس کوفه صبیبه طاهره خود را بملایطه کثرت و سع حضرت شایسته

بعقد و آرد و چنانکه در حیرة الفتها و دیگر کتب معتبره مذکورست تا حق سبحانه آنجا
 بین آن کمال نیک شمره چون امام الائمه سراج الائمه رضی اللہ عنہ بوجود
 آورد اینجا بنسبت او تعالی چون این قطب ربانی منور الک ثانی قدس سره
 سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
 ایشان که بچنین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربا می ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین
 تسعمائة و فترع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلده شریفیه سرحد بوده که از اماكن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندستان
 و مرکز آن دیار بگت آثار و بجز در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدیده بضمون
 کریمه یکا ذریتما یضی و لم تسمه ناز زبان حال و قال می کشوده و حضرت
 شاه کمال قادری که ذکر کشفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
 مرعی میداشتمه تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بجهت
 شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذب و
 شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر و راز
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
 و اسن این بسیار خواهد بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
 ایشان رحمة باشد انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
 حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
 نموده حکیمه مبارکه شیخ را بخصوصها بنحاطر عاطر داشتند و آن خانه که
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز باید ایشان

بود با یک کلمه چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بکنند روزه توجه نمی
 تمام روی داد و چنانکه سخنان دقیق را حکمای تحقیق می فرموده اند و بعض
 مواضع بکتاب و دقیقه عبارات دلکش گشاده مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود خوانده اند که را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیا لکوت نیز رفته نزد مولانا می محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از محول و اشوران متورع بود بعضی کتب مشککه را چون عضدی
 و امثاله خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمه
 گذرانده بود و در این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
 شیخ حسین خوانزمی کبروی قدس سرها بود و در حدیث را در او جدا جدا
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا جمع حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مولانا لش چون بسید و و خط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر بضاوی را با جمیع مصنفاتش چون مسالج الوصول و غایة التصویب غیرها
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلثات و ادب نفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر فلک و مشکوٰۃ تهریزی و شامل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیده برده شیخ سید بصری و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت
 یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد هشتاد و دو بابی او در آن بلا و معطر از کبار
 محدثین بوده اند و خانه ایشان ابا عیسی است حدیث چون بیان اسناد و کتب
 درین اوراق بطویل می انجامید ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سنده

حديث مسلسل تجريبه آرواما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حديثي به جدي الحافظ الرحلة نقي الدين
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حديثي به
 جمع من المشايخ الاعلام واجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعا من
 لفظ قاضي القضاة ابوالحامد المطري بقراي عليه بالحرم لشرف الملكه يا
 اول حديث سمعته منهما قال خبرنا به الخطيب صدر الدين ابوالفتح محمد بن الشيخ
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 روتيه عنه قال خبرنا به الشيخ نجيب الدين عبداللطيف الحراني وهو اول حديث
 سمعته منه قال خبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال خبرنا به ابو سعيد اسماعيل بن ابي صالح النيشاپوري
 هو اول حديث سمعته منه قال خبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 الموذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابوطاهر محمد بن
 محسن الرمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابوحامد احمد
 البرازي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبدالرحمان بن بشير
 ابن الحكمي الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسولا لله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لا ارحم من يبرحهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصاحح ككتاب بيت قياس بيكر كتب

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
 و وسایط سنا و بہ بولعش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
 حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ غزالدین بن فہد بہمان سند است کہ در حدیث
 گذشتہ محرک گشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
 فہد الهاشمی جازہ دارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
 الشیخ تقی الدین اخبارنا بہ عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبدالرحیم بن
 عبدالکریم الحرہی قال اخبارنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
 الصدیقی الساجی عرف بخواجه و سأل الشیخ الاسلام بن حجر اخبارنا بہ العلامہ
 البغوی قال فی الاقصیٰ للمجد بن محمد بن یعقوب بغوی فی کتاب فی شرح ابی الشیرازی الصدیقی
 الساجی قال اخبارنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہما شمس الدین
 المقدسی قال والصدیقی الساجی اخبارنا بہ موافقہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
 بن عبد اللہ الخطیب الساجی قرأہ واجازہ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
 این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد داخل طبقہ محدثین
 گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین را تم محمد الهاشمی بن
 محمد القاسم البغوی البخستانی معنی عنما اجازت دارند این کتب مذکورہ را با حدیث
 مسطورہ در اول شہر جب سنہ ہزار و سی و ستہ در بلدہ ہر بندہ احمد شد علی
 ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکورہ از حضرت ایشان جناب
 مخدوم زادہ جامع الفنون حدیث القیون خواجہ محمد سعید سلمہ قدس سرہ بکتابت زیبا
 اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و رحیم مسلسل
 بہما الاولیۃ بحضرت ایشان ایما سیست با پنجہ آنحضرت و مکتوبی از کتاتیب
 در فرہامی و وحشی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند ہم من ہم چون حضرت

ایشان از استفادہ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بمسند افادہ کشیده اند و در تمام طلبہ علوم را از برکات خویش بہرہ ور
 گردانیدہ و بعضی رسائل شریفہ تجازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرمودہ کہ ازان جملہ است رسالہ تہلیلہ در رسالہ رد مذہب شیعہ شیعہ
 با آنکہ دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حسمت و جاہ بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین دارباب دین در نہایت
 عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام کہ حضرت ایشان را حضرت حق سبحانہ
 عطا فرمودہ بود و ملاحظہ این دآن در خاطر شان خطور نمی بود و ازان راہ کہ
 ابو الفضل مشہور را باہل فضل سری بود و فضلاء را بضورات لازمہ بوسے
 آمد شد می شد حضرت ایشان ہمدران وقت مکرر بمجلس دور آمدہ بودند
 و وی بر دو فور فضائل کثیرہ ایشان اطلاع یافته رعایتہا می نمودہ چنانکہ
 یکی از تلامذہ او با این فقیر گفت وقتیکہ از آشنایان خود کلمہ چند رستم
 می نمود آن جاہ تقریب نقلی کہ از حضرت شیخ شنودہ بود فقرات کثیرہ در لوصیف
 شیخ تو بقلم آور و دیگری از صاحبان او گفت روزی کہ حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان تو توصیف فلاسفہ و علوم ایشان کشود و در آن
 سبالتہ فراوان نمود چنانکہ عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نیا رست نمود و فرمود کہ امام عزالی قدس اللہ
 سرہ العالی در رسالہ شریفہ متفقہ عن الضلال بزکاشتم است کہ از علومی کہ
 فلاسفہ خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون ہمیت و نجوم و
 وہبت و طب آنرا از کتب انبیای ما تقدم و کلام ایشان سر قہ نمودہ اند
 و آنچه زادہ طبع ایشان است چون ریاضی و امثالہ بحسب کار دین می آید

ابو الفضل چون این نشنو و متعیر شد و گفت غزالی نام مقبول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متعیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برنگان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 برادر او در آمده اند که در تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موصعی از تعبیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعیر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات
 دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و زریده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت فست
 و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه ندر آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن اثنا رساله که شیعیه در وقت محاصره مشهد
 عبداللہ خان اوزبک نموده بود و بعضای ما و ارازلہ نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعیه و اباحت قتل نقد و اموال ایشان مومسلمانا
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذوق
 تکفیر خلفائے ثلاث است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقہ
 رضی اللہ تعالی عنہا است رسم این قوم که بر درویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را و بخاطر فایز قرار یافت که در حل شبهات و آہیہ
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیہ رساله نوشته آید تا ساوہ لوحی از مقدمات

فرخنده آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و بشرعت مجسود و فقه
سجانه و الله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طلبه شیعه که مترو دین حد و
بودند باین مقدمات افتخار و مسالمت می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
مخالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافه بمقدمات
مستقوله و منقوله رو آنها می کرد و بر غلطها صریح ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر رو و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینه بے کینه تظنی نیافت و بخاطر فائز قراریافت که ما اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام به بحث انتهی کلامه در آن ایام که ایشان بگروه
تشریف برده بوده اند چون مدتی بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بُعد مسافت با گروه
آمده اند یکی از فضلاے آن میا بر زیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه
چون دی را بنا بر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نمیشد و ما آمدیم ع
یوسف نرو و کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر می داشتند و همیشه
بصحبت ایشان مشغوف بوده اند و ذوقایق علوم دینی و اسرار
یقینی در میان می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و یکی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
از آن جمله است آنکه در فقه نخستین از رساله مبد و معاد نوشته اند

این درویش را مانیه نسبت فرودیت از پدیده بزرگوار خود حاصل شده بود و پدیده
 بزرگوار او را از غریزی که جذب قومی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله مخصوصاً
 او ای صلوة نافله مدوی از پدرومی است و پدیده بزرگوار او را این
 سعادت است که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از آن غریز کثیر الجذب و اسخوارق شیخ کمال قادیانی
 مذکور است و از غریز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور در جمعا اللہ سبحانہ و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار ازین
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت و پدیده کرده اند بهر ما از نسبت
 قادیانی یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ
 بابی بانشد قدس سره بایشان خرقة و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازه آنکه خدمت شاه سکنده که نبره حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه با یاران ششسته بودند از کفعل آمده خرقة مستبر که
 حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه را و پدیده اند به تواضع معانقر نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال ناموز می شوم که
 خرقة مرا به پستان که حضرت شما باشمید برسان بان که مرا مشکل بود
 خرقة مستبر که ایشان را از خانه بر آوردن بلا بکسی و ادن لیکن چون تبانید
 مامور شدم ناچار امتثال فرمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیده

بحکم سر آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
 گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال تفضیه عجب رکوع داده
 و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن والا بن سید عبدالقادر
 جیلانی راضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم
 حاضر شدند خوش ربانی دل مراد تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتها
 خاصه خود منور گردانیدند و من غرق لجه آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
 آن دریا در آدم چون چند ساعت برین معامله رفت بسم و زنگیبات آن
 احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مر باے اکابر نقشبندیه بودی و ملاک
 امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفتیم بجز این
 خطور دیدم که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجہ جہان خواجہ عبدالغنی
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
 من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
 که این مر باے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و کمال رسیده
 شمارا باد چه دخل است اکابر تا در یہ رحمہم الله گفتند و رطوبت مارا با او
 نظرے بودہ و چاشنی از خوان نعمت مار کو دودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ
 ۵۰ ہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ بلبل درین
 سپا حتمہ بودند کہ جماعت از مشایخ کہ دیدیم حشمتہ رحمہم الله در رسیدند
 و مصاحبہ نمودند بعد از ان حفظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشایخے دادند و کلاہ و دامنی نیز
 و اگر طالب لے از ان سلسلہ ذکر طلبے نمود تعلیمش میگردید و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان نسبت نقشبندی بودند
 در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده تفضل احوال
 را بعرض رسانید که خود درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل میزان بستگی نسبت
 که شما از ما اقتباس التوا نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمایند و ما
 درین دو سه روز خود را به نسبت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در سیه القای آن را کشوده ایم ناچار شما که بان منافی
 ندارید معطل مانده اید و تامل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه چشتیه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند و از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیّه علی مصدرها الصلوة
 و التحیة از سر و دو تواجده و غیره تا که مرسوم این سلسله علمیه است است از
 می فرمودند با جمله از پدربزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
 از آنکه به خدمت حضرت خواججه باقی باشد قدس سره که مشرف گردید
 در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
 می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مانع سفر جاز بود و رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بیچ جانمی رفته اند هم درین ایام دست
ایشان را ضعف قوی روی داود بود از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده محمد و مزاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
کرده اند و در رکعت نماز حاجت گذاروه بگیریه روی نیاز ز خاک نموده بود
دران گریه ایشان را خواب در بر بود و دران خواب دیده اند که قاسم بیگ بود
خاطر جمع وار که ما را باین دو کارهای عظیم فرادیش است که هنوز از نزاری که
نظور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه سخی است حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلم کمال و
اکمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه همانان گشته اند چه
و فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد یار ساو کذاک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشى الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علماء سرگروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث کس ناو بود اگر در هر قوس یکی هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی با الله رحما الله و ازین تربیت
و انظار آن قدوة الاخبار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبلین سطو با جمال
ایمانی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر سرند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

و دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سن بعد الالف الهجری آن بزرگ
 سال و حال و حال بسرا سکه باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار بهشت
 بهشت حضرت ایشان در سال هزار و بهشت توجه سفر سعادت اثر شریف و بطحا
 شدند چون بدار الاولیای دہلی رسیدند یک از فضلاء مولانا حسن کشمیری
 که آشنا سے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نموده و گفته امروز از سلسله علیہ نقشبندیہ آئین گوهرے بہما
 سوے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن پاست کہ آزار بعینات نکند
 و ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تیر بر دید یک نظرشش دین و سخن کن
 برو بہ طنتہ زندر علمہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن کتوتے نگارش فرمودہ
 اینست فقیر و اداسے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصود و در مکافات
 آن احسان شما متعرف بعجز این ہمہ کار و بار منی بر آن نعمت است و این
 دید و داد مریوط بان احسان بحسب توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسے دیدہ است
 و بمن توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ از خواص عطا یا انقدر
 عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدر میر نشدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات
 ہمہ را زینہاے راہ عروج ساخته بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصول
 از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب شدہ و الا وصول و لا اجراء
 و لا اشارت و لا مشہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیفیت و لا این و لا زمان و لا مکان و لا
 احاطہ و لا سر بیان و لا علم و لا معرفتہ و لا جہل و لا حیرتہ و لا جویم من ازان مرغی نشا
 کہ با عتقا بود ہم آشیانہ بنظر عتقا است نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کلم

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانة که در عالم اسباب ظهور آن
 مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
 ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحظه از شکر آن نعمت شما ادا یابد چون حضرت
 ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقش بندیه و اہل آن شنیده بودند
 و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
 ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
 و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت مروجہ اکمل بود بطریق تمام
 متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ ازان
 چہ باشد کہ ازین مقتدا کردم مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
 سہ بگیریم زاد و این سراغ ہا ز شورا بہ اشک و زقرص داغ ہا چون فیتہ
 بدستہوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
 بسیار نمودہ ازارادہ و قصہ ایشان پرسیدہ اند عرضی کہ در پیش داشتہ
 اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرہمیہ حضرت خواجہ بودہ کہ
 کسی را از طلب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
 خویش نمایند یا از مثل این سفر تبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
 فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
 ناہباز بلند پر و از افتادہ بودست آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
 نودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
 توان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
 امر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بلامست آن ماہ دو ہفتہ
 رسیدہ اند و روزی نرفته بود کہ از آنجا تصرف و کشش حضرت

خواجہ عالمیق دار شوق انابت و اخذ طریقی حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشته اند چون حضرت
 خواجہ شنیده اند شدہ آنکے استخارہ جانین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ
 نازنین حضرت خواجہ بوده بارے و تاملی در میان آید ایشان را در خلوتے
 طلبیدہ بذکر دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برده کہ ہمدران
 لفظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ و آرام و صلوات و التذاد
 تمام روے نموده ویو مافیو مابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات تعالیہ
 بظہورے چوست تا دیدہ اند آنچه دیدہ اند کہ کما بچے بیانہ من کلامہ شوق
 طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ و وصول بصاحب خانہ بیست شد
 بر اسے در یوزہ ضیا از روضہ منورہ مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 میرفتند در میان سفر اقباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
 بعد از چند گاہ و در این معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
 و رشاد متر شد بلند استعدا و دیدہ اند در یکے از خلوات با ظہسار
 و قائمے کہ پیش ازان بچند سال بیشتر بعلو حال و کمال حضرت
 ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از آنها این بودہ کہ
 فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے آنکے
 قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند و ستان شو تا این سلسلہ شریفہ را بجا
 از تو رواجے پدید آر کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو اضع نمودیم
 ایشان امر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
 نشستہ و مادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر سر
 ما بنشیند پس ما را کتایشما در ان صفر روے خواهد نمود بجز این طور آرا

طوطی پرواز نموده آمده بردست ما بنشست و ما آب دهان خود در شقرا و میکیم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردا صبح آن شب این واقعه را چون
بعض حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامن شماعزیزے بوجود آید که غلے از و منور گردد و شمارا
بیز از وے بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داسته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون لشکر سرهنت شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جو اقطاب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح
آن روز بد ریافت در ایشان و گوشه نشینان آن بلده فقیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یا فقیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسی از اهل شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یا فقیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد
میر شد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میگردد که
مردم از آن چراغ با کثرت افروخته اند که چون بواحه سرهنت رسیدیم دشت
وصحراے آنچرا را پر از شعل دیدیم این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم با جمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ از زمین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است بحکم ازان که ہم حضرت ایشان خود و تقریب تحریریں طالبے بوبے
برنگاشته اند تبرگایر ادر نموده مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن است
این درویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا بادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه بادی طریق

اندر سراج النہایت فی البہدایت لے السبیل الموصل لے درجات الولایت مویدۃ
 الرضیہ شیخنا واما منّا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم بودہ اندر سائید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذات تمام در سن پیدا شد و از کمال شوق گیرد دست داد و بعد از یک
 روز کیفیت بنجودی یک در یابی محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریای پافتم و این بنجودی رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز میکشد گاہے تا دو پھر و در بعضی
 اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 ان آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فناے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانے عرض کردم
 کہ یکے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا آنست کہ با وجود در ابدان اتصال مشہورے
 حاصل شود در بہان شب فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتیم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیا است
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شبایے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید فی انبساط باید کرد بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

۱۴۳

یا بقصص آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه مو هو م هم از میان نرابل شد و
 بحیرت اینجا مید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعضی ساینه
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور سے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
 در بدایت در موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطالک درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل و گیر افکار و او را از پیر تا
 بدان عمل نماید و معنی بمقصود بر دع قیاس کن زگاستان من بهر طرف
 این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتدا ای زمان تقسیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت قنای دیگر که آنرا قنای حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 القدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از غرضش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد له قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حتی میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی میفرمودی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را القدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منبسط که در هر ذره سازبست و صورت اشکال عالم در آن نور مضحک و متلا
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعضی رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در تو حید زمین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
 ازین زمان مو هو م یافتم بنهایت حیرت دست داد درین اشاع عبارت حضور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شریفه بودم بیاو آمدم که فرموده است ان شئت
 قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق وان شئت قلت انه حق ووجه
 وخلق من وجه وان شئت قلت بالحق بعد التمييز بينهما این عبارت بجملة
 سکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفقه عرض
 حال خود کردم فرمودند که بنور حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
 تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشربدم تمیز بود خواندم
 فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
 است حسب الامر بکار خود مشغول شتم حضرت حق سبحانه و تعالی بحض توجه
 شریف حضرت ایشان بعد از دور و ز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
 تا وجود حقیقی را از موهوم تمیز متمایز یافتم وصفات و افعال را نیز موهوم
 محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
 اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا
 اینجاست پیش ازین آنچه در نهاد استعدا و سر کس نهاده اند ظاهر میشود و این
 مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند استی کلامه الشریف و بعد ازین
 بیان دقائق علیه از واردات احوال شریفه بقام محترم آورده اند که بنخوانندگان
 محضه بخوابد و این معاملات تذکره و عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سال
 بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
 و حضرت خواجہ قدس سره بار بار میفرموده اند که ایشان از محبوبان و مرادان
 اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت
 ایشان بآن خواجہ عالیشان زفته بود که حضرت خواجہ نیک از مختصان
 مکتوبی نوشته اند و اینجا قلم فرموده که بوشیخ احمد نام مردی است از

سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر با او نشست و خاست کرده عجب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بآن ماند که چرا غنی شود که عالمها
 از او روشن کرد و الحمد لله تعالی احوال کامله او را بتیقین پیوسته و این شیخ
 مشار الیه برادران واقربا دارد همه مردم صالح و از طبقه علما چند را دعاگو
 ملازمت کرده از جواهر عالیہ دانسته استعداد های عجب دارند فرزندان
 آن شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند با بکلمه شجره طیبه اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرای باب الله دلها عجب دارند نیت کلامه الصادق للطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اندر سه ششونم که فرمودند
 ازان روز که در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اندر سه تعلیم طریقت
 گرفتیم مرا به یقین پیوست که عنقریب الله سبحانه بحض کرم مرا به نایب این راه
 خواهد رسانید هر چند از راه دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت منی بست و اکثر این بیت و روز بانم بود سه ازین نورے که از تو
 بردم تافت به یقین دانم که آخر خواجہ است یافت به بعد از طے ادا کے این
 بیان حضرت ایشان بانگ رو نیاز مندے و استغراق تمام آب دیده
 کلمه تمجید بر زبان شریف آوردند یکی از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد که فرمودند در ابتدا سے احوال که مارا
 در خدمت خواجہ خود قدس سره رفتگیها و نیتها بطور رسیده بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرموده بودند که احوال و وقایع
 بعضی باران را شنودم بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 گردانیده خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفته چیزے نیک گفتم تا روز
 شیخ بمن گفت که لے فلان ترا چیست که از احوال خود چیزے نیک گوئی

من تواجع فتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکے از
 وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج مشدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بنمود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
 لاجرم از روی جذبہ این واقعه مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شد
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بہمت والای
 حضرت ایشان است از بدایت تا نہایت از بلندی بہمت و سرفطرت
 و علو استعداد و قابلیت و کثرۃ علم و عبادت و فور رعایت آداب پیر
 رفیع المرتبہ قدس سرہ باندک ایام و فرصت رسیدہ اند بجائے کہ
 رسیدہ اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 اینچنین مژمندی والا قابلیتے و افر فیضیلتے را کہ بصحبت ایشان سببند
 و ازین نظر تربیت و برکات ہدایت ایشان بجمال و تکمیل و اصل گردانند
 محامد قولے و فعلی و حالے بجا آورده در ساعتی کہ مشتری از و کسب سعادت
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازۃ کاملہ پوشا بندند و بسر ہند کہ وطن
 بالوف آنحضرت بود در خصت فرمودند و جمع از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتہائے فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرہا چنانکہ خود فرمودہ بار آید
 با صد ہزار خلعت و فتوح انتے و با مہر حضرت خواجہ در آن بلکہ بہ تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سر چشمہ فیوضات خویش شاداب
 ساختند و اثنائے این افاضات ناگاہ از آنجا کہ بہمت والای آنحضرت

مطلبه را جویان بود که در وهم و فهم اقل فیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انجامند
 و از غلبه اندازه یافت آن مقصد و الاستمرار آنرا و ادع نمود صحبت را نخواهند
 که بغزلت مبدل گردانید بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آنرا شیوه دیگر و بعضی
 حضرت نواجه قدس سره رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غلبه
 را به پیوند گواری مرسل داشتند هر ازان روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو فوق بفقو بمقام ارشاد چندانی مناسب نداشت و چندگاه خود بدمت
 آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو بره شیر در نظر آمدند عزم تو
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت آتفا
 هر چند غایت ندارد میسر شد و پیشود و می بر ندومی آرند کل بود ههونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الاماثل است تمامه که گذرانیدند سه گله بردن ازین
 دهنیزه پست به بدان درگاه و الا دست بردست هدرین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تعداد نماید بطول انجامد با جمله از جمیع مقالات اصل در
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا عتد
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آید در شهر ذی الحجه در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل ارشاد است
 اما هنوز چیزی باز استم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود ام
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده پیشود که مریدان اینجا
 قدر گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
 گذرانند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تمیلات خود چیزهای می بردند اعتبار نباید کرد
 در زیاده حال بنحیه بیخ خام به بس سخن کوتاه باید و السلام به در اندیشه این قسم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنچه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مراد خود
از گم شده گان خبر بگویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
که حق سبحانه و تعالی کمال او میخواهد در تقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب
و فی الحقیقه معارضه است با و تعالی انتہی کلام الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبی را که درین عزلت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجہ من مرابحال مصطلح این طالیفہ علیہ رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملة
دران کمال و اکمال حاصله خود تردوی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که از ان تردوی در کمالیت مشتایح لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شد آن کار پسین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدید ار شد آنرا که پیرامو
من می تنبیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و ذاع خواستم اما طالبان اینست را
محمول بر تو اضع داشتند از آنچه داشتند بگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه
و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر سهند بدلی
شده اند و مدتہا در خدمت پیر بزگوار بسر برده و صحبتہای شگرف گذرانده
و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینہمہ الطواف کثیرہ حضرت
خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزگوار
مینموده اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
حسام الدین احمد سلمہ اندت تعالی شنودم کہ بلز مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت آداب
 حضرت پیر و شکیبایی از بیان اصحاب حضرت خواجہ ما چون ایشان نبود و لهذا
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجہ
 حسام الدین آنکه یکی از بقولان حضرت باقی باقی قدس سره باین فقیر گفت که
 در آن ایام که حضرت خواجہ ما نهایت اتفادات باین خلیفہ عالیہ درجات یعنی شیخ تو
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان بهالغہ میفرمودند روزی به تعجب مرا بطالب
 ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمدہ گفتہ کہ حضرت پیر و شکیبایی را طلبیدہ اند
 بجز استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چہرہ خالغان و از عایت
 خشیت اضطرابی قریب عرشہ در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان اللہ
 آنکہ می شنودیم نزد پکاثر انبیا بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سرہ نیز در رسالہ مبدا و معاد رقم نموده اند کہ ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجہ خود کہ پیش مردم در میان ساکنان یاران اقبالی می داشتیم و هر کہ ام ہما
 نسبت بحضرت خواجہ قدس سرہ احتیاط و خلوص بود و معاملہ جدا بود از ہمت
 بیقین میدانست کہ مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت دارش از ہمت
 زمان آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ہرگز بوجود نیامدہ است
 و شکر این نعمت بجا بیاید آورد کہ اگر چہ بشرف صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ
 الصلوٰات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
 ہر کہ ام را باندازہ اعتقاد بہرہ رسید انتہی کلامہ فلا جرم ازین عیانت دیگر
 اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی کہ حضرت خواجہ ایثار ایشان بخوردند
 ہر چہ از خواجہ عالیہ نسبتہای متعالیہ داشتند و لو اسی مصدرہ این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود کہ دوش ایشان را رفت بہ نصیب

شکند

این جوان منگه آمد بهارکش بادانته بر فرفق فرفق ان ساسی این فاروقی نژاد افرا
 و کارخانه ارشاد و نمود را بحضرت ایشان تواله خوده تربیت طالبان را با ایشان و نگذاشتند
 و این رفیقیه و الارا با حضرت بزرگاستند هم چون دوستان که گرفتار بار و جو و
 بودند چون در مصیبتی و مصامتاً الا له مقام المعلوم در سید مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود که درین برشکال از مقابله بوقلمون دور افتاده در تحت آفتاب مشهور
 زندگانی نمایند انشا الله بزرگ و پاکی با خمر رسد خواند صحبت و جماعه امری است
 محقق چه حاجت با طهارت ما گرفتاریم بر مانا و ک پیدا در یزید سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد و یزید استند مکتوبه الشریعت با حضرت ایشان بوطن بالوفت مرا است
 نموده مدتی باضافات سالکان لعل الله در آن علیه اشتغال فرمودند و احوالات
 عظیمه حاصله نمود و ترقیات باران و هم پیرگان بزبان قلم عرضه داشته ما به پیر
 بزرگوار نمودند که بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحد و
 خواهد یافت انشا الله تعالی آنرا که شوق دل خواهان آن باشد که تفصیل
 آن اطلاع یابد که بمطالعه آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافته لبثتا بدو همچنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی که بخدمت شریف
 ایشان در دلی می بوده اند غایبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه
 نموده تفرقیات و قابلیتات هر یک را معلوم فرموده از سر سینه با ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه
 نموده فرموده اند که انشا الله چون جناب ایشان از سر سینه اینجایباید التماس کنیم
 که در حق تو توجیهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند
 و کذکک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت و تحقیق
 را نیز ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

معروف می باشد. اندوه موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده محامد کثیره بزرگوار
 می آورده اند از این مکتوب شریفین نواحه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
 فرموده اند و واسطه از خط شریفین منقول میگردد و شاهد آن مطالب است نه
 و چون مستند است و واضح و انور با و مسوده رساله که در طریقه نواجگان تمام شده نواجح
 بر بیان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
 و لطیف لیکن بخواطر میرسد که التماس نموده آید که قدر می در احوال حضرت خوا
 احراق قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
 بمطالعه آن لطیفه غایبه مشرف شد در اثناک فتناس خاطر آمد که دست چپ
 یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحیث صنعت حافظه متر
 آشت که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نواحه بود یکی
 در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
 مفهوم میشود و این نیز از بعض نواحه با در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
 نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
 مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یک گرم نموده آنجا
 هم دیده شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
 که داخل ان مقام شده بنزد اول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
 البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در ان مقام شده باشد باری
 عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
 در باب فنای بشریت نیز توضیح فرمایند که از غیر مقام فنی فی العزیز
 مقامی دارد و یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
 فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فقامی بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر پیمان
 مقام وحدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب قومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از وجود
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه حیرت که مقام انبیا است
 صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در اینجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
 این گردانند ایضا در مقام فنا کے لئے اللہ تبارک و تعالیٰ نظر سے بفرمایند که شاید غیر ازین
 راه ظاہر تفصیل راه دیگرے ہم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان اذان راه
 داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان را بہتر معلوم است چہ توہم
 چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست غیرات را چہ نوع توان
 نوشت انشاء اللہ انچہ مرضی است همان شود و عمدہ صادق و جمیع برادران و غرض
 پیار مندی قبول نمایند مکتوبہ العالیہ ازین پرستشوار و نورانی شہدائان
 خواجہ والا مرتبہ باین خلیفہ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
 بندتازہ حضرت ایشان با سجا کشفید کہ خود نیز و فوراً شنید کہ داشتند چنانکہ
 این دو بیت شریف بیان دو گواہ این مدعا تو انوار بودست بس تشنہ دل
 خرابم آید دست و دست و دست یکدم آید دست و ہر جا کہ ترشح تو بینج
 و العطش آیم و نشینم و بران آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضا
 استعداد حضرت ایشان بطور رسید بطریق روایت عالی از اسفل
 کہ بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ
 بزرگواران احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
 ایشان اطہار مافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان سبک تواضع و انکسار
 گردیدہ براه معذرت رفتند کہ مبادا آن امتحانی بود در حق
 ایشان و مورث ترک ادنی کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة متی می شد تبرک ادب لاجرم حضرت ایشان با
 و تواضع و احترام تمام بعضی رسانیدند که احوالات حاصله حاضران و دعوت و
 تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بنایت الله سبحانه
 آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بخلص باصحاب رضی ازین ماجرا
 در میان ننواہ بوده اند چنانکه بنده این قضیه را با دنیے تفاوتی از زبان شریف
 شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل می نمود و آنکه
 در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
 بحال آن قد و دار باب کمال است که با ما ایشان از حال ایشان با ایشان خبر داده
 با بجملمعاملت حضرت خواجہ ب حضرت ایشان یعنی الله عنہما بر حاضران گواه ازین ماجرا
 بود که آن شیوہ نیاز منسی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود
 در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود و سر حلقہ اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا
 حلقہ مای مراقبہ صباح و رواج هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون سایر مسترشدان
 خود بآن حلقہ داخل میشدند و چون از حلقہ تا آنجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
 باز میگشتند چندین گام شیوہ تقوی می نهادند رعایت نهایت ادب را در پانز
 نیز تا یک کرده بودند که استقبال و متابعتی را که با ایشان می نمودند ب حضرت ایشان نمایند
 و با ایشان بارانہ سلوک بیش گیرند بل اصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
 حضرت ایشان توجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله تبرک
 تو اصغرات حضرت خواجہ عالی شان ب حضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
 حضرت ایشان در حجره خود بر عرش خود غنوده بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی با بندهما شیوہ
 سائر و ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
 خواست که حضرت ایشان را بیدار کن حضرت خواجہ بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزد یک آستانه انتظار بیدار گشتند
 حضرت ایشان می گشیدند لجه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
 که بیرون در کسبت حضرت خواجه بادب تمام گفتند که فقیر مجرب باقی حضرت ایشان
 از عیش خود با اضطراب بر حسب برون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته
 و نیز مکاتب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگار
 فرموده اند مجرب این مقوله است از این است این دور قیام که دو شاهد عدل اند بر
 مدعا قیامه میبوی حق سبحانه با علی مرتبه اکمال برساند و لا مرض من کاس الکرام
 نصیب بشکلی نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
 میفرموده من مردی خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در بوقت بی بود با وجود پیرش مرید
 من میکرد هرگاه صفت آن نبی صفشان این باشد گرفتاران آثار صفات چراغان
 غذای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بشام ایشان رسد درستی آن نروند
 اکنون تامل و احوال مانده از استغنا و نسیله نیازی است موقوف باشارت است
 سه گریخ خواهد ز من سلطان دین و خاک بر فرق قناعت بعد ازین به بار
 نسخه حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر آنچه بیاید متمدی گرداناد و از
 عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیه المقصود جناب سیادت آب امیر صالح
 نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود توضیح
 اوقات ایشان و ادب از مسلمانان نمودند و لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 انشاء الله بقدر استعداد بهر مندرگردد توجه لطف کامل یابند و الدعای
 رقیبه ثانیه الله تعالی فقر او ساکنین در ماند و از برکات برگزیدگان
 بدر بانی برساناد و بد نیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال توانند شد الحمد لله این قسم نمود

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمان شستن بغایت بیشتر
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد و والد عالمتکتم مکتوبه الشریفین بالجلد این صحبت هم مایل
که میان این پیر و این مرید قدس سرها بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجب آن
روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید فحاشی اتم و قطش کحل
خواجہ بزرگوار پیر بزرگوار علی بن ابراهیم که زبده مقربین است و قدوه اخبار و همچنین
حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او آخر ما را از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان بنموده اند معلوم شد که توحید کوه تنگ بوده و نحو
آن شاه راه وسیع و اندک علم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر پند
بلازم است آن خواجہ صفا که یثار سیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشد و امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر نخورد و خود خواجہ عبید الله و خواجہ
محمد عبید الله را که آن دم شیخ خوانده بودند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار با هر
ایشان توجهات علیه در حق پیر زاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجه حضرت خواجہ
نیز ظاهر شده است و نیز فرموده اند حضرت در حق والدات آنها غایبان توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرت محمد زاده منقول است مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تخریر کنجد چندی از ان بر نگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمال مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امر روزی بر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
سبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدود چند

از اخص الخواص منظرے آید و نیز فرموده اند که ما ذرین سہ ہمارا سال سبخی نکر ویم
 چند روز بازی کردیم الحمد للہ والمنة کہ این بازی ما و این دوکان پڑازی سا
 بیفانہ شدہ کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ مافس سرہ بہ تربیت طالبان
 تا زمانی بود کہ معاملہ ما باہما نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
 کہ خود را از کار شجرت کشیدند و طلاب را باحوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن
 خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ سودہ برآمدہ کہ آنجا
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
 چہار مکالم مطلق و ارباب از دوائر ربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و الثانیین
 رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان نوعی کہ در غیب
 از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن
 را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکل داخل دیدہ اند حضرت ایشان بار
 نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالیشان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
 ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامع
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد الایچ میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ
 از نخستین فقرات رسالہ مباد و معاد فقرہ اولے ازان متضمن افاضات روحانہ
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عرا یض در
 آخر فصل آئینہ خواهد آمد انشا اللہ سبحانہ بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
 در سفر سوم از پیرنہدگوار خود کہ بعد ازان ایشان ملاقات انجہا نے پیرنہدگوار
 حضرت ایشان از وہلی بسر ہند شدند روزی چند آنجا گذرانیدہ با مرو اشارہ

متوجه بلده معظمه بلاهور گردیدند کاکا بر و اوصا غران بلده مقدم محترم ایشان را غنیمت
 شمر و ندوبسا از خواص و عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم
 و حلقه و شغل و مراقبه التماعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل معنوی مولانا جمال
 تلوی رحمه الله بقیه گرفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند بنیازمند
 و اخلاص تمام بکلازمت شیخ بزرگوار تو میر سپیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 ازان صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا بای قنار
 ایشان را برداشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگردان آن افراط تواضع مولانا گران
 نموده چه اعتقاد و محقق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روی عورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروض
 داشتیم که این همه تواضع و تدلل از شل شمای و جی نذار و فرمود اینها علماء
 بالله اند و از محرمان اسرارلی مع الله احترام ایشان بر بیان لازم است ما را
 درین باب معذور بل ما جور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیر گفت در آن ایام که حضرت
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند مولانا جمال بصحبت آن قدوه از باب
 کمال میر سپید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما روزها مع
 آید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عزیزان سرشار مسله وحدت وجود
 که بنظر هر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلیه چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و فرس در شیره او چون تغییر از باب حال میگردد دیدت
 بز انوی ایشان برده همچنان با کسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
 گوهر فشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش هوشش بلاما چه شقت سه

سه ندانم چه کفنی چه انگشتی که گفته و از دیده خون رتختی به بقریب این قضیه
 و نسبت تو حیدر کی از غلبه اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک مختصر
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت اجاملت و سمریان حضرت
 روزی سید در حضور من بر قلم قطع زد انکشت من بریده شد با نوار وین آنجا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور بار بار با من مملو اصحاب حضور نگاه
 خبر انتقال خواجہ بزرگوار به دارالقرابین ایشان رسید آرام دلما به استقامتی
 گشت و شربت شیرین آن صحبتها رنگین مذاقی همسخ شد حضرت ایشان مجید
 استماع این خبر توجہ دینی شدند چون بزیارت روضہ منورہ مشرف گشتند و
 غزایر سی مخدوم زادها و ہم پیرا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستہ دل رامویا
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بفقده احوال آنها پرداختند چنانچه بازنصارت
 ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمی حلقہ تھا بہ کہ در حیات بابرکات خواجہ باقی باشد
 قدسنا اللہ سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات انوار جذبات
 پر بویاطن این خلاصہ جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیہ استفادہ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان
 کما مر شیوای محنت در میان آوردند چنانچه اخصان حضرت خواجہ شهاب انانفتند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده رفیع آن بنصاحتی کہ موجب مزید اظہار و اتجاہ
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرده افشند چون دیدند کہ مفید نباید بسبب تہمای
 بعضی آنها توجہ نمودند از ان ہم متنبہ گشتند بل اکثرشان جمع شده برووضہ منورہ
 حضرت خواجہ قدس سرہ رفته توجہ و التماس نمودند درین توجہ کی از آنها کہ صاحب
 کشف بود و نظر در آمد کہ ہر یک ازین درویشان سبتی چراغی برافروختہ بودند

ناگاه برق خاضع در رسید و همه جزا عتقاد و عادت و توجبات این درویشان بود و آن برق
 توجیه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده یا شاید با ایشان
 رجوع نمودند حضرت ایشان بحکم العود احد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 در میان پیرامند و در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفاد و صفای و چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شهر جدای الاخر که ماه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بنیار
 روضه منوره هرگز نگوار از سر بند آمده باز لیه چند سیر فتنه و دو سه کت با گره نیز تشریف
 آورده باشند و پیر از سر بند شیخ جانشین مگر او اخر عمر که دو سه سال از مزاجت
 سلطان وقت مصعب ب عسکر بیخلفه بلاد مرور ایشان روی داد دوران نیز حکمتها
 بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات ایشان
 بهره ور گردند چنانکه از سفری که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
 از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بان قریه جاس گرفته شروع
 در برافراشتن خیمه نمودند و درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
 بکوچه آن قریه درآمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مراد دیدند فرمودند
 در خاطر افتاد که درین دینیه مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضوے تازه کرده
 دو گانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدی در کمال صفای ظاهر شد و
 چاست با لوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان وضو کرده بسی در آمدند
 یکی از فقرای که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده و پراخبر
 داد و بندوق تمام دویده رفت و عزیزان را که مقدس آنجا بوده
 و در پہلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما ز کبر سن و دیگر توان بیست

بوده بخدمت ایشان رسیدن خبر گردان عزیز آمده بر اقدام هابون افتاد و زیبا
 بمضمون این بیت برکشاده همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر نگذری بر مقام
 ما افتد و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و پیر بانیها نمود و فرود آت
 انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شد بد وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که انجامز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علمی خوانیم
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فاضله و اسرار و حقایق وارده بر بزرگوار خود نوشته اند قدس
 الله سرها و روحها و افاضل علینا بر کاتما و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مانجوده از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بدیده عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بنماید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثنا راه آنقدر تنگی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 تنگی خاص علیحدّه ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکه در اجزای آنها
 جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین القیاد مضطر
 بودم و ظهوری که درین کسوت بود در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
 محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
 ایشان تمام گداخته آب شده میرقم و همچنین در هر طعمانی و شرابی و کسوتی
 جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ تر تکلف بود در ما و راه آن
 نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا خصوصیات این تنگی

محرم بر بعضی می تواند رسانید اگر در ملازمت علیه می بود شاید معروض میداشت
 اما در اثنای این تجلیات آرزوی توفیق اعلی و اتم و با بنها ما اکن متوجه نباشیم
 اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلیه بالنسبت متزیمی جنگ
 ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہر
 که از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلیه مشرف ساخته اند و همچنان یافتیم که طین
 اصلا بزیغ بصیرت بدانیست و از جهله معلومات و ظهورات معروض است و ظاہر که متوجه
 کثرت و اثنائیت بود باین تجلیه مستعد گشته است بعد از آن چند گاه این تجلیات
 رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلك التجلیات
 کان لک لیکن شبثا مذکور ما بعد از آن یک فتامی خاص رو داد و همانا که آن تعیین
 علی که بعد از عود یقین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثره از مظان
 آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
 آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواطر تیرا بالجملا مات
 عبودیه و نیستی از آن باز ظاہر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
 ایشان بچقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان محمد نبروه عمر
 می رساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما له ویتاء لو لیکن لا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
 سبحانه بنیابت خود کاشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء حیثیت
 و سیر فی الله بجه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و مثال
 آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
 که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند
 قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را محصول میدانند اصل قلوبیات استعداات

را بجز عول و مصنوع میدانند و سبب آنکه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی
 حاکم باشد زیادگی گستاخی نه نمود عین بن باید که حد خود دادند منتهی در عینیه رقم
 نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
 و همچنین احوال بعضی مدعی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
 و شداید آنها توجه کرده شده اما حال قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
 استغاثات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاد وطن نمودند اصلاً بخاطر
 غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدانها بخاطر گذرد و منتهی به مدین عریضه
 است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
 مانده بود و چنانچه معروض داشته بود و الحال ارادت هم از هیچ برآمد و جنبید لامراد و لا ارادة
 و صورت این فتنه در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تسسری بود و لاجرم عنان قلم
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فتنه افاضه علوم یک نظر خاص
 در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بیاید معروض میدارد تا زمانی که یقین است
 بر نوشتن جرات ننمود و هیچ شبهه در آن راه نماند هر چند در نظر نه وحدت است
 و نه و راه آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را در راه آن دانند
 حیرت و جهل بجهان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
 نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نه شبهه متحقق است
 استغفر الله و التوب لے اللہ من جمیع ناکره اللہ قولاً و فعلاً حاضر و ناظر و ایضاً
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه

فنامی خصوصیت صفات مابده الاینبیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات را ائیل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الازواج
و الاذن سراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت بیخ چیز را نگذاشته تمیز که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله فاعلم
لیکن معه شی لان کما کان ابن زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که برکت تو جهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر لے فائض دارند عرض نماید من آن
خاکم که ابر نو بهار سے کہند از لطف برین قطره پاری؛ اگر بر وید از تن صد زبانه
چو سوسن شکر لطفش کے تو انم؛ هر چند اطهار این قسم احوال موجب جرات گشت
است و شعر افتخار و مهابات سے ولی چون شه مرا برداشت از خاک؛ سز و گر
بگذرانم سر بر افلاک؛ ابتداء عالم صحو و بقا از او اخر ماه ربیع الآخر است و نا حال
بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذالی حضرت شیخ محمد الیرین
است قدس سره در صحنی آرنند باز بسکرمی برند و در نزول معروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ هشتم ماه مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نمایم بدانند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصله که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فقا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود و علیهم الصلوٰۃ و السلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه شکر است الحال معارفی که باین کین

فائض اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی که کشف و صوغ
 و رو با میگرد و در مجمل مفصل میشود سه که یکوم شرح این بجز شود یعنی ترمیم که مبادا منجر
 بگستاخی شود بنده باید که حد خود را ندانم شد علی الاطلاق جل سانه بیکت تو بهما
 علیه بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال جلال
 مری ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و بحجت
 ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
 که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و کمال مطلق محقق نشود از فنا بهره ندارد
 و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
 شود و گاهی نازل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
 از بقا جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی و شعور است و در عین حیرت بحضور که
 این موطن حق یقین است که علم و عین جناب بیکدیگر بنشینند و علم که پیش از جهالت
 حاصل شود و از چیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شهود است هم از خود اگر معرفت با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
 در برون است بجاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
 بالکل منقطع میباشد شود که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله سره میفرماید که اهل التمام
 بعد از فنا و بقا هر چه بیند و خودی بیند و هر چه شناسد و خودی شناسد
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بنیاد صریحا معلوم میشود که شهود معرفت
 و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
 ازین تلذذ در برون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بجز بهر ندارد
 فکیف البقاء نهان مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق

عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضی از اهل اللطیف از تحقق بغنا و تقادیر و
 نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است هر که سر
 تراشد قندری داند نه هر که آینه دارد مسکن داری دانه این نسبت حضرت خواج
 عبدالحق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجها حضرت خواجها، الحق العزیز
 است المعروف بقشد قدس الله سرهما منما عجب کاری است اولاً هر بلا و
 مصیبت که واقع میشود باعث سرور و فرحت میشود بل من مزید میگفت و هر چه
 از امتعه و بنویسم پیش خوش می آید و این قسم را از روی سکر و حالاکه بعالم اسباب فر
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول بله
 نوعی از حزن رو میدهد هر چند سبب غم لائل میشود و هیچ مانند و همچنین اگر پیش ازین
 و عاصی کرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه استمال امر
 او عوالت بود حالاً مقصود دعا رفع بلبه و مصایب است و خوف و جبرتی که
 زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و در صحیح هر چه علوم انسا
 را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در این است که مقصود از دعا رفع
 بلا نبود بل را این غم خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
 که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاً که بآن حالت شرف
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعای انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
 نه مجبر و استمال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعضی آن گستاخی
 بنماید منما هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفتند در اوائل
 حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
 بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند و الا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز
 اجمالیه در کلام شریفین بعضی از بزرگان هست لیکن گواید عدل صحبت آنها
 موافقت ظاهر شریعت نغز اندازند و هیچ موافقت بکجا و اصول معقوله آنها
 ندارند بلکه از علماء اسلام جامعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
 موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
 قدرتی ندارد و قدرت بمقارنه فعل می بخشند و تکلیف بر سلاستار سبأ
 و اعضا پیدارند کما قهره علماء اهل السنه و درین مقام خود را بر قدم
 حضرت نواجه نقش بند قدس سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام
 بوده اند و حضرت نواجه علماء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیب
 هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت نواجه عبدالحق اند قدس الله
 تعالی سره الاقدس در شایخ ما تقدم حضرت نواجه معروف کرخی و امام داؤد
 طائی و نواجه حسن بصری و عزیز بنی قدس الله تعالی اسرارهم المقدس
 حاصل اینهمه کمال بعد از کمالی کار از معالجه گذشتند است تارمانی
 که حجب مبذول بوده اند همه و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
 بزرگی او حجاب اوست ع فلاطیب لهادلاراقی آه مگر کمال بیگانگی
 و نماند سبب را وصل و اتصال نام نهاده اند هیات هیات همان سبب
 یوسف زینبیا موافق خالست و افکنده و در این آوازه از دست
 کز و بردست و من گویان بود پوست به شهود کجاست و شاد کجاست
 و مشهود چیست ع خلق را روسی که نماید او به اللرب و رب الارباب
 خود را بنده مخلوق غیر مقدر میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
 حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نیست اثبات میکنند غیب را و حق گنج

ع در کدام آئینه در آید او؟ منهدنی است که احوال خدیه علیه اطلاق
 ندارد و نگار نیست سه عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیزیه چون ازان خضر
 جدا مانده پیاسه برسد میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد ز دور بانگ جبرسم به عجایب کار و بار است نهایت بعد از قرب نمیده اند
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویان الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
 قرب و وصال کرده اند مشعر بکیف الوصول لے سعادت و در بعضی قتل الجبال
 و در ضمن حضورت پس حزن ابدی و فکر کس لاجرم و امن آمد مراد آنرا نیز آخر
 الامر بار او فرید پایاستد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
 وین علیه من الذمات اکتها و من التیبات افضاها با وجود مقام مراتب
 و محبوبیت از مجتهد آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اودع بنی مثل ما اودعت محبان بار محبت
 تو است که کشید محبوبان را تحمل این بار و شوار است این قصیه پایانی ندارد
 ع قصه العشق لا الفصام لها منهدنی چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجهات علیه از رفیت احوال محرم ساخت و از تلویح به تکلیف مشرف گردانیده حاصل
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بجز و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز بکثرت و از علم جز جمل نیز فرود لاجرم در عرضده داشت تمام توقف
 واقع شد عجب آنست که حال الحوق نسبت مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا و ران صحیح اند در عین حیرت و سنی
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از یاد جمل دیگر نیست ع عجب آنست که من و اصل و سرگردانم

الله تعالى بحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تجلی صورتی بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین و فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیته است و تفاوته که میان این دو مقام است
 اجل من ان یعب عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات و التسلیمات و نشاید که میان
 صدیقیه و نبوة مقایسه بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت او کشف
 صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الحد واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاق دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشتر اولاً همان طور که بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیته است در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل نامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقتاً بتفصیل
 عرض خواهد کرد آن مقام پس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در بنی مقام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علماء ائمه حق است شکر الله تعالی سعیه و اینجا وجود هم در راه میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالککارم رکن الدین شیخ علاء الدین و در بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و مقام صدیقیته
 از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان تر از ان تمام مقام نبوت
 است که نسی الحقیقه بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تزییر صرف است و تمام عروج است

تمام است

شان باہمیہ اس در پس آئینہ طوطی صفتم دانستہ اندہ ہر چہ استناد ازل گفت
 بگو میگویی علوم شرعیہ نظریہ استمدالیہ را ضروریہ کشفیہ باخته اند از
 نظریہ بصوریہ آوردہ اند شخصے از خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ
 سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا بہ صفت
 اجمالی انصیلے شود و استدلالے کشفے کرد و بفرمودند کہ علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آرسے در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از آنها
 مے باید گذشت و تا ما بہ النہایت کہ مقام صدیقیت است نزد ازین علوم
 بہرہ نئے یا بدنیالیت شعرے ان من اهل اللہ القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسہم و لیس لہم مناسبہ بعلم ہذا المقام و معارفہ فہذا وجہ
 و فوق کل ذی علم علیہم و بر سمد قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 بنہ اعلام فرمودند کہ بیخ و جہ بہ اصول ظاہر شریعت نحو مخالفت الامم
 نیاید و از نقص ایجاب و نشانیہ بجز مہر او منفرہ است و ظہور ہشاد ہست
 بیلہ اندر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
 این سمد را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شاید مخالفت میداشت
 انخفا و ستر مناسب بود لایسال عما یفعل سکر از ہرہ آنکہ از ہم تو کہ شاید
 زبان جبرہت تویم و علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند کہ قوت
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشد قوت مدرکہ مجر و تقہیر است کہ بجل عطایا
 الملک الامطایاہ و اہل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قوت کتابت
 آوردہ شود اما توفیق نئے یافت و ازین ممد در بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند کہ مقصود از افاضتہ آن علوم حصول ملکۃ است و یاد کرد
 آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم براسے آن میکنند کہ ملکۃ مولویت

ہم رسانند نہ انکہ حفظ اصول صرف نحو و غیرہا کنند انہم عرایضہ الشریفہ
 روح القدس صاحبہما و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یکس از
 عرایض حضرت ایشان صحائف گرامے بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان ثنائے و دعائے ایشان کشودہ و بصحرت و بعلوم مرتبہ تہائے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامے صحائف بقلم محرم
 آوردہ اند کہ انچہ از کشف مذکور گذشتہ مطبق آن بغایت مرضے و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بجے واقع شدہ کہ سنے
 قول و زبان چیز ہا کشف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بحضور گرفتہ خواہد شد انہم
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائلہ و ایضاً وعدہ ایراد دو فقرہ از فقرات
 رسالہ مبدیہ و معا و حضرت ایشان در آخر این عرایض رفتہ بآن وعدہ
 نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرہ اولے
 در ویثے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
 بیکی از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از انجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 بہرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہما کہ از بہت استہلاک و صفت قیوہت
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہدایۃ نیز شرنے
 میسر شد بعد از تحقیق این جذبہ کار او بسلوک قرار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس و جہد المقدس نام بہما
 رسانید یعنی با سنے کہ رب اوست و ازان اسم قابلیت اعلیٰ کہ معجز حقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہما الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ ہمدرد و جانیت حضرت خواجہ

نقش بند قدس اللہ تعالیٰ سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
 فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعملا میسر شد و از آنجا
 تا مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مرا مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است تبریہ
 روحانیت حضرت رسالت خاتمہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والچیۃ ترقی
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو سہ انداز روحانیت حضرت
 خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ
 سرہا قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نہایت عروج
 اقطاب تا این مقام است و دائرہ طلبت تا بہین مقام منتهی میشود بعد
 ازان ما اصل خالص است متمرج بظن طائفہ افراد بوصول باین دولت
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام متمرج
 عروج واقع میشود و ناظر اصل متمرج بظن میگردند اما وصول باصل خالص
 یا نظر بآن علی تفاوت در جامع خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ
 یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بہ مقام کہ مقام اقطاب است ازان
 سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ المبارکات و التحیات الذامیات عنایت
 شدہ و باین منصب سرفراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
 و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ باصل
 متمرج بر دو فنای در آنجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و از آنجا بمقامات
 اصل ترقی از زانی فرمودہ حاصل الاصل رسانید و عروج اخیر کہ عروج در مقامات
 اصل است مدو از روحانیت حضرت عظیم غوث محی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس ولبثت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل واصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص نسبت
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذب قویه داشت
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعیف غیرت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم ننمودنداشت و نیز آن در ویش
 توفیق عبادات ناقله خصوصاً ادا صلوٰة نافله مدوے از پدر فرس
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشمه بوده اند
 حاصل شده بود و اینها آن در ویش را معلوم کردنی از روحانیت حضور
 علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام و التَّحِيَّةَ لِيَكُنْ تَاوَانِيكَةً مِنْ مَقَامِ اقْطَابِ
 نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیبات عالیة اخذ علوم
 از حقیقت نمود است و در خود بخود از خود بیاید بغیری را مجال نمانده است تا در میان
 در آید و اینها آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالند است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیب وافر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبتهای خویش
 نصیب اول بمقام اکابر چشمه قدس الله و اسرار هم عبوری وقع شد و ازان
 مقام حفظ وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت نوح
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبروتی قدس الله تعالی امر
 گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب بکن آن شاه راهست و مقام اول بجانب بسیار آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و نهایت نهایت میرسد افراد تنها از راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
 نمیتوانند که شسته این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 کانه برنج است میان این دو مقام از هر دو جهت بره و راست و مقام اول در جانب
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد و بعد ازان
 بمقام اکابر سرور دیده که اشخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله سرارهم
 عبور واقع شده است ان مقام شایسته عبور اتباع سنت است علی مصدر بالصلو
 والسلام والتیمة و مزین است نورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیع آن مقام است بعضی سالکان سیده که عبادات نافله شغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالا صالته
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر آنرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام درین شکرست آن نورانیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم ایشان و رفیع القدر اند در بنای جنس خود انبیا خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با تمبار عروج فوق اند میسر نیست
 بعد ازان بمقام جذب فرود آورند و این جامع مقامات جذبات منته اند از
 از اینجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بهره و آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آورند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج و رفیع
 ازین زمان حاصل را نیز در رنگ نخل و گذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد تکلیف پیوست و السلام فخره ثانیة قطب ارشاد
 که جامع کمال فردیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و از منہ بشمار این قسم گوهری بطورے آید و عالم ظلماتی را نور ظهور را و
 میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش هر کس را که ریشی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
 می آید و از دست غایب میگردد و در وقت تو سطر او تنگس باین دولت نیرسد مثلاً نور هدایت
 او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن در باگو یا بنجد است
 که اصلاً حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد بآن
 که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویند و زنی در دل طالب شده
 میشود از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه
 ذکر الهی است جل شانہ و بان عزیز اصلاً متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
 همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت ادنی بیشتر از ثانیة است اما شخصی
 که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او دربار است هر چند بذكر الهی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سدر راه
 فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
 از وی مفقود است صورت رشد است صورت بیعتی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
 و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معابدات
 بزرگ مراتب شکر و حضرت سبحانه و تعالی ایشانرا بخص فضل و ابرم بآن اختصاص
 اگر چه این جمله بعضی مرقا قلیل از اخص نواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
 بجز است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معاللات که از دیگران

بگویش پویش نم رسیده بود سزا اختصاص این مراتب علیه بان قطب البرهان
 بیناید که چون ایزد سجانہ ایشانرا مجتهد و نورالت ثانی گردانیده بود و این معنی را
 بکلمات با نخصرت الهام فرموده و با فاشای آن امر نموده چنانکه خود در چند کتاب
 بان ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
 با بن مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که پرا زطلعت است پیغمبر
 اول العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین است که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی اله الصلوات و التسلیات
 علماء مرتبه انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجوه و علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر بایته از علماء این است مجتهدی تعیین مینمایند که احیای شریعت باشد
 علی الخصوص بعد از الف که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اول العزم است و بر
 پیغمبر در آن وقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تمام معرفت
 ازین است در کار است که قائم المقام الوالعزم انبیا باشد فیض روح القدس
 را باز در فرمایند و دیگران هم بکنند آنچه میسر کرده است کلامه الشریف و برکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که امی برادر این سخن امر و بر اکثر خلافت
 گران است و از اقسام انبیا دور اما اگر بر سر انصاف بیاید و علوم معارف
 یکدیگر را موازته کنند و صحت و ستم احوال را بمطالعه علوم شرعیه و علوم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی باشد
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ معرفت درستی نسبت کاشکی

حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنچنانکه حفظ نمایند مقصود از این گفتگو
 اظهار نسبت حق است بجهان در غیب طالبان این طریقت است انقضیل خود
 بر دیگران سرفست خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
 بهتر داند فکرت از آکا بر دین سه ولی چون شه مراب داشت از خاک پهنه در
 بگذرانم هر زاناک پهن آن خاکم که ابر نوبهاری نکند از لطف بر من قطره با
 اگر بر روید از تن صد زبانم چه جو سوسن شکر لطفش که تو انم نمنه کلامه الشریف
 را رقم حروف گوید مراب دل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینمنه بر آ که
 حق سبحانه حضرت ایشانرا مجد و الف ساخته مسلم میداشت تا بعد تمام بود تا در
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیقه خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم بهال کوئی که در علوم عقایه و نقلیه و تصانیف علییه چون او
 الحال در دیار هند منته نماید کتابت همانوشیه بود و بهسم نموده فرمودند که
 از ان فقرات مدحیه این بود که مجد و الایات الثانی مخفی نمائند که این مولانا
 مذکور شی در واقع حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم ریم بعد از دید این واقع بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
 حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اولی حضرت
 ایشانم پس حرف را و ندانم مرتبه را که آن تجسد پد الف بود اگر باین
 خصایص که مذکور کرد و بنواخت با شد عجیب و غریب بود آن مخصوصاً
 که بعضی از ان سابلت در فصل سوم ذکر یافت که باز من کرد و بیک
 ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر زبرگوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الای مرتبه بخدمت آن سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور و معامله ایشان بچندین سال
 بصورت شمع عظیم دیدن که مرقوم دیگر بزنگاشتن آن خواهد بود و المکاشف
 در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چنانچه
 شود که عالمها از و منور گرد و دیگر فرمودن بیک از مخلصان متمسک احوال
 و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش و هفت
 ترا بنهایت رسانند و دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و ایشان را
 پیر عالی منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
 خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بحال رسیده اند و دیگر
 پیرو الامرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
 آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار با ایشان که بدتست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان بچندین
 شما نوشتن بیشتر مر است و دیگر رسم نمودن آن خواهد صفا کیشان با ایشان
 که ما را احد خود باید نگاهاشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تبتیق نمودن آن
 مقتدای بهمان که لار عن من کاس الکرام نصیب دیگر نگاگوش نمودن
 آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
 من کردی یعنی حال با شما چنین است و نوشتن که احوال مانده از منکات
 موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواهد عالی شان احوالات علیه
 خود را بدو و مکاشف ایشان و کذلک احوالات باران خود را غایبان
 از ایشان پرسیدن و دیگر از همه بچهار استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان که پیشتر

فی الفصل الثالث دیگران پنج تعریفات عالیجات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
 اما آن خصائص حضرت ایشان که هم پریشان چون افق بین ظاهر و هویدا شود
 و خود چه بنجر بر وجه بتقریر صریحا و کتایه اشاره با آنها فرموده اند از آن جمله است
 آنکه بعد از افاضه پر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ
 طریق دیگر ایشان را چون در و احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
 برده اند و از خلص نسبتهای نویسی عطا فرموده چنانچه سابقا در فقره که
 که از رساله مبارک و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتها
 ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم الله دون بعض
 جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها فواخته اند و بمهر
 هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میگردند که از کمال
 عنایات او سبحانه در حق این بنده کترین این است که هیچ کوه ازین
 راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبت علیه سر بیان و نسبت
 و اعطای خدمت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
 و امکانی علیهمه علیه به محض کرم بهره ور گردانیدند و از آن جمله است
 که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات آموخت
 چنانکه خود اشارت نموده اند و در غرایض سابقه رقم یافت دانان جمله
 آنکه حضرت خضر و الهاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
 حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
 کتبی بان تصریح نموده اند از آن جمله است که ایشان را در میاوستی
 سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم کردی و از آنجهت چنانکه
 اشاره باین راز هم در فقره مذکوره بمبارک و معاد رفت و از آنجهت است

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة و التحیة ایشانرا مجتهد علم کلام سناحت و بشارت
 آن فواخسته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
 ایشان صدق مدعاستور نیست را رقم حروف عینی اینست بر اوده آن دارد که
 آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسائل متهرکات برآورده
 رساله سازد انشا الله تعالی سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
 حلقه مراقبه بوده اند و با کسار و دید قصور اعمال زرفته که ندای در رسیده
 که غَفِرَتْ لَكَ وَلِيْنٌ تَوَسَّلْ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِهَا سِطَّةٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
 هَاكُمَا رَأَى اَمْرًا فَرْمُوْدَةً اَنْدَ چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرا
 رساله بیدار و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
 خطاب در رسیده که اَنْكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ وَ مَوْجِبُ اِيْنِ خُطَابِ اَنْ بُوْدَ
 كَ رَوْزِيْ بَرُوْحِ كَيْ اَزْ فَرْزَنْدَانِ مَتَوَقَّاعِ خُودِ طَعَامِيْ كَرْدَه بُوْدَه اَنْدَرِيْنِ بِيَا
 اِيْشَانِ رَا اَزْ غَلْبَةِ اَنْكَسَارِ بَرْ زَبَانِ رَفْتَهْ كِه اِيْنِ صَدَقَهْ اِزْمَا چگونَه قبول افتد كه او
 سَبْحَانَهْ دَرِ قَبُولِ صَدَقَهْ مِيْضَرِ مَآيِدِ اِيْمَا يَنْقَبَلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ دَرِيْنِ كَفْتِ بُوْدَه اَنْدَ
 كِه نَدَا دَرِ رَسِيْدَهْ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ اَزْ اِنْ جَمْلَهْ اَسْتِ اَنْكَهْ مِيْ فَرْمُوْدَنْدَهْ كَرْمِنْ خُودِ
 يَتَجِدُوْنَ نِيْجَاتِهِمْ بَلْ كِهْ هَمِيْشَهْ مَرَا اِذَانَ وَاَعْلَامِ وَاَصْدَا وَاِشَا لِمَا دَرِ ثَلَاثِ اَخْرَشَبِ بِيْدَارِ
 كِرُوْنْدِ بَلْ كِهْ كِيَا رُبِيْ اَنْكَهْ صَرِيْحًا نَدَايِ رَسِيْدِ بِيْدَارِ شَدَمْ كَفْتَمِنْ كَيْمِ كِهْ خُودِ رِيْخِيْزِمِ دَرِ
 بِنْدِ كِيْ طَاعَتِ اَوْ تَعَالِيْ اَوْ زِيْمِ بَارِ سَلْخُوَابِ مَهَادِمِ لِحْمِهْ تَرْفَهْ بُوْدَه كِهْ اِنْ هَرِ طَرَفِ اَوْ اَنْ
 اِذَانَ وَاَعْلَامِ بَرِ خَاسْتِ وَاِزْ اِنْ جَمْلَهْ اَسْتِ اَنْكَهْ اِيْشَانِ رَا بَشَرِ كَرْدِ اَنِيدَنْدَرِيْنِ كِهْ
 بَرِ هَرِ جَزَاهْ كِهْ تُوْ حَاضِرِ شُوِيْ اَنْ مِيْتِ مَغْفُوْرَسْتِ وَاِزْ اِنْ جَمْلَهْ اَسْتِ اَنْكَهْ بَرِ هَرِ طَرَفِ
 كِهْ اِيْشَانِ بَرَايِ اَمْوَاتِ طَلِبِ اَعْمُرِيْشِ نَمُوْدَنْدَمِ شَدَنْدِ بَلْ كِهْ عَذَابِ رَا اِلَّا اِلْ اَنْ
 بَرِ دُوْ شَمْتَدِ چِنَا كِهْ دُشَاهِدِ بَايِنْ مَدْعَا دَرِ ذِكْرَا مَوْجِبِ الدِّيْنِ اِزْ اَجْرَادِ اِيْشَانِ سَبُوْحِ

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که توفیق
 و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که در آن نحوی زدودی داشته
 بخصوصه صدق و حقیقت اثر ادا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند حضرت
 را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و بهم ازان جمله است
 آنکه مولانا عبد القادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که ششم فرمودند و ازان جمله است آنکه
 فرمودند در و به آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسب و روزه یا فتم رنتم که بر پیش
 خود بکیه کنم وقت اضطرار از غلبه کسل فراموشم شد که بهلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه سنون است و بر بهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آنکه ترک سنت شد یکبار نفس از کمالی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 بهلوی راست اضطرار نمودم متعاقب آن عمل از گرم آبی فیوضات انوار
 نامتناهی بظهور رسید و نداورد او ندکه باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از بهج وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آندم پای تومی مالید
 او را نیز آمزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشره آخر رمضان فرمودند امر فر
 معامله عجیب گذشت بر عیش خود بکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که حساس
 نمودم که بران عیش من دیگری آمده نشست چه بیم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و ما مال
 برای کسی چنین ننویسمند ام دیدم که در متن آن نامه الطواف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود و تم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر مالک نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را اذان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند را قم این حروف گوید که گزید
 که با ایشان این مژده از سید انس و جان رسید لشکر آن ایشان طعاع
 کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که تقرب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا میاید که بوقوع نیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان وقوع
 یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از او بیرون رفته بیا با هم در باب فضائل آن است جست
 کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن فمال
 گفتم در آنجا بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
 بر بقوله دوم که شفاعت بود داشتیم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده در حق این پند
 التفاتها فرمودند آرا بجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و الخیرة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جایی بعلوم مرتبه ایشان نخواهند
 بر دو آرا بجمله است آنکه جناس و دو سوا س را به محض کرم از سینه

بیکیه ایشان برون کرده اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز جمعی بودم که دیدم
 بلاغ عظمی ناگهان از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نوای آن بود آثاری از آنها نماند و انشراح
 عجب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه ازان مامور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطراتی که در اصول دین پیدای شوند قشامی آن بن خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت فیثما میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز وید قصور اعمال
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در قاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرابت
 مصداق کریمیه **لَقَوْلُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ** باشم و اگر نخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت **الْاِلهِ الَّذِي فِي الْخَالِصِ بَطْنِهِ** است الحمد لله علی ذلک هم از آنجمله است
 آن که ایشان را از غایبه اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام کرم شافعی **مطلبه** با کبار تلامذه هر یک رضی الله عنهما
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گوشه فتای مخصوص روس داد که یعنی که مرا بود برفت و آن تاندنی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الائمة ابوحنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراہیم نجفی
 رحمه الله نیز بنظر آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک از این ائمه

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعیین و بقا یافتیم و بهمانه محبم از ان
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله همین قسم رستن و بقا با امام شافعی و تلامذہ و علماء مذہب او
 بظهور رسید دیدم که علمای حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی ببلاتلامذہ
 و مجتہدان مذہب خود در منج آمدند و مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم که بیرون شدند و آنچه از من رفته بود باز آمد اما خود را
 و انوار ایشان متحقق نمی یابم بعدہ فرمودند در آن وقت مشہود گردید که حق
 ازین ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 بجای آورده و حصہ بابام ابو حنیفہ مسلم ست و ثلث بابام شافعی رحمہ اللہ
 آہسانہ و ہم از انجملہ است آنکہ مشایخ نقشبندیہ و مشایخ قادریہ را قدس اللہ
 بآسرا ہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقتی دیگر رحمہ اللہ رسیدہ
 صلح دادند کہ امر فی الفصل الثانی و از ان جملہ است آنکہ فرمودند کہ داخل
 بطریقہ باشند و نخواہد شد تا قیامت بواسطہ و بغیر واسطہ از رجال و نسائہ را
 بہ نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را ہا ہا بنہند اگر خواہیم
 ہمہ را ایک یک بیان نمایم از ان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانیدند
 بہ در ہند انہا بودہ اند علیم السلام کہ بعضی سترن و بہ بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیادہ از سترن کسی با ایشان نہ گردیدہ و ایضا
 قبور تبرکہ منورہ بعضی ازین انبیار کہ در ان دیار آسودہ اند نیز با ایشان
 نودہ اند و انوار آنرا مشاهده فرمودہ و از ان جملہ است آنکہ احوال مال
 شایق جبل و مشرکان فترہ رسل را کہ نزد ما تریبہ این جماعہ در و درخ
 خواہند بود و نزد اشعر یہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت واجبای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 با اندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود و تحقق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صدد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول سطور است و در آن مکتوب بعد از تخریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئله غریب را چون در محضر انبیا کرام علیه الصلوات والسلام
 عرضه نموده اند تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بایشان
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام قضای
 مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجلی ازین قضیه
 در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار قشایبهاست قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدت ها سر مشایبهاست
 مغفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را بنابر ایمان
 بتشایبهاست نصیب نمی یافت و تا ویلانی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن قشایبهاست نپندارست و آن تا ویلات را از اسرار
 که قابل اشتها باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القمصنات از الف لام مبرم الم
 خواسته که به معنی در دست که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا ویلات قشایبهاست را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جهد ولی از آن در پامی محیط زمین استعداد این مسکین کشتاد

گردانید دانست که علم را را سخن را از تاویل تشابهات و مقطعات لطیف
 و افراسست و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از دید قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است بواج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز نیست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوب
 و محکمت هر چند اتمهات کتاب اندا تا نتایج و ثمرات آن تشابهات اندی صفا
 کتاب تشابهات اند و شامل نیش هستند عالم راسخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را نواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمت و بی عمل مقصد
 آن محکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر وصال است و از ضلالت خود بی شعور و تیرتسیم
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات و تسلیما
 و از استان منکر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی اوزانی دارند و
 درین نشاء برقع از جمال شان بر اینان نکشایند اما امید است که نشاء آخرت هم
 غنیر از متان نیز به تبعیت به پایین دولت مهتد گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین نشاء نیز بعضی دیگر را و رای آن اقل رو است که باین دولت مشرف
 سازند اما علم بقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند با جمله جائزست
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل میزند که تشابهات
 کنایات از معاملات است رو بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از نسیبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد اسمی کلامه
 العالی آیین حقیر را تم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاد و جامع الاسرار و العلوم
 خواجهم محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغزایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی تبصرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار خرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و الف ثانی با شمایان زمزمی در میان نهاده اند یا نه
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سر افر از شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
مشابهات و مقطعات رهنه در میان آرند که شیطان همواره پیرامون کجاشقا
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند یا استبراق سمع نماید
و هرگز از علمای را سخن رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنسا
مستور داشته اند باین معروفین و اشیئیم که حضرت ایشان قادرند بر آنکه طرد
شیاطین از اسحوالی خود نمایند در من فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستریک حرف ازان حروف را اشایان اظهار دیدیم
و به بیان آن ما مورثم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را را با
و نیز ما از انظار آن به دیگرے منع بلین نمودند ما را مغذور دارویم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیه مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نوادر است چنانکه در فخره مذکورہ بسیار
معاد سبق ذکر یافت و ہم از آن جمله است آنکه بر ایشان مشارب تیز کمالات ولایات
انبیاء علیہم الصلوٰت و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از سیران
اندک شوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
و انوده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر است و بس منظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که لے تو فلان از ولایت
ابراہیم آید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان پابین معنی بسنده است اگر مراد اینست جمله به توجہ حضرت
 ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
 علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در رعایت اہت و نورانیت حاضر اند و حضرت
 ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام بادب
 تمام بر ہا اہستادہ اندین و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت اہل بیت بودیم حاضر
 شدیم حضرت ایشان دستہامی مارا گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
 ما قدم ایشان بوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعہ
 چون ہلا زمرت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
 کنجاے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایق احوال و مشرب
 و استعداد خود میدہند در قرون کثرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
 علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگے
 کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم نبودہ کہ بر قدم کد ام نہی از انبیا
 باشد تا بہ نبوت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے و دیگرے
 قدس سرہ کہ اور بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
 بزرگ در اثناے تقبیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جو دوک
 ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
 خود باز گشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ
 فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
 علیہ السلام بودہ ایم جو دوامت اورا گویند و این کلام ازان بزرگ
 مارا اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصریح بخشید کہ یکی را

از ولایتی و شریفی که در آن بود بولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه
بمجد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
بر ولایت محمدی آورده شد و بهذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و بهم از آن جمله است آنکه تعیین وجود و تعیین جسمی را که تا
غایه عارفی بآن لب نلشود و برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب شتاب و ونم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
آنکه با سرار معاملات قلوب خسته نواخته اند خصوصا بمرتبه عظمی که بقلب
خاص متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در دفتر
از فقرات رساله مبداء و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاثم معرفة
والاكمل شهوات المقام العزیز و وجوده الشریف رتبة یصیر فلك العارف
قلبا للعوالم کلمسا والظهورات جمعها وهو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف
بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الضلوة والیخية والاقطاب والابدال الاوتاد
واخلون تحت دائرة ولايته والافراد والاحاد و سائر فرق الاولیاء
سند چون تحت انوار هدایت ما هو نائب مناب رسول الله و المهدی
المهدی حبیب الله و بذه النسبة الشریفة العزیز و وجودا مخصوصه باحاد المرادین
لیس للمهدیین من هذا الکمال نصیب بذا هو المنهاتية العظمی والغایة القصوی
لیس فوازه کمال والا کرام منه نوالا لوجد بعد الوف سنة مثل به العارف
لا عظم و لیسری برکتی الی مدة مدیده و آجال بقاعدة و هو الذی کلامه و داء
و نظره شفا و الحضره المهدی سید وجود علی هذه النسبة الشریفة من بذا
الامة ان حیرة ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بهم انما

آنکه دنیا می ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی
 مرتبه خواهی محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
 این نشان خانیه است که موجب تنقیص درجات اخروی است و حق ایشان
 همچنین بود که لغیسم دنیا حکم لغیسم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است بود گردد
 نه شایسته ظلمت نیست و این تشابهات آن که فی این شایسته جلوه گر شود ندارد
 مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
 حضرت ایشان را از غایت کمال ابراع آن سرور اگر از الوش خوان آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که بغیر بر او بود
 کمال تابعان او را از ان نورانیت نصیب رسیده حضرت ایشان نیز بآن نصیب
 در بعضی مکاتیب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان
 آن بود که هر چند شهود غار کمال باشد اما تا در قبور زندگانی این جهانی است
 مقید جبل الجبال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشان محال چنانکه مولانا
 قدس الله سره العالی قریب اختصار سیفر فرموده سه من شوم عریان ز خود او
 از خیال بی تا خرام و در نهایت الوصال بگذرانند فرمود می کسی را از کمال تابعان
 انبیا علیهم اسلام بفضل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
 نشان در ولایت انبیا است که باصل الاصل متعلق است درهم ازان جمله است که
 ایشان را از سر او انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس
 بهره فراوان بخشیدند کما لغیسم من مکاتیب المتعدد و ازان جمله است آنکه ایشان را
 و رای آفاق و انفس متعامل نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
 انفس دیان آن مجمل در فقره از فقرات سبدر و معاد نموده اند و به تفصیل
 در مکتوب جبل و سوم از جلد دوم فرموده و متعامل کالرئیه را در ان اثبات

بنوده قسم فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
 عنهم جمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید
 و مقبول اکثری نیسیرد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید که آنکه اندیشان قبول کنند
 یانه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق ایقینی مشرف ساخته که حق
 ایقین دیگران نزد آن علم ایقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق ایقین چه گوید و اگر گوید که فهم
 کند و چه در یاد باین معارف از حیطة ولایت خارج است ارباب ولایت در
 رنگ علمای اطوا هر در ادراک آن عاجزند و در رک آن قاصر این علوم مقتدرانه
 مشکوٰۃ النوارینوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید العت
 ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آنجمله است آنکه برایشان راهی را
 که برون جذب سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
 و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق
 مقام رضاست و آن را بحت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
 سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
 و هم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
 عالیات بسین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطف ایشان
 خزینة رحمت گردانید چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

به تقریب سر بای و وجهی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و معاملات بطهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
 مبارک معاد نگارش فرموده اند و اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر انجاء بجایست
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجا دو سه قدم مسافت قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند و انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات و التسلیمات و الله یختص
 برحمتیه من یشاکر الله ذوالفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدداً لعن
 و منور نهر اگر گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این بر بنه خصایص
 بنی برآن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه دیگر
 الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعل فی صلبه بین البحرین و صلی
 بین القین و بی مرقومه فی المکتوبات الساوس من الجلد الثانی و الثانیة
 و صوره قدس الله سره بتمام السابقین الذین قرءتم فوق اصحاب الیمین
 كما ان اصحاب الیقین تعوق اصحاب الشمال بالمزبنة العلیا و لهذا استظور من
 قله الشریف فی المکتوب الاربعتین من الجلد الثانی و الثانیة کاشه سبحانه تعالی
 منه قدس سره شفا باذک را قدر ادا انبیا علیهم الصلوات و الطیبات قد
 يكون ذلك لبعض الكمل من مشایخنا بالتعبیه و التوراثه و اذ اکثر هذا القسم من
 الکلام شیخ واحد منهم شیخ محمد ثمالی کان امیر التومین عشر رضی الله عنه
 اشاره باین است آنکه محمد دوم زاده خواجہ محمد معصوم مدظلہ در بیاض
 خاص رشم نموده و ادند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

صله بنی البحرین

فاروق عظیم محدث، بفتح دال گردانید و اندر آن محمد بن علی ذوالکبر و آل البیت مندرج
 فی معرفتہ الہی منقح بالفتل المکرّم من المکتوب التامح والسنبون من
 انجلد الثالث و بی آنه سبحانہ اعظمی له قدس سره ذاتا قیوماً للعالم الذی
 هو اعراض فبینه و انما منسفة فی المعرفه التي متعلق باحدیله ان طینة بقیته
 من طینة یاقینہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کطینة النجاة من رقیة طینة آدم علیہ السلام
 و از خصایص عظمی آنست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی در نوع
 بشر ممکن است مرعطا فرمودند و پورا شد و تبعیت سید البشر علیه الصلوة و السلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
 نماید به نبی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شکر تری برود نیز
 ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقرصن این نشاء
 در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت و وراثت به نبی
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفیه مسطور
 است ع و مسلم اینچارسید و سر لشکست سه که یگویم شرح آن بجد شود
 مشومی هفتاد من کاغذ شود و اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه در سایل شریفیه
 ایشان عبور نماید پیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
 پی برد اگر چه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست سه راز چه بار از دان انبار منبت و
 راز اندر گوش منکر از نیست به رضی اللہ عنہ عن صاحب الاحوال رضی عنہ سبحانہ
 فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومہ و لیلہ آن حضرت
 بر طبق عزیمت و غایة اتباع است هاندر کی از شرح بعض عقاید شریفیه ایشان

از فضل سابق که در آن علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 منصف خواهد شد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجلی جهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وجه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زاده های کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند انا انجا باین
 نازنین بازواید فواید بقلیم می آید بکرم اللہ سبحانہ و توفیقہ این کترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم سیدانم انا اگر مثلاً امر
 بهمانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن میدانم هر چه بجا داده اند از راه این اشباع
 داده اند جز بیا و کلیا و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اشباع اتم
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک را اندند که
 یک روز بسبود در آمدن بجلای پای راست نهادم آنروز چندین احوال من
 بسته شد راقم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه منو صاف شدند همچنان که بسرعت متوضار فتمت بودند بسرعت هر چه
 تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت در آمدن
 و باین تمییز بر آمدن چه بود و بجز در آمدن از صلا ابریق آب طلبیده
 ناخن ابرام بسیار را شسته باز بجلای در آمدند چون بعد از ساعتی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا شستن را الایق و بر عایت ادب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن قفاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک ادب بس تحقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلافی را امر نمودند که چند قرفل از خریطه بر آورده حاضر کن و می شمش
 قرفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که اندر و تحب الوتر رعایت و تر از مستجاب است سغب را مردم چه دانسته اند
 سغب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را بر نیک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بد بد هیچ نداده باشد و فرمودند
 که مادر رعایت استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن رو
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیجین رسد که تیاکن نیز از مستجاب است و نیز دیده
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع با نکه از محافت بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتند بنایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز است
 فرمودند قضا احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
 مهاکن در روز رمضان استنجامی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 از اقصا میباشند ثم السلف و ثم الخلف روزی بر عیش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه اضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عیش کاغذی
 دیدم بر چند معلوم بود که در و چیز است نوشته اند چه نوشته اند با آنکه

کسی را بگویم که بر دارو آن و در شستن را هم بچویش منی ادنی دیوم است
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرستے گسترده بودند تقربات
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله و فرقی
فرستی دارد بان فرست که حافظ بران قران تلاوة میکند آن فرست
زیاده را از زیر پاسے خود در لور دیده کناره بگذاشتند عزیزے که بخد مت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به بر بان بورد خدمت شیخ معظم
قدوه مجسمان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سر بند خدمت ایشان رسیده
بان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اتا به ظاهر در رعایت آداب سلت و وقایع آن ایشان را چنان
یا فتمم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشر آن از دست ایشان بناید شیخ
بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگوار
از اسرار حقیقت میگویی نویسد همه صحیح و اصل است و در ان صاف
بان متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بخدمت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
بود و این معنی را بکرر باین حقیر راستم که گاه بخد مت ایشان
می رسید اظهار فرمودند در ان ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود و هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز و عا و فاتحه برای مخلص ایشان در و ساخته ایم
روزی مردی از سر بند خدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نما شیخ فرمود

در
وصل
شاید
نویسد

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بجای دیگر مبدئ شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از افاضی القضاة وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی رسید که شما مردم عالم آید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیز می که همسایه شماست بگویند فرمود که احوال باطنیان
 طائفه از در یافت ما در است اما این قدر میگویم که مشاهد اطوار این بزرگوار
 ما را با طوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره تحمل متقدمین را در کتب پنجاه اندیم بخاطر بیگدشت که شاید
 محبتان ایشان به ببالغه نوشته باشند چون اوصیای این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه نویندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بدبانت نصف فرموده جزاه الله خیراً
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلی و ما تعلق با مورالعباد
 حواله بوی بود شنود که بیگفت من در تمام روز همان ساعت قبله حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راه این دو وقت
 مرا از اسبغاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست پنجمین اصحاب خود را که بیشتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمودند که این داردار عمل است
 و مزع کشت بکار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته و کار
 باشد و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
 عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان در ابداع نبوی
 اوفی و اوفق طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و صلوات
 از کثرت عبادت یا بابی مبارک تو رم گرویده بود غایب فی الباب چون طریقه خود را

ما در بدایت بل ابتدای توسط نیز مجذبات متعلق است لاجرم حال ایشان آنست
 از کثرت سکر و استفراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 بایشان فرا بصیرت و واجبات و سنن بود که هیچ کرده همان اقتضای کرده اند و مع
 ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله التعالی از تلویحات احوال بیگین
 رسد لاجرم کثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظیر آید
 ترقیات بیشتر بیند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهی استحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبر
 نقل می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و یکی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتضی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهای برجواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند می فرمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم وصل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را وقتا ممکن بود که حضرت جمع نداهب می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین برجواز است فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امانت می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا تم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازمت مشرف شد تقریب جمع نداهب میمان

آورده فرمودند شافعیه و مالکیه و حنبلیه و مالکیه بر آنند که بر القبر اُت فاتیحه نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاتیحه می خوانند و احادیث صحیحیه نیز دلالت
 برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتیحه امام را فاتیحه ماموم
 گفته ماموم را فاتیحه خلف امام تجویزی نمی نماید و همبوز فقهای حنفیه بر ندینند
 مگر بعضی روایات موجود از حنفیه بر جواز فاتیحه خلف امام آمده چون یا اما
 امکن بر جمع مذاهب فی کوشم درین صورت جمع را در آن دیده ایم که خود
 امامت کتم غرگرنو لیسیم شرح آن بجد شود به با بجمه عمل حضرت ایشان در حین
 و شتار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
 برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بر آن بودند که دیگر در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو افتد احتیاط به ظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
 قبله را در آن رعایت می نمودند اما در وقت شستن رچلین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
 ازان چیده می افشاندند که احتمال به قاطری نمی ماندند در عضو مغسول و نه
 درید غالباً و ستر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسله
 وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل بر احوط می نمودند
 و در غسل هر عضو کلمه شهادت را در و در این باب ادعیه ماثوره دیگر که در
 کتب احادیث چون تکلمه مشکوٰۃ و بعضی کتب فقه و عوارف آمده میخوانند
 و بعد از اداس وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعای
 آن وقت نورانیت خوانند و متوجه تجدی شدند و با طهارت و حضور جمعیت

تمام و طول فتوت در تہجد ادائی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الہی
 جل شانہ در ادار آن عاجز و قاصرست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضعی
 و نئے زوال تکرار قرارت سورہ یس می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن
 سورہ ہشتاد مرتبہ می کشید و گاہی کم و گاہی زیادہ از ان عدد در او آخر
 بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از اول تہجد
 بہ خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند و پیش از
 صبح بدو سہ ساعت ساعتہ بر طبق سنت می غنودند تا تہجد بین النہین
 بطور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بخار فخری برداشتند
 و سنت بامداد را در خانہ ادائی نمودند و میان سنت و فرض تکرار
 سبحان اللہ و بجدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
 از ادای فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
 مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرأت چہار رکعت
 بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات ادعیہ ماثورہ کہ در ان وقت آمدہ می برداشتند
 بعد از ان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
 را کہ بمعاشش تعلق داشتہ می فرمودند بعد از ان بخلوت می شدند
 و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادای تلاوت طالبان
 طلب نمودہ پرشس احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
 طلب نمودہ با سرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان
 از خود می ربودند کہ در استماع آن معرفت القای نسبت و اعطاک
 نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او دستعد
 او با مری دلالت می نمودند و بر حال واردے کہ برو قالیض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دهم ذکر حضور
 مراقبت و اخفای حال تا یکدیگر می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرعی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخندد ریزه چند
 جوهر نفیس خراج عالم را بخورد و بجا و لا طایل روح بدست آرد و ایضا
 بتقریب تر غیب بزرگوار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای فبط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجای دارد و اگر برکات این کلمه را شست
 کنند تمام عالم همه ابد الابد مسعود و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قاطلان آن است
 هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
 بر زبان رانندند سیزدک وجه حسنا ادا ما زودت نظر آن و ایضا فرمودند
 آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 تکرار این کلمه طیبه ملتند و محفوظ بود اما چه توان کرد هیچ آرزو با این نسبت
 و ایضا اصحاب خود را بباطل کتب فقیه معتبره دلالت می نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بیدین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفتی به است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که در امام از عهد آنسرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد شده

وظلمات بدع و فخور ستول یافته و درین ظلمات جز نور چراغ هدایت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف منی در آید که عالم
 را بدیعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنت هر جا در وجود
 کرم شجره اراغ نمی نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان راهبیت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساط ندانستند
 و ممکن ایشان به مرتبه بود که با وجود دور و داین احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلویح بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بمایون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در شیم و رخسار ایشان
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در آنجا
 بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند بعد از آن فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معامله عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از لبشده نئی ابلکار رنگ
 حرمت ظاهر بود جز این قدر از تلویح نشان نئی پدیدار نه چون ضحوه
 کبرے سے شد نماز صبح را اور خلوت ادا نموده باز بحکم تشریف
 منی بردند و بان جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجبه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه بچینه شده بود
 میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او بجهه ماثوره که در آنوقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزالت گزیدند و صوم بود و طعام در بهان
خلو تخته تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخورد و آن هم بجایت قبیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالیه که ورات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بجضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانومی بسیار
نوابیده و زانوسه بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
شد که هر دو زانور ابرداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لطمه چند
بحکم سنت قبلوله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اجمال متوجه وضومی شدند
و بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرأت دران گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاشتند بعد از فراغ از نماز ظهر شسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بودنی فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخوبی مخلوت رفته تلاوت سے نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج شلین ادائیگی کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر
باطنات متوجه احوال ستر شدن می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز عظیم
نبود و در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فرصت بهمان جلسه با
سیرا کلمه لا اله الا الله و حده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادا
دو رکعت سنت و چهار رکعت اوابین با ادعیه ماثوره که در آن وقت
آمده می پرداختند و اوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
می گذاردند و اکثر قرأت در آن سوره واقع می بود و نماز خفتن را بعد
از زایل شدن سیاهن افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آن است
ادامی نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشاء را و کذاک
چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشاء را نیز اکثر می گذاردند
و قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجد و سوره تبارک و قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل
مقرور میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجد و سوره الملک
نخوانده بودند بعد از ادا و قراین دو سوره را مع سوره دخان بخوانند
و یاران را نیز بقرات این سوره ها در آن وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از و ترا کثر بیخ اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را هم
می کردند و بعد از ادا و ترگاهی دو رکعت نشسته ادا می فرمودند و در
رکعت اولی از آن دو رکعت را اذ از لرزت و در ثانیه مثل یا بخوانند

و در او آخر بطریق مذرت این دو رکعت را می گذارد و در می فرمودند و در وقتها
 در آن قیام و قال بسیار است و دو سجده که بعد از هر متعارف شده
 نمی کردند و فرمودند علماء بر کراهت آن فتوی داده اند و تورا
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تورا چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در اخیر تکرار می کردند چنانکه بعضی گفتند و فرمودند
 که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اند که در یک شب دو و تورا باشد
 و فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادا می و تورا
 چون مصلحت بنواب رود و نیت دار که در آخر شب و تورا ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانه که و تورا ادا
 نماید پس هر چند و تورا تاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز رقم نموده اند که در تعبیل و تاخیر و تورا غیر از متابعت سید البشر علیہ السلام
 الصلوٰات و التسلیات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را متابعت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تورا گاهی اول شب
 ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود در آن میدانند که در آخر
 از امور تشبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیات اگر چه آن
 تشبہ بحسب صورت باشد مرموم در بعضی سنن نیت احمای لیل
 و مثل آنرا داخل میدانند عجب می آید که از کوفتہ اندیشی ہزار احیای
 بہ نیم متابعت خضریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
 یا ران را حج کرده گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنند کہ بتقل و انقطاع
 چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار بتقل و انقطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم ہ آخر کہ در

سرای نگار نسبت فارغ است و از باغ و بوستان و تماشاخانه لایزال
 رزقنا الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی آله الصلوة و التسلیات آنها کلمها
 و ایضا باین تقریب رقم نموده اند که وقتی از اوقات جمعی از درویشان
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بفلان آن سرور است
 علیه و علی آله الصلوة و التسلیات آنها و کلمها چنین گفت که محبت
 آن سرور بر بنی مستولی شده که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست
 میدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تعجب ماندند اما مجال محبت
 نداشتند این سخن نقیض سخن رابعه بصری است که گفت آن سرور را
 در جواب که محبت حق سبحانه و تعالی بر بنی استیلا مایه است که محبت شما
 را جانمانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خمر میدهد اما سخن من اصحا
 دارد و در عین سکر گفته است و من در ابتدا صحو سخن او در مرتبه صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه ذات تعالی
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از آن مرتبه کوهی
 با جهل بلکه بذوق نفی محبت در آن مرتبه میکنند و به هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات است
 و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از آن ذات احدیت نیست
 بلکه ذات یا بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت رابعه
 در مرتبه صفات است و الله سبحانه اعلم البته کلامه الشریف و بعد از
 ادای صلوة و عشا و وتر زود به بطنج رفته می غنودند و پیش از ضبط طایع
 ادعیه ماثوره را میخوانند و در سرتانکه زود بعد از عشا غنودند می فرمود
 این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتور می اندازد و در بیداری

اگر کسی بنشیند در نسبت که به سخنان رسمی اسم پرواز و آن دوران وقت
 نماند که اہمیت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالیٰ منقولست کہ شی
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتفقد رعایا پنهان و شنابر آمدہ بود ناگاہ ہم
 عسان او اورا نا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنائی
 بہ میند خلیفہ است سذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلانم فرمود من صلوٰۃ عشا گذاروہ بودم و بعد از اداے آن سخن
 دنیا مکروہ است و در و دنیا کثر بخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دو شنبہ روز دو شنبہ در آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 در و میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ در و دے کہ حضرت شیخ ابن
 ولانس سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ تربیت دادہ اند بخوانند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بلعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چهار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و سوزتین باشد ہر یک را ہفت بار بخوانند
 روز عید اضحیٰ تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات
 ہست و در عشرہ ذی الحجہ موسے و ناخن نبی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحبست امانچہ در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
 نیکو دند و در آن عشرہ ہر روز قرأت سورہ والفجر و لیل عشرہ سفر بودند
 و کذاک در ہائی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکندارند و نماز
 تراویح را در سفر و حضر بجمعت تمام ادا می نمودند و ختمساے قرآن مکرر

میگردند میان هر ترویج گاه به سکوت و گاه بدزد و و گاه باو بچیه که آمده
 سر آئے برداختند و در غیر رمضان و نیز و ایم ختمها عن ظهر القلب ..
 میگردند و نمے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهورست و آن را
 به معنی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق بسنونا سخن است و فرمودند
 که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخنی قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده **س** فاتحه انعام و یونس کردطه ای بهام **پ** عنکبوت
 آنکه زهر پس واقعہ دان و السلام **پ** و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 و از شیوہ قرأت بر سا معان ہو پد اے شد که اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین مے گشت روزے در اثنای تلاوت
 رو بچاسب فقیر کرده فرمودند سبحان اللہ و مجده چه راز با که میان او سبحان
 و صلیب او صلے اللہ علیہ و آله و سلم در قرآن اندراج نیافته که ادراک
 آن مخصوص بعبادے را سخن بوده فرمودند گاہے بعضے آیات تا
 خود را بجای می برد که در فهم و وہم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوع اداے نمودند و از تعجب تعجب را و از استغمام
 استغمام را و مطلقاً عاریت شیعہ از شیعیات موعودہ میفرمودند
 و سفر پا دیده مے شد که در محفہ نشسته بودند و شمارے بر روی
 کشیده قرآن مے خواندند مے شمر دم که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 و گاه کم ازان حجه تلاوت مے نمودند چون آیہ سجده میرسید فرود آمد
 سجده مے کردند و سر آنکه دثار برو مے کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 یازده میرسانیدند و فرمودند که شرم مے آید که کسی در حال انفراد

وقوت و استطاعت اقتصار بر اقل تشبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجیه با و نیز میفرمودند
 مردم هوس ریاضتها و مجاہدہ ہائے نایب در هیچ ریاضت و مجاہدہ بر آن
 رعایت آداب و نماز نیست لاسیما نماز ہائے فرض و واجب و سنن
 ادائے نماز ہونے کہ فرمودہ اند بس شکل ست و لہذا حق سبحانہ
 فرماید انھا لکبیرۃ الاعلیٰ الخاشعین الآیۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 متراض و متورع را دیدہ مے شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مستغفون اند
 و از آداب نماز مسابلتہائے نایب دور و فاکر مکتوبات ازین قسم کلمات
 نضاح امین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نمودہ اند
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در رکعت ثانیۃ الوضوء و نیت مسجد رازک
 می گردند و در رنگ سنن و رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر نے
 تکلف ادا میفرمودند و ذرا کہ زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ بظہور
 نباید احتیاطہائے بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماع
 نیکندارند بل جماع را در نماز نفل مکرہ میدانند و جمعی بہ روز عادت
 و شب را در شب قدر نوافل را بجماعت میگردند منع آنها مے نمودند
 و در ان باب مکتونے مؤید بر و ایات معتبرہ فقہیہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے متاخران این سلسلہ عالیہ نقشبندیہ تہجد را بجماع ادا می نمایند
 تعجبہائے فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنامی طریقتشان بجز
 و کمال متابعت است این عمل حرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز و استخارہ
 شروع در کار ہائے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون الکفای فرمودند که ما در امام در هر مسم کلی و جزئی استخاره را لازم
 داشتند و گاه چند مسم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن
 تعداد می نمودند و اگر در اول مسمی بنا گاه استخاره فرما موش می شد
 در میان یاد آخرند اگر آن مسم فرمودند و در تشهد اشاره بسیار می کرد
 و مسم فرمودند اگر چه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید
 و نیز بعضی روایات از حنفیه هم بر جواز آن آمده است اما چون نیک
 تتبع نموده آمد احوط و مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیاری از علما
 حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان اصل و حرمت دائر شود ترک
 آن اولی است و نیز عمل حنفیه بر روایات اصل و ظاهر الروایه است
 و امام محمد ابنان آنرا در اصل ذکر کرده بل در نوادر آورده و در آخر
 جلد اول کتابتونی نیز درین باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی
 نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادا
 فرایض بار و گزشتگان بر اے مهات دین و دنیا چنانکه مشهور
 شده می خوانند که فقها آنرا مکروه داشته اند و بعد از ادا اے نماز
 فجر و عصر دست برداشته و عا می کردند اما در سه نماز دیگر نیک کردند
 و فاتحه خلف امام می خوانند و آن را مستحسن می شمردند و خلف
 هر بر و فاجر نماز جایز می داشتند و بر هر بر و فاجر نماز سیکندار وند و
 عیادت مریم می نمودند و ادعیه ما ثوره بر مریم میخواندند و در وضع
 مریم بعضی بیمار آن توجه باطنی نیز می گماشتند و بسیار امراض که به
 توجه آن منظر فیاض مرفوع گردیده چنانکه بعضی از آن در بیان
 خوارق ایشان باید انشاء الله تعالی و بنیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت سے نمودند و نیز یہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ نے پیشند او اہل چون بزیارت پر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نموده اند
 او آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد باجملہ تقبیل
 قبور از محسن بنیداشتند انا استعانت از موسیٰ تجویز سے نمودند و اجابت
 دعوت سے فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات سے بود سماع
 و رقص حاضر نے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودہ مشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق و غیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالفت
 شریعت و راس اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے سے بوجہی ثابت شدہ و احوال ظن سے است از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے است از بعضے
 در ویشان خام نام تمام کہ کشف خود را اعتبار نموده با بخار و مخالفت
 این شریعت باہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علی نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام ہاں مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
 اور است اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نیکر و
 این تہی داستان نے سرو برگ را چہ رسد و راسے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند ہر راسے علمائے اشعریہ میگزدیدند و پیغمبر بود
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و بنوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن بنی ہاشم و صحوہ ابر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب
 از اعلی تا ادنی همه را برابر اولیای است هر ولی که باشد ترجیح
 می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
 صرف می نمودند و از اجتهاد و ورای می دانستند نه از بهوا و هوس
 که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
 رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندی را قدس الله سرار هم نیز از
 طرق جمیع مشایخ می دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
 کرام می گفتند بجلالہ اندراج التمام فی البدایت می فرمودند
 آنکه اہل طریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع تشبہات است از آن است
 کہ طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
 طرق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد
 و خصصتہا کہ بعضی متاخرین این طریقه برخلاف طریق چشتیہ خواجہ
 بزرگ و خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
 احرار قدس اللہ سرار ہم احداث نموده اند نمی پسندیدند و شیخ
 محی الدین بن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
 و می گفتند با وجود این محبت کہ مرا بشیخ است قدس سرہ بعضی علوم
 کشفی شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون
 این خطا و خطا کشفی است از مواخذہ دور است و صاحب آن
 مانند خطاے اجتهادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
 مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشفین خطا کہ آورده قلم
 روی آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت ندارد

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و بزودی و هدایه و مواقف نے سخن و نے مباحثه و مشاجرت می فرمودند
 اگر چه در ادختر عمر تعلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ بودند و می فرمودند کہ نحوست بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و العباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخاره میگزارند
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
 و آئینہ نظور سے آوردند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت گفتا نمودیم
 و عزیزے کہ ظالمت یومے و یلے ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
 نموده بان باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان می آوردند و باندک شکر
 احوالے استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیه می رسید می فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیه را صاحبون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساع و جات می فرمودند روزی یکی بر سید کہ با عیثی
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شدادی بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیه بر خواندند ما اصابکم من مصیبه فہم اکسبت لکم
 و باہم کثرت عمل دید تصور اعمال ہر ایشان استیلا می تمام داشت یا اول

بر این معنی ولایت می نمودند و می فرمودند عمل صالح را محجب چنان
 تا بودی سازد که آتش میمه را و نشار محجب آن است که آن عمل در نظر
 عالم غیب می در آید باید که قبایح خفیه خود را در نظر آورد و حسنات را مستم
 دارد و بل از ایشان حسنه شمر سنده گردد و جمعی از عاملان باشند که دید
 تصور اعمال بر نبی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یحیی خود را معطل
 و بیکار میداند و کاتب شمال را همیشه در کار دانست که اشارت بحال
 خود می نمودند و آن ایام که با مرآن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن رقیبه مرسل داشتند
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه مشرفه که ارسال دا
 بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگ ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس شد که انوار ملاست
 خلق از بلا و ورق در رنگ سحابهای نورانی درستی می رسد کار
 از حنیض باوج می برند سالها به تربیت جماعی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلای قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانستند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال با پا که ذوق و حال
 مضاعف باشد که حیفای محبوب از وفاهای او بیشتر لذت بخش است
 چه بلاست در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از غربت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکارند و ایلام را نه پادیه را نه

تصور نماید زیرا که در حال و انعام مراد محبوب شئوب مراد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در وقت و حال سابق است شتان ما بینہما انتہی و ایضا
 ازین قلعه دران ایام این رفیقہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند احمد نند و سلام علی عباد الذین
 اصطفیٰ محضی نماید کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت بہ
 بصورت جلال و غضب او تقاضے تجلی فرمودہ بود بموجب س قفص
 زندان نگشتم از تنگنای ایمان شہودے بالکلیہ زستم و از بس کوہما
 ظلال و خیال و تمثال تمام نیز آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان بخیر نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود با شلال
 بروجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگران عمیب و عیب دیگران را ہنر ہنر
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتہاے خوشگوار نے ننگے نے ناموسے
 و مرہا بای مزہ دار خواری و رسواسے را پخش بدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتتم و از حسن بلا و جفاے مردم محفوظ نشدم
 و کابلیت میں یدی الفسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و
 حقیقت تشریح و التجا و انابت و استغفار و قول و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ کبر اوقات عظمت و کبریاے ست شاہدہ نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و زار و ذلیل و نلے ہنر و نلے اکت را و با کمال احتیاج
 و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابوسے نفسے ان النفس لامالہ بالشر

الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم ارباب فضل و ثواب فيوض و اراذات الهى
 بل سلطانة و ثوابى عطيات و انعامات نامنتمای او سبحانه درین مخت
 كده شامل حال این شکسته بال منى شد نزدیک بود که معامله بیاس
 رسد ورشته امیدگسته گرد و الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و کفرى
 فی نفس الجفار و احسن بے فی حالتہ العناء و وفقى علی الفکر فی السترار
 و الضرار و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتضى آثار الاولیاء و من محبى
 العلماء و الصلحاء صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء و اولیاء و علی
 مصدقائهم ثانیا فصل مفہتم در بیان مدحت علوم معارف ایشان
 و سر ظهور کثرت آن اسرار عالییشان بایراد چند معرفت مسومعه ناظر
 عارف و خواسته و شنونده منصف و هر که از میگرد احوال علیامی
 کمل عرفا جرمه کشیده و از خوان سخنان و الای محققین اولیا و علمای
 چاشمی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
 قدس الله سره الا قدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت است
 بمطالعه خواهد سپرد و بحکم کلام مر تصوی کرم الله وجهه قائله که المر مفضی تحت
 لسانه ناچار بعلوم مرتبه و سونزلت خداوند آن مقال را ہی خواهد بود
 زود آوده در یاش پیدا است؛ این حقیر راقم از عالمی عالمی که نه از مردان
 حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آنست که سخنان موم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علوم و نکات روداده خود را
 بکارى خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت بظهور رسیده باشد خواه
 بالهام ربانی و کشف صادقانه جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل ذکا

تصنیف رفته و همین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در قوم بعین
 خویش از زاده علم با ذوق خود حرقی می آرند اکنون الضافات این است
 که درین خبر و زبان تصنیف متین زیار سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است
 که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنچه نقل نندیدیم الا بندرت و ضرورت
 بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی
 و نازنین و بر وفق شرع ستین جزاه الله عن الطالبعین خیر الجزاء اتمی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالى في حق كلام شيخنا طاب ثراه و غيره از فضلا که
 بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالی دیده
 و شنیده چون قیل و قال انبای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
 استماع نمود گفتم حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان
 ادراک و قایم و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در همین روزگار
 بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب
 باستانها و ایراد نمودنی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قشیر
 آن گروه کوتاه اندیش است و حق آن دانای حکمت گیش بر سپیده شد آن
 قضیه چگونه بوده گفت دانای در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که انگر
 برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و عقل ایشان این واقعه
 گنجای نبود از هر طرف بان و نادار بچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمود
 چون بیچاره دید که هر چند دران باب سبالله می نماید سوزن آن بخیران بر جماعت
 اومی افزاید ناچار بگوستانی که آن جانور یعنی مسمی از کبک که آتش خوارست ناچار
 بود و شد و یکی را از آنها بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت
 و گفت اینک آن مرغ این است یکی جمع شدند و انگر با می برافروخته پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقاد گرفته فردمی بر و چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاہل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاید حکم بر جہالت
 تو نمودیم و نیز نوشتید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فخره چند از آن مکتوب است امروز
 شما آن می شنوم که اگر در خواب دیدی گشتمی از دعوات احلام است شک نیست
 که در سخن این غریب پیچیده شکل بسیار است که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عنوص معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل وزگار
 است بشرح هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمد
 بیرون می آیم اتشی الکلام العالی للامام الغزالی را هم حروف در بطوری چند
 که بر عنوان دفتر نالت مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
 بتقریب شای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی از باب عناد و انکار
 بیستی چند رقم زده که این سه مرتبت از آن است سه همین فرزند فاروق است
 چون آب در کون نطق از زبان او کند رب در هر یک نقطه اش چون ناپیدا
 شیم و وصل جانان میزند سره ولی آن که برودت و زکام است به چند اندام نافرمان
 کرد شام است در ایام جهات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشیخ باین
 حقیقت گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل است آنرا ندیده ام بر
 مکتوبی را که از آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبب
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بچنانکه
 کرده بود دست بد عابرو داشت تا مدتی بعد ق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و بمن گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
 وقت بر آئینه دل رنگ خزن و لال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو از صقل
 نمود الحمد لله الذی اذیب عنا الحزن و بسا صلی و علما زینک نهاد و به قرص
 و بلا و چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
 صادق العقیده گردیدند و بعضی بدالات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
 رسیده نظر است قبول یافته فاضل معمر موم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
 شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس الله
 رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته او صاف علیه شنیده بودند و نگذاشته
 بزنگاشته در احوال جمعی که ملکوت و بیخ هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور
 انداخته است حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین مستند محبوبیت و صد
 آرای مفضل حدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است اتنی کلام
 جزاه الله عنا خیر البخار و دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان و بلخ و ما و غیر
 برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بد فرین آخرین پایه فرد
 اگر چه قیاس کلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست و بس
 نسبت به مرش آمد فرود و در نه بس عالی پیش خاک بوده علما را آن دیار و
 الاخیر از مطالعه آن کلام در زبان به شنای و دعای قائل آن کشوده اند
 و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که همان الله و بجهه در کشور هند
 این چنین بزرگی قدردان پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
 بنا شیخ بتاریکی درون آب حیات است و یکی از صلی و اوزان ایام از قبله الاسلام
 بلخ خاصا الله عزه اقبال ساکنینا عن البلیغ متوجه هندوستان شده بود اکابر این
 چه از عرف مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاوه و دانای حکمت صوری

و منوی شیخ قدیم کبر و میر موسی مخ رحمہما اللہ و جب برعلما مثل مولانا
 ربانی حسن قیاد یانی واقفی القضاات مولانا فولک سلمہ اللہ محبوب آن
 درویش امانات و دعوات نیاز مندانہ مریدانہ حضرت ایشان مرسل و شہ بود
 دراجیم آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با و نور محبت و عقیدت ایشان رسانید بحقیق از کمال انوار
 مقتداے خود جناب میر موسی مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس شرف
 گردانید تا بجای که گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت بسیدہ مانع بود
 بجا زمت شریف رسیده بقیہ عمر در خدمت مے بودیم و از انوار احوال بلب
 مالا عین رات و لا اذن بیمنت اقتباس می نمودیم چون این مولف در سب
 التماس آن است که از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
 این مہمان بظاہر مہجور یعنی در خدمت حضور می بوده باشند و آن درویش
 گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز با ایشان کن و چنان کرد وقت
 رخصت آن درویش باین حقیق گفت کہ اغزہ آنجا معارف بلند ایشانرا
 شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر موسی چه شود کہ التماس نماید
 کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم است چون
 بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان بنیدانست از معارف سابقہ
 مکتوبی چند بان درویش نوشته داد و حضرت ایشان معروض دست فرمود
 خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بہ الفاظ التماس
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسد کہ اغزہ آنجا بار معانی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن فرمود
 از اوقات راه مصون آن التماس بجزا جابت رسید حضرت ایشان قلم مہجور

برداشته مکاتب بجز مت میربومن رحمہ اللہ بجا شستند و بدیکرا غزہ مذکور
 و ران رقیبہ ششمه و خانوشستند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکرو الناس لم یشکرو الله حقوق علیا و مشایخ ماوالنهر شکر الله
 تعالی سعید برؤمه ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافرا اهل اسلام
 هندوستان نہ انقدر رست که در ضمن تقریر و چه شمر بر آید درستی اعتقاد بر وفق
 آرای صاحبہ اہل سنت و جماعت کفر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران اکتساب نوزہم و صحت عمل بموجب مذہب علماء حنفیہ
 رضی اللہ تعالی عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقیہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالی اہل اہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر لے اللہ و سیرے
 اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط است از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہز
 باجملہ ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطنی است فلاح از آنجا حاصل
 نموده سہ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہارہ کہ اگر خار و گل ہمہ پرورہ
 تست ہر سہما اللہ سبحانہ و ابا لہما عن الافات و البلیات بجرمتہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیٰات مع ذلک پارائی کہ
 بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات آنجاے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افاق
 و افاضت و سنگاہ سلمہ اللہ تعالی نسبت باین حقیر انہار می نمایند و عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را تو حسن ظن کاین است و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نموده مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از یاد امید و آری میگردد و بر تخریر بعض اوفاق و مواجید و لیر بسیار

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالکارم آمده اظهار الطاف ایشان
 نموده و انواع مهربانی بیان فرموده تا چنانچه اعتماد بر کرم ایشان نمود
 بچند کلمه مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض نمود
 این فقیر را خودی خواجہ محمد ہاشم گشتی کہ از دوستان مستند است
 مصحوب صومے مشارالیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از بقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقمہ مندرج ساخت و از
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجمہ از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی نخواہند فرمودہ بنا اتنا من لدناک رحمۃ و
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
 ہر کہ ام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سید میرک شاہ
 و جناب افادت دستگاہ علامہ انور مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی ٹولک ادا م اللہ تعالیٰ بر کاشتم تبلیغ
 فرمایند فقیر از پانیر عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ منے نمایند انتہی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلا و قریبہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضامات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل گرد و مخفی نماند کہ
 اسرار عالیہ کہ از مبدا ر فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وارد میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نئے آوردند
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اخبار چنانکہ در مکتوب کے کہ بذرت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند و فقرہ چہند تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از انعامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

کہ افاضہ می شود و بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر ان در میت کتابت نے آید
 و بسع اہل و نااہل میرسد اما اسرار و وقایع کے کہ ان سے تمیز ست شہہ اذان
 بظہور نے تو اند آؤد بلکہ برمز و اشارہ نیز اذان مقولہ سخن نے تو اند کرد
 فرزند کے اعتراف کہ مجموعہ معارف فقیر ست و نسخہ مقامات سلوک و نیز مرید
 ازین اسرار و دقیقہ با او در میان نے آرد و بہ شیخ تمام در استتار آن میکوشند
 ہا انکہ میداند کہ فرزند کے از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما
 چہ کند کہ وقت معانی زبان را میگید و ولطافت اسرار بہار امی بند
 یضیق صدرے و لا یطلق لسانے تقد و وقت ست ان اسرار نہ اذان
 قبیل اند کہ در بیان نیابند بلکہ در میان نبی آرد نہ فریاد و حافظ اینہ آخر نیز
 نیست ہ ہم قہرہ غریب و حدیث عجیب ہست ہ این دولت کہ مادر تنبیہ
 آن نیکو شرم مقتبس از مشکوٰۃ ثبوت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیمات
 و ملائکہ ملا را علی علی ہذینا و علیہم الصلوٰات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام ہر کرا این دولت مشرف سائے
 ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی اذان و دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم مخلوق مرا بہرند و ان علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بیان
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و یا ہسم
 اذان در میان نے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابہات
 آیت فرقات ہو و چنانکہ در فصل پنجم ایماے بر آن رفت قسم دوم آن ہو
 کہ مجربان خاص و ہنشینان زاویہ اختصاص و خلوت در میان می آؤد و نہ

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که جز آن چند تن که لایق استماع و دیده طلب نموده اند دیگر داخل نشود و بسیار بود که از غایت اہتمام درین باب بر ابواب حاجبہ تعیین می نمودند بل در واژه خانه را که در وہ بیان اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند کہ از درون زنجیر کننید روزی یکے از طلبہ علم کہ از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در ماندہ بود خادمی برای کار ضرور در رابگشود آن فاضل مقبل درآمد از آمدن او خاطر اقدس ازان اسرار مقدسہ بشیوہ کہ مذکور شد برخاست لیکن چون بر نحوشتی نیز بودند آن معرفت را بآئینہ فقرر فرمودند کہ از اوراک مخرمان نیز در اورا وارد شد فرمای آن روز مخرمان را طلب نموده فرمودند بیج را ہی بان معرفت دو شمشینہ بروید پدیانہ معرفت داشتند کہ معلوم ایشان است فرمودند چون تا مخرم درآمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوہ برآمد باز آن اسرار را بشیوہ کہ در اوراک سامعان بدانان آن تواند رسید بیان فرمودند و ششونندگان با از خود ر بودند این گرامی اسرار را باین تقلم زبان مخرمان در میان قرار دادند اما زبان قلم را محرم آن معنی ساختند تا بگوشش ہر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم ز ادہا کے عالیقدر یا دیگر کے از خلفا کے کبار التماس مے نمودند کہ ہم باشد کہ اسرار تجریر رسید بحسب التماس آنان بعضہ حواسے آنرا بشیوہ کہ ہر کس مے نہ برد مے نمودند و بعض ازمین معارف و اسرار ازان قبیل بودند کہ غیر از حضرات مخدوم ز ادہا کے عالیقدر چہ از محرم و چہ از غیر محرم چہ کس در آنجا محرم نبود و بغیر ایشان و دیگر یا واقف و مطلع معنی ساختند ششم دیگر از معارف میفاضد آن بود کہ بالتماس ساکنان یا بہ نیت افادہ طالبان عموماً و شمولاً بتقریر و تحریر میرسید این معارف است کہ وفات مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی ازان شفا بخش و کما
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقل هر محفل او آره شان او بر
 گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگیند و هر فصلی ازان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام بیستان شکر صفحات از تضمین آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان همدوش
 و لهما از صفای آن اسرار با نور لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و دنیا
 یقین منظر از حقیقه کتاب بسین مرآت جمال معانی احادیث سید طرسین
 حلال مشکلات کلامیه و فقیه حاوی و فائق معارف تشبیه و تنزیهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر ادستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سره قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عنبرین بظهور میرسد
 چون بهمین اسرار و غیر آنها از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت یا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینک بقلم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن نصرتی مضمهر میداشتند که سامعان را
 و حضوری فرود میگرفت که شجر برنگین چون شوندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از سبانه بیرون آید مخروم زادها و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از دل نرود لذت
 حرف لب او بود نسبت که از گوش بیرون نتوان کرد و شیهه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا با ما خذ و منشای این علوم
 مستحق نمی شدند چون قلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گر می گشت بجزد قوت علی ازان سخن نیک کردند بسیار سوالات بود
 که طالبان بکبریات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورت روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در سایر
 مصنعه نگارش فرموده اند حل شکله را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و این مانبست لیکن چون
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عیش خود تکیه زده بودند و آثار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین جهت
 فرمودند که چون گمرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سر و
 نشد لاجرم همین نقطه توجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشناس و وحدت دیگر یافته بود آن معامایا با بساط
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بندد و مجلاً آنچه بجل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشنی سایل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بنده اجمیر شیخ نورالحق بن
 شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبارست اثنای نقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتار حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بنحوشی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
 آریم و تفصیل بزنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکبریات یا ران و مجبان سر این سخن را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوانی نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پر دانش
 لائق نمائیم که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت در آن
 کشف این سر بر روی بصیرت گشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
 و انودند بان مانند کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ
 حاضر میداشته باش فردا که آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا که تجدیدن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
 الهی سجانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ آید پس به تحریر
 پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن
 بود است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین
 حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص عالیه
 حضرت ایشان بر مزوایا و در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او بخون
 آمد شری و او در مباد که این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن ششم رسانند
 در رنگا زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردید بنده این مقول را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه لقیه الخلیست
 تبسم نموده فرمودند که آن اینچنانکه کور شده است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک رسانند یارب
 آن غنچه خندان که سپردی بخش بدی سپارم بتواز چشم
 حسود چشمش نه با بسله بان ما جرات توجه نمودند و کیم بر حفظ اتی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم و دراز کار و اثر کردید از آنچه پاران پرسیده بودند
 بظهور رسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
 برتحریر معارف دل پذیر جل کلام شکل و مغلق اکابر دین بودی
 خصوصاً کلامی که ظاهراً با اصول دین چندان موافقت نداشت
 و بهمانه طلبیان و منی ادیان آن کلام را دست آویز نگاهل و تساهل
 ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرامی فرمودند و آنرا تاویل
 قوی آنرا نمودی مابعد از توجه حضرت ایشان بجل کلام خلاف آن تقوله
 که در آن خلاف کمال مطابقت شریع بود و مکشوف شدی ناچار تحریر
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سر زده یاد کشف آن بزرگ خطائی
 رفته و آن چون خطای اجتهاد و مغفور است اما دیگران را بر آن تنگ
 بستن و برخلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیب
 است و اگر بدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن بدعاشی
 سید پند ایشان نیز بظهور است رفته از راه چون حجت دین و کمال نشانی
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بر دو منخ آن توجه نمودی و
 رقمی فرمودند ازین جمله است آنچه بمقریب ستر که در آن نفس
 و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اندیم ازین جمله است آنکه
 در بیان آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادث
 بقدم مقرر گردد از حادث اثری نماند قدیم شود در اوقات دیگر
 که از شرط چون متابعت شحون بافاقت آمدند از غایت محبت
 که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت پهنه بودند
 و میفرمودند و فوراً شریع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة
 والسلام بام حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 که استجد نه انشاء الله صابرا لیکن بجز و مشایبه امری که آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عثمان بمصاحبت از دست داده
 بران بچسپیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت بد افراق بینی و بینیک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
 و از خوشه چینیان خرمن دول ایشان اما چه توان کرد که حقوق خدا و
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً که سخن نبی
 و صفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود و ایضا
 چون فلق صبح مکتوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر آنچه موافق
 تقدیس او سبحانه ملهم و متیقن شده در میان نیاید ملاحظه دیگران نماید
 خیانت و عدم دمانت باشد که ستر القاد و انکشاف آن معرفت همین
 است و ازین باب ہم در همان مکتوب که سخن از درای سیر الفسے
 و آفاتے کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در سئله و معامله از مسائل
 و معاملات این طائفه علیہ که آن را نزد علمای قشر بظاہر شرع
 موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علمای و حالاً
 در آن عطا فرموده بودند مہما مکن در اثبات آن معامله و سئله
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ کو مشہدند و در حدت
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان سے او و ذند مثل سئله و حدت و وجود و در
 و فخر مکتوبات شریفیہ بچ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودند

و آن را بر طبق شریعت غزائیات نموده مانا که یکی از علماء ظاهر گفته باشد
 که این سئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا دارد و در
 موطن که ایشان ازین سئله عالیشان دم زده اند استیلاست حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته آمدن خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگریزد و این ایشان آویزد اینجا همه
 حق است و برای حق است علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه در باطل
 و غیر از مخالفت صوری چه فمندان و از کمالات ایشان چه فدا گیرند استی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با اینجا
 قدس قوس دارند و محبت ماسوسه را فدای مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المرع من احب از راه این معیت حقی مطلوب حقیقی میسرند
 و از تنگناهای تجلیات و ظهورات که منسوب لطال است و ارسته باصل
 الاصل می پیوندند مقامی که اینجا علم علماء طواهر میسیر این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب سرگشته خود با میسرند و اتصال بچون پیغامی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
 گشته است محبوب می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و از مقتنم میداند بل جائی که آن بزرگان خود با میسرند علم
 ایشان هم اینجا ز سر نهایت علم بر تقدیر صحت تا و اینز مطلوب است
 و آنکه واصل مطلوب سبب با مطلوب است معیت بیج و قیقه لیکند
 که نصیب واصل نشود اشتی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اندند آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعی
 کما قول بعض الجابین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعی
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نیست و اند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف از باب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
 از باب ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف و الهام
 ایشان را قربت نبی بخش و از رقبه تقلید نبی بر آرد و اولاد النون بسطانی
 و جنید و شبلی رحمهم الله یاد و عمر و دیگر و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند از حرمت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و از باب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانان از ماسوے او تعالی گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند و اگر اصل اند و اصل اند و اصل اند
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر نیز نید برای او نیز نید و مبتدیان ایشان
 مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مراتب هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی اومی یا بند از مشیایان ایشان
 چه نشان دهد که نمانند اول نشان نسیان ماسوے است از قدم
 ثانی ایشان چه و انماید که بر اول آفاق و انفس است الهام ایشان راست
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط اصل خد

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع راهی و اجتهاد خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجید مانع و الهام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باپسا
 قدس سرہ نوشته اند کہ در افاضہ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰت و السلام ظاہر این
 سخن نسبت با بتدو توسط خواهد بود معاملہ منہی دیگرست کما یشہد الکشف
 الصریح و موید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمود
 درین اثنا کہ در حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلیہ یا
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم می شود کہ حضرت خضر از
 محمدیان نیست از اہل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما و احکام
 شرعیہ کہ اہل اقتدیان مخصوص اند چندان معارف ثمرات اوست
 و تلخیص این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست
 و تا زمانہ کہ درخت بر راست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت نہ عقلی باشد کہ درخت بیرون ثمرات
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمرہ
 ثمرہ اگرچہ مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن است
 را باین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 ہر چند التزام پیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نہ نصیب است
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگرچہ بسیج ندارد از قلیل بود
 استدراج است کہ جوگیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

ردّه الشریعہ فہو زندقہ واکاد پس رواست کہ خواص اہل البدو و معاش
 ذات وصفات و افعال او تعلق بعضی از امور و دقائق فہم کنند
 کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکناات اذن و عدم
 اذن او تعلق در یابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است کہ در بعضی
 اوقات ادا بعضی از عبادات نافلہ را غیر مرضی یا بند و تبرک آن
 ماذون گردند گاہی نوم را بہ از لفظ فہمند احکام شرعیہ باوقاات موقتہ
 و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکناات این پن
 بزرگواران مربوط بہ اذن است یا چارنوافل دیگران نیز فرض ایشان
 باشند شدک ایک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و ہمان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
 بینانند و گاہی مرتکب امور مباحہ میگردند و این بزرگواران چون کار را
 ہا مروزان موئے جل سلطانہ کنند رہم از فرض ادا می باید ستم
 و مباح دیگران فرض ایشان است ازینجا علوشان ازین بزرگواران
 باید دریافت علماء ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
 پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات و التسلیمات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی وراثت است و لغی است
 مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند ارے
 احکام شرعیہ مربوط بہ ادنہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجائش نیست
 اما امور و بینہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خامس در اینجا
 الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب سنت
 این اصل تا القراض عالم بریاست پس دیگران را این بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند این را
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب سنت کامل کشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد و جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زانده در دین چنانچه
 اجتماع منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 ازان کوتاه است هر چند در اجتماع و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر است و این مستند بخالق را به جل سلطان پس مع الهام
 یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتماع نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعاً بر بنا آتیا من لدنک سماجده و هم لنا من امرنا شد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتعیر کلامه فی حق اولیاء مطرب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقاً است حضرت ایشان را
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند در جسم اللہ سبحانه و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نبی و حکمت و کشف
 و مشاهدت بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بان حضرت را تامل نماید در یاد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتماعات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقع فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمانند و از آن بیخ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این میان
 محلّ مشایخ بظهور پیوسته و بیخ از روی انکار هم نبوده از شاگردی که شیخ
 ربانی علاءالدوله سمنانی در سنده از مسائل شیخ اکبر مکی الدین العزنی
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه یعنی که هم شیخ سمنانی
 ویرا عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلوم مرتبه ستوده همچنین است
 احوال مجتهدین میان بعد گیر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
 متابعت را به خودست و مرضی استادش نیز در آن است و تلامذه با وجود
 کمال ادب و در حقیقت مسئله با سنده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک سده شش ماه با امام غنیم مناظره
 نموده و در بسیار مسائل و مسائل او بر خلاف را که استاد خود
 فتوی داده اند که لایقینی کند که مرتبه کمال و ارشاد و عرفان نیز
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت نیست منزلیت را این مرتبه باشد
 و بعضی فضلاء وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه
 پایدار و امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرعی
 رنگارنگ چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نموده
 بدین تقریب شروع نمودند شرعی عنی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزو و تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
 که را نپذیریم که با او در محل از حال او کار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیخ از دست
 حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بزرگ
 که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چسپیدہ بود حضرت ایشان
 اعتبار و بخش تمام بوی نوشتند کہ این چسپیدن تو غایت بجا و افکار
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیمہ این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ واکر
 بعضی تصوف خوانان مقید بر بحث و ہوا یا بعضی از ارباب شوکت و غلبہ یا
 بعضی علماء طالب الدینا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوائے لب
 میکشوند حضرت ایشان راہ نمونے پیودہ میفرمودند تحقیق این امور
 در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
 از سر و امیکر و نذر و زے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
 کرد اینکہ صوفیہ موحده عالم را نمودنے بود و میگونید عجب سختی است کہ
 باین مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
 نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
 و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
 مطلق آن سائل را سر و ننے شد و نیز از نحو اسے سوال اور غیبت اورا
 برقع قیود و شرطیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
 فریفتہ خطوط آنہا نیستند و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت
 ہر اسان و چینین این عذابہا دہنویہ کہ فی بندید و از ان خود را بعد حلیہ
 کبار یکشید و کترین المے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار از ارعی یا بند
 ہمین لذات و خطوط و بہشت و بہان رنج و آزارے در و وزخ اشد و البقی
 خواہد بود چینین لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہر چہ
 موجب حصول آن گردد با تیان آن سے فرماید و از چینین عذابہا و
 آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے پیر ہیند و اذہر ہر باعث و ہر

بان بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کذا تک مردمان از
 دور نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می میدادند یا اشارت می میدادند یا اشارت می میدادند
 بجامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت امین بوده و ابتدای توجه شریف ایشان
 به تشریح امر راغالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر زکوار ایشان بوده و پیش
 امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات الله علیه وآله و اصحابه و اجماع جمیع مشایخ فرمودند چنانکه در
 عریضه که بحضرت پیر زکوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هر کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متممات و کمالات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود فرصت تشریح آنها شد که حامل عرضه داشت راهی شد
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهر فرستاد و الحال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی پارا ان پیسر شریف
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگیا
 کرده شود بحق رساله غیر کار کثیر البرکت است بعد از تشریح آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت خاتم علیہ السلام و الصلوٰة و التحمہ بان جمیع کثیر از مشایخ است
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک نمود و دارند و از کمال کرم خویش
 آرا بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع مستفادات می آمد اصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بود در آن روز آنی و ممتازند و عزیز الوجود و بر
 آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصد بطولها و در جهان مجلس
 باشاعت این واقعه را امر مودنغ با کریمان کار با دشوار نیست به اتسی
 کلامه العالی بمقدضاے آنکه ایشان را بر اشتهت جد معظم خود قاروق
 اعظم رضی اللہ عنہ از محذوفیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان
 که بزبان این بنده برگزیده خود ظاهر نمود ع زبانے ز ما بود و گوینده تو
 شا هد این معنی است قصه که را قم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و مجملین اینست که بعد از اتمام
 و قراول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از عتبات
 انگسار و دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر حیا
 عاظر گذشت که آیا این همه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 بجان باشد یا نه مقارن این اندیشه ندارد رسیده که این علوم که در تحریر
 و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ظلم گشتند که این همه
 که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف
 یکبار در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن حکم داخل یافته اند از نگاه
 به تحریر یکا تیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیہ رقم نموده
 که این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
 باشند که اصلا شائبه و سادس شیطانی را در اینجا مجال نبود درین معنی

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلطنت
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آسمان
و فرج شیطان میگردند و نیگذاشتند که در جوانی آن مکان بگردند و چون
اطهار نعم جلیله از اعظم محاسن باطهار نعم غلظت جرات نموده آمدند و جا
که از منظر عجب مبراب است چگونه عجب زانگیلش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب بود
و ایضا موند تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافتیم یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سلوات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آزا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت مہرے آخر الزمان علیہ
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این آنکس تحریر
از آنست بر نوح شب و روز از آنست پیچیم پزتا بو که یکے ناله بگو شب
تو رسد و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل
ذکر یافت نیز نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر حدیث نبوت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف باز غلبات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اطهار نعمت حق است سبحانہ و تر عیب طالبان این طریقت
تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر رنگ بہتر دانند کیفیت از اکابر دین سے و کے پون شہر ابر وقت
 از خاک ہنر و گر بگذر انم سر از افلاک ہ اگر بر روید از تن صدر بانم ہ چو سون
 شک لطفش کے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید نمانند
 کہ استملاک و اضحلال در مشہود خود بروجہ انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
 آنست کہ در مشہود خود مضحک و معدوم باشند و اثر سے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع انار ابر خود کفر میدانند بعضے از ایشان -
 میفرمایند کہ استثنی عدالاً اعمود ابدی میخواستیم کہ ہرگز اور او وجودی نبود
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلۃ فاناد بہتہ در شان ایشان
 مستحق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش ندادند چہ آسائش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام
 ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او بامور سے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ است
 تا آن بار و خود منہ الجملہ از ایشان تخفیف یا بد جمعہ را بسباع و قرض الفت
 دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تخریر علوم معارف شمار ساختہ
 و گروہے را بعضے امور مباحثہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطربی
 ہمراہ سگبانان بصرہ میرفت شخصی از عزیز سے ستر آن پر سید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ العزیز بر خوانندگان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو و رفعت و عنون
 و وقت پایہ دیگر ست و از ناز کے سرمایہ دیگر روز کے این حقیقہ از

از زبان مشرین شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از معقول
و معقول مہارت تمام نبود و از خواص کلام ابن طائف علیہ خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلاق فراوان بنہاد
قدر علوم مہارت ماونا رگیہما کے آزاد در نیاید و در نیاید حال پختہ
بیج خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان کے فقرات عالیات مہر و معادست و فقرات شریفہ
معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے خطاب شراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
روشنیہ و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول شخصیت بیست و دو صد و نو و ست
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سینہ زدہ گرد و از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بردل گذ
و نیز منظور دل مسور میشد کہ اگر بنا گاہ بنیائت اللہ رقیبہ نامزد این حقیر
گرد آن رقیبہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این در گاہم چہ دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
باین غلام مجبور مترود سے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ بر طبق عدد مرسل و اصحاب مجلس بدرگشتہ ختم نمایند مخلص اودی
بکرامت چون بندہ تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز زمین باشد اما جلد ثانیہ مشتمل ست بر نو و نو مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی است برصد و چهارده مکتوب بر طبق سوره
 قرآن بعد از نماز جلد ثالث و مجبور ببنده از استان بعضی مکاتب
 دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بطور آمده بود و هنوز چهارده مکتوب نرسیده
 که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیده
 قدس المدینه الانور و نور مجموع المعطر بحرمه سید البشر و الصلوة والسلام علیه
 و علی آله و اصحابه و اجماعه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوب را داخل جلد ثالث
 نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
 فقره متبرکه از حضرت ایشان است ختم نجامی نگاه زبان خامه راه بیان
 چند معرفت سموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه
 و جدید است بکشایم بعنایت الشیخ سید کریم فخره اوسه در مکتوبی
 بیک از هم پیر باسے تترود و الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
 و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرار
 از سایر معجزات اقوس و ابله آمد چشم بکشاید که این همه علوم معارف
 که در رنگ ابر نیسان سے ریزد از کجاست علومے با این همه کثرت تمام
 موافق علوم شرعیہ و سمر موسے مخالفت سنت را دران گنجایے
 نه این خصوصیت علامه صحت علوم است حضرت خواجہ ما قدس المدینه
 الاقدس نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است الا چه فائده که سخن حضرت
 خواجہ بشما حجہ نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده آید فقره ثانیه در آخر
 معارف عالیہ مکتوب بیان طریق برنگاشته اند که این است بیان طریق
 که حضرت حق سبحانه تعالیٰ این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
 از بدلیت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است که متضمن اندراج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتھا ساخته اند و کوشکھا بنا فرموده
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ ایجابئے افزود تخم ادا از بخارا و سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اشش از خاک شیرب و بطماست گشتند و با
 فضل سالما آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرئے ساختند چون
 آن کشتہ کار بحال رسید این علوم معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جارت رحمتہ الینا الحق
 فقہرہ ہا للہ در علوم معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقضی
 و تدافع مفہوم گرد و محل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقتہ احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
 معارف جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی نہیست
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ می شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصلحتیست ذلک فلا یکن من المؤمنین
 اتسی کلام العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگاہ استماع
 نمودہ اگر چہ برائے تخریر آن نیز مرا علیحدہ کتابی باید پرداخت لیکن مختصر
 را ازان اینجا در ضمن ہفت پرگتہ نگارم و انتظار فرصت
 تخریر یقیہ آن در اوراق دیگر نے برم تا کہ میسر آید ک فرخندہ شہی
 مکر این دو بیت مولوے معنوی راقدس اللہ سرہ کہ عشق مشوقان
 نہان ست و شیرہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیرہ لیک عاشق عاشقان
 تن زہ کندہ عشق مشوقان خوش و فر بہ کندہ بزبان آورده اند فرمودند
 عشق مشوقان را از علوم مرتبہ ہیچ مناسبتی بہ عشق عاشقان نیست

زیرا کہ متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق است نه آنکه صفتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق را
 بمبرور تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردنا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق به عاشقی نسبت پیدا کرد
 چنانکه در او اخرا از محبون عامی نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود در شاققت قد و
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکیخ زلف و سیو
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را به عاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
 آنگاه فرمودند عشق صفات را نه آرا نه و تلویح ناگزیر است از آنست
 که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام گوین
 است نزارے عاشق و فریے معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق
 معشوقان نهان و سیر است نیز محبت ذاتیه مشیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و اوق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 که معشوق را به عاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 ازین محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
 بیناید و محبت معشوق نه کیف ظاهری میشود انتہی ما سمعت من لسان الشریف
 و این تعبیرے بود از ان حضرت بر منے که تعلق بکرمیہ مجہم و بچونہ
 داشت فہم من فہم بل روزے یکے از در شان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقا نے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ بشند
 و از کتہ ویت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عرش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن رویه بمحضران کرده
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر غار و نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او سبکی از معشوق رحمت اندر رحمت نمود
 بینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که ریقا و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت مینداند زیرا که اندک که آن کشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که
 رحمت رویت معشوق را امید نیست محروم آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود و رحمت قربت را امید نیست چون رحمت محبوب از دوری
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 امید نیست چون رحمت محبوب بمشاهده رسیده لعطش او اثر نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را امید نیست چون رحمت محبوب
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید نیست چون رحمت معشوق آن نیز شود
 چند آن مرتبه دیگر دین تحقق و عبودیت سدرج است که تعطش او رحمت
 آنرا اند و آنچه در سوت از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 کشته دست نخواهند او بد استگی خود خود را کشته محض یافته و مواخذ
 که بردار فنا بقایای آثار میرود و دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام زرسیده بود درستی باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از اله آن رست بود و برقی دقیق تر و نظر قابل نبود

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بمکلی با و سپارد و تا سر نموی از او با دست قاتل مواخذه
 دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه رود و چه بی بند و چه میدرد
 ع قلم اینجا رسید و سر شکست و توجیه این کلام و توجیه نیز برین وجه
 فرمودند که بگشاید از گذشته دیت نخواهند یعنی بفساد که زوال عین
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
 و وظایف شرعیه طلب دارند شب روزی در سفری که بود در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرادر نهایت خورس و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخند و مژده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
 و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
 علاءالدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این و هم بود که زود و
 برخیز و در امکان و حدث بره روی برخیز و در لطف خدا در رسد از راه کرم
 شاید که دمی از تو تویی برخیز و در این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین می نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لمح نمی داند زیرا که از این
 جز به تجلی ذاتی نیست مگر در و چون تجلی ذاتی نزد قاتل نیست مگر
 برتنی لاجرم اثر او که رفع قوتی است و آن ایماست باز ال عین
 دمی و لحظه باشد و آنکه گفتیم زوال عین جز به تجلی ذاتی صورت
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما مجامش آنست که چون
 اسے وصفی ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
 حامل باشد پس زوال عین مستحق نگردد و انگاه فرمودند حسب خصوص

قدس سر زوال عین مطلقاً قابل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت تجلی

له اثبات نمینماید آنجا که در فرض ششیمه میفرماید التجلی من الذات

لا يكون الا بصورت التجلی له فالمتجلی له لا یس الا صورته فی مرآة الحق

و نیز میفرماید عین که معنوم است از معلومات الهی الزائل گردانقلاب

علم او سبحانه بجمل لازم آید و بنده محال و اختقاده ضلال و بزوال اثر

برین بزرگوار قابل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونگی رود

و در کلام بعضی صوفیه چنان معنوم می شود که عین زائل شود اما اثر

ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه

کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز میصرح این

مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده

مشیر است این مقوله از وی بر آنکه زوال عین از و بکلیت میحقق

نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر و در عین

چگونه ثبات یابد چون سر رود در و سر چون ماند بعد از آن آن

رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر

نوشته فرستاد خوانند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند

ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم

عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم تو سے بر خیزد

اما دوسے بر خیزد و لیکن شیخ سمنانے آنرا دسے گوید و ما مستمر

شنا سم که نزد ما تجلی ذاتی بود و نیز فرمودند زوال

عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوسے بل نشاید زیرا که هستی

ظل را بود از اصل و ولایت بود که از خود می دهد چون باطل دهد تو

و نیز فرمودند

برنجیز و چه توی او همان ماهیت بودعه بود اما دوی هر جا باشد که مثل
 اصل نشود فهم من فم و بسا تحقیق و قیق در میان نهادند که حافظ بل
 ادراک بنده بان کونایه نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
 علاءالدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گویند
 آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق می دانند
 و غیر خاص و عام قسمی ثانی می گویند و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
 و کلمات این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید
 اطلاق نیز در آن گفته و این قسم ثانی است که مصطلح شیخ است بدین تقریب
 هیچ تراست نیست مگر گفته سبباً روزی بتقریب آن کلام صاحب فرمودند
 قدس سره که فرموده ان شدت قلت ان لى العالم حق وان شدت
 قلت ان خلق وان شدت قلت ان حق من وجه و خلق من وجه وان
 شدت قلت باحیة بعدم التمییز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان سوہوم و
 موجود دیگرست و تمیز گذشتن آن دیگر و نیز فرمودند که بچنین بیان نفی
 و انتفا فرقی است بس شکر آن که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
 نهایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ما قدس السمر
 اسرار ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و ہم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
 آنست که ہم ذات را بجز به مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسا و
 چون درین طریقه در بدایت تقدم جنه مناسبت حال مبتدی است
 مبتدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسلوک قدم کنند
 لائق حال او نفی و اثبات است به روزی یک از اصحاب صاحب اجل
 ایشان در غلوی که بنده نیز حاضر بود و سر و وضع داشت که معامله خود را عجیب بیام

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهایی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احوار
 قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجه گمان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در چهار روز و حضرت ایشان
 بعد از ادای کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرفراز
 کرده فرمودند این جوان است از حضرت خواجه سخن ادا و لطافت طبیعت
 آسا انا حل این دقیقه در میان بنامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
 فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنا با
 و هم نشینان با هم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکار که در لایق او
 داشته اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و لغت
 این و آن ظاهر از غایت اشتغال با امور توجه ایها از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنای خود که باطن است زائل کرد و باطن او ناچار بی برج
 و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و جلالت و از آن
 است و چون سالک بخلوت رود و ظاهرش از شغل پرداخته متوجه باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاط مصاحب خویش آورد و در کلمه توجه
 انسوی بی سوی او تخیلی رود و ناچار حضور و آراش تقبیل پذیرد بنده بجز
 رسانند که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوت قیاس با سخن آرام و حضور
 نیز روی نماید و چه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
 او غلبه کرده او را نیز بکار خود آورد و بل بزرگ خود بر آورده و ازین اتفاق نسبت تمام
 تراید پذیرفته است وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته پرسید

معروض داشت بقضوبی که در میان بود فرمودند بلکه چنانکه ذات او سبحانه
 در او را ک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین بینماید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکم او کردنی اوقات خود را بیاورد و ذکر او سبحانه مستغرق در آن
 تا او سبحانه حکم او کردیم ترا بگرم چگونگی یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
 تکلیف تو از او سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و کاشف است
 گوی و مطیع در تخیل جاندهی و نه غرضانه بل بجان سنت داشته بدر
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند بهره او سبحانه بان نوازند و آن طریق
 مستقدمات اهل حق رحم الله بود بران اعتمادی نماید و شکر بجا آورد جل من
 عزیز گوی و الا امتیازی نهی بعد از ان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز با او سبحانه در مراقبات صفات و تقوی
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که مبتدیان مراقبت
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بوزن رنگی چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بنسبت
 و عیض در تخیل می آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزّه است بسبب طبی
 حقیقی که آنجا انبساط راعض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سگریات و سطحیات بعضی عرفا رحم الله مذکور شد
 که خادمان و نامتاهان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافیته خوانند بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این امت بین انظار این طائفه
 و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلات بدیع منفع شد بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت کشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر بهم از
 مستان این طائفه بدین بین لائق گشت و ناقصان بیاباک را تکیه گاه آمد که کل
 در سر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی ستور را مشاهده نمایند و از کجی برانند خود لاجرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و رطوبت را این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد
 بلکه این طائفه در کلمه باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و اینها
 رحمهم الله از تخلیق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون یزدوستوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تجسیم رفته گواه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام انعام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحاک شد و ان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه انبیا سراسر در ایشان علیه و علیهم الصلوٰة والسلام در غایت صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با تنظیم اندیش از طائفه اولیای که مثل این
 پا زاده ازین سر زنجیر نباشد را باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
 قائلن شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر مار الجوس و ما الجوسین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که با آنکه نگلی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سیده مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰة و التحیة همیشه بر پا استاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آینه بر آید
 که تا دوران چه در پابند استی کلامه الشریعت الطیفة فی حق کلامه و کلامم را تم این
 حروف معنی المتدعیه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه است
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

بنا بر حکمتی

نیز ینا یند از جمله آن تشکیکات یا زده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بجا
 عرضیه یا زده هم است از عرضیه که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سیران بزرگ سال
 داشته اند و حاصل نیست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مثل شیخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
 تا آنکه سر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام الاین
 دریافت آنان را از قوت تدبیر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
 اشئای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشند میدانند که مراد ایشان
 قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات رفع این
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان متصف بصفت عرفا متصف محقق نخواهد بود
 از آنجمله مکتوبی است که شیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوب بیست بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه آسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان اثر
 بزرگان محل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده کو آرفع من
 لواء محمد از آنچه تاویل دارند شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة رصعلی الله
 علیه و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولا یت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولا یت ینماید و جل
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهار الحق والدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب هدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام متصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجاییکه بنا بر گاهی رسیدم که از آن معظم تر بارگاهی نبود و انستم که بار
محمّدی است علی ساکننا الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و به در آن مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرمودند در بنی مقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم بارگاه محمّدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم و رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بنی
الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ -
مقوم است که حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانہ
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انستی در کلام این
او بزرگ دین چہ میگویند ہر تاویلی کہ آنجا میکنند اینجا بیان کنند آنکہ بمقام محمّدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ
ساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد دیدارند عیاذ باللہ منہ بجا تمجید خواهند
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این
بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مقام
کہ تعیین نمودیم بوجہ احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود و امید است -
کہ ہیچ شبہ نماید و حضرت خواجہ منبع الاسبغ فرید الدین عطار عطر اللہ تر تہ
در یکی از مصنفات شریفہ خورمی آرد همچنانکہ در عالم شہادت انبیا و خلقای
انبیا را علیہم السلام و الصلوة اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران
بزیارت آن میرسند و استغاضا میکنند و گدای و سیلہ مینمایند کذلک در

کلام

در عالم عینب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در پوزه
 فتح کار و برای پوزه نیست احوال باین مقامات انبیا و عظام و اولیای اعلا
 تیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه
 بسیار است که کشایش در کار نه میند تا بعبثه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه است باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
 شیخ تو این قضیه مگوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمال علمای عالمین است صاحب
 احوال بلند معرفت ارجند و از پیر و سنگیر بکرات اینهمی را شنوده پس این قسم
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سترافق است گو مار او ترا معلوم و مستور
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
 عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت
 بد چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مراد
 مشهور تر بود و از اذیان ناقمان دور تر شهرات دیگر را بران قیاس کنند
 و خود را از سوزنن با کابردین و و ابرئان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
 الصلوات و التسلیات خلاص کنند فصل ششم در بیان بعضی خوارق
 حضرت ایشان قدس القدر سه الا قدس هر چند بکم کلام ذوالاخر
 قطب فقه الجاحن لوری نور الهدی مرقد که فرموده اعز العلامات فی زماننا شبان
 عالم لیل لعل و عارف یطلق عن حقیقه همان کثرت علم و عمل و معرفت اکل
 حضرت ایشان که است شگرف آنحضرت بود نیز حکم آنکه گفته اند عا شرف مجرب
 قرآنست و دقائق حقائق آن عوفاً الخلائق عظیم ترین خوارق است و بیجا
 آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی بود

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
 اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز نمی نگارند مانیز از
 جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السنه مجبان مذکور است که امرتی چند که از
 خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
 آنکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
 ذوالنون قدس سره مفرموده نه ذوالنون از آنست که دیر ایبار ایند بکرامات ایشانند
 بقامات که مقال و حال در دست او سخره بود اتنی یکی از خاصان حضرت
 ایشان باین تراب اقدام در ایشان یعنی عنده حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
 حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
 از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
 توجیه و همت گمارم عالمی از او منور شود اما درین جزه آخر زمان نه مرضی او سبحانه و ظهور
 این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعدالدین محمد که بر
 بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
 ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم من
 صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
 وقت سجود احوال طبقات ارضی و مائینها و نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
 از هم بگیتی یکی از اشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که کعب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
 ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان عارفی که بعالم کون متعلق باشد
 که زیاده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بسگی و بعض
 تمام راه یافت چون از کعبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوت این خطره
 است و نیست هر چه میخدمت حضرت ایشان آید دم دو ستاره بود در گردن افکنده

خود در پاهی مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه هر مراد داشته فرمودند آری
 میرکرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارو شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فناء و بخت او دیگر کمالات از معرفت نوات
 وصفات میخواستند باشد باین فقره چند روز بگذرانند را او گفت من
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا اذن ولت بجلی خلاصه بحث میدنیدیش
 از تحریف آن خوارق معارفی چندان درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات حسن بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باب تم نموده
 بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای برتر
 و تقویه دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتها خود و امثالها نیست
 با وجود این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادام بوده اند بعضی از ایشان فرمودند
 عقوبه الانبیاء بحسب الوجی و عقوبه الاولیا و اظهار الکرامات و عقوبه المؤمنین بالتقصیر
 فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون من ضعف پیدا میکنم و رواج
 آن فروری نشیند چنانکه حادث کثیره مخبر این معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و ترویج دین بود نیز تقییل پذیرد یعنی اولیا و نامور با ظهار آن مگر در بلاسیما چون هزار
 ساله انتقال حضرت سیدالابراصلی الله علیه و سلم بگذرد که مضمی آن مگر در تغییر امور دین و
 ملت خدیشی تمام است اولیا و عسرت نیز چون اولیا و عزالت از اظهار خوارق غلبا مریخ
 نزدیک ظهور خوارق از مقتضیات اسم السامدی است که بارشاد و هدایت متعلق است آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المصل است که به بدعت و ضلالت و البسته است کما جازنی است

ان بن یدی الساعه فیها قطع الليل المظلم یصبح اصل فیما منو و یسی کل وادی می موصل یصبح کاذا و
 و ایضا بن و نیز فرمودند که راستی که از باب ارشاد در خبری است است که مریدان شریک
 از خلقی بخفتی برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سواد و تند هر روز از مرشد خود کرامات
 مطالعه مینمایند و در خود آثار تصرفات پیری بینند و اولیای الله را هیچ لازم نیست بر آب
 نودن و دیگر این اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت با شتار الیق است اولیا
 تحت قبای لایع فرم غیر می برین مدعا گواه صادق سنت و تحریر نمود و اندک خوارق آن
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل شانہ تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق قلیل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عنہم عشره عشران نیامده تا آنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنامی صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایت جماعه انرا که استعداد و تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنہ بواسطه آن قوت اصلاح محتاج بلغم گشت
 و لهذا سبق سابقان این است آمد از جمیل العین بواسطه قصور عین استعداد با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد
 و نیز میفرمودند و هم بزرگاشنه اند که شیخ الشیوخ قدس سره در خوارق بعد از کرامات
 و خوارق مستلخ فرموده کل بنده مواهب اولیا و سجد و در یکا شرف بها قوم و عیالی و قد
 یلکون فوق بلور لادن لایکون لشی من هذا لان ربه کما القویه للیقین و من شیخ بصیر
 الیقین الماحض الی شی من هذا و کل بنده الکرامات و من ما ذکرناه من بجز هر ذکر
 فی القلب و وجود ذرات خوارق عادات برود و نیست اول علوم و معارف

آنمی است جل سلطان که بذات و صفات و افعال اجبی صلح و علا تعلق دارد و برای نظر
 عقل است و خلاف متعارف معتاد است که بنده بای خاص خود را بآن متعارف
 است نوع ثانی کشف صور مخلوق است و اخبار از مقامات که بعالم تعلق دارد و نوع اول
 مخصوص بابل حق و در باب معرفت است نوع ثانی شامل محق و ساطع است بر اهل
 استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار دارد
 که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ادران شکر است نداده و نوع ثانی نزد عوام
 ضالوق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم نمی آید اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک
 که از نادانی او را بر سرش نمایند و بهر طرب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و منتظر
 او گردند بلکه این مجربان نوع اول را از خوارق میدانند و از کرامات نمی شمردند خوارق نزد
 ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این مجربان مخصوص کشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زهی بخیر و ان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 که اتم شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که به جهل مبدل
 گردد تا بسیاری از مخلوقات و احوال ایشان صیقل یابد معرفت واجب است تعالی و تقدس
 که شرافت و کرامت نیز او است و باعزاز و احترام شایان سپری نهفتی رخ دیو در شرف
 و ناز با بسوخت عقل چهره که این چه بچه مجرب است و قریب و ما و کز ناما قال شیخ الاسلام

المرء و الامام الاجبارى النصارى فى كتابه منازل السائرين و شارحیه جمله علیه السلام
 سید و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء جرم اند و در طول عمر زیاده این شش خوارق
 نقل کرده اند چند تقدس سره که بیدارین طائفة است معلوم نیست که از وی ده خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلمه ذو علی بنیاد و علیه الصلوة و السلام
 چنین خبر داده است چیست قال عزوجل لقد اتينا موسى تسح ايات نبیات و از مشایخ نبوت
 از بجا معلوم شد که مثال این خوارق بظهور می آید بلکه اولیای الله در آنچه مقدم و چه متاخر

در هر ساعت طهور خوارق است معنی آزاداند یا نداند مصراع خوب شنیده مجرم ار کسی است
اکثر خوارق شایع را میدان خاص و جلسیان مجلس اختصاص بخیند و برورایام برتقریرینند
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگردد و ایضا نخر برنوده اند که معنی تخلقه با خلاق الله
که در ولایت ما خودست آنست که حاصل شود او لیا را الله در اصغاتی که مناسب
باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب در اسم بود و مشارکت و عموم
صفات در خواص معانی که آن مجال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات است
قدس سره میفرماید در بیان معنی تخلقه با خلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک
متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
او در او با نفوذ باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گرامی قبول کند و اسرار غیبی را
گوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است و معنی بصیرت
چون رونده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست همه عیوب خود بیند
کمال حال دیگران یعنی همه کس را با از خود بیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زود
کننده بود چون رونده را او با حیات است و که قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر تمییز است و معنی تمییز میبازنده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
ومی بیند آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
رنگ و دیگر فیضیه اندنا چار در تیره ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی ایجاب
جسدی در کاسیت اشیا بی غیبی می باید که اکثر بر و نکشف شود و اشغال بینا تمام تر کن الطنون
الفا سده ان بعضی الظن نام اما ان مکتوب اینست که فیما بین اجسام الدین احمد علیه السلام نوشته
اند الحمد لله رب العالمین الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین بحاجات

مخبر

میرسد که چون در میان اجبار بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری تحقیق مغرب شده اگر احوالاً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنمایند بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی بنویسد امید است که هلال نکشد محمد و مان چون بمسئولیت در میان است و نظر عوام بزطور خوارق ازین مقوله سخنی چند نذکور یسازد استماع خواهند فرمود و ولایت عبارة از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد و ولایت او تمام و کامل باشد بلکه بس است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت او کامل بود نذا کثرت ظهور خوارق بر او چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلّت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرو روی آید و وجود اشیا را موطوب با اسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول کرده یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او تفعّل گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی به مقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می نماید و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میسازد و حدیث قدس انا عن ظن عبیدی بی شائبه معنی است تا مدت ما بخاطر می خلید که وجهیست که اولیا محل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلا قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الام حضرت حق سبحانه شتر این معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع شده است و در جانب نزول در مقام روح فرو آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایتی است که در بصری و حبیب عمی است قدس سره منقولاً

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین نداشتید خواجہ حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذست و خواجہ در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی تو توسط اسباب با او
 زندگی میگرداند اما فضل حسن است رضی اللہ عنہ که صاحب علم است و عبد القیوم
 بعالم یقین جمع ساخته و اشیارا چنانکه هست و البته چه نفس الامر قدرت را در پس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی لقاب
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله کجیل و ارشاد برعکس معامله ظهور و خوار
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کالمتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و متمرشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر چند از هم
 بالاتر رفت از همم پایان تر فرو تر آمد لہذا حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ والسلام و نتیجتاً از هم بالاتر رفت و در وقت نزول از همم پایان تر
 فرود آمد از اینجا است دعوت او اتم گشت و بگام انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بواسطه کلازمت سلطان
 این راه انقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتہیان غیر مجموع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند و بتدیان از منتہیان غیر مجموع از اینجا است که
 کشخ الاسلام هر وی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودند یقین
 بسوق قصاب فرستاد می نه بخرقا می روی شما سودمند تر بود از خرقا یعنی خرقانی منتہی بود

مرید از وی بهره کمتر بافتی یعنی غیر مرجوح نه منتهی مطلقاً که عدم افاده تام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و بهبوط آمد
 نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول انفس و قیام
 مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسبب است که مردم از وی خوارق تعالی گشتند
 و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جان است
 که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکانه
 متعده ظاهر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیبه و غریبه از ان صورتها
 آرند که صاحب ان صور را از آنها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته
 اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که غزیری میگفت عجاایب کارها
 است مردم از اطراف و جوانب نمی آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در
 موسم حج حاضر بوده آید با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
 بودیم و انهارا ریشیانی بینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم در
 رانده ام چه تهمت است که بر من میکند و الله سبحانه اعلم بمقائق الامور کلها
 زیاده برین اطناست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساحت زودتر
 بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجار و عده نموده درین فصل سی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر بینمایند کور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که متضمن احوال و وفات است نیز خواهد
 و برنی دیگر در احوال یا از ان ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و مراقبه فرستند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب نظهور رسید چون این مویزها
پیش آن نهادند مری و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه و تعالی شفای اکل نمود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه و تعالی
ایشان را اجابت فرمود و صحبت اکل آنها را در اکل آنها و دعوت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحبت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
بیز طریق بود و معامله بیاس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا لک دو هفته
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منهدم اسیدی صاحب دلی رحمه الله نام که اندر میدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواججه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور شریف برده بودند گاه گاه بلا زمت ایشان میرسیده حسن
عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن من بادوسه درویشی دیگر بصحرائی میرفتم بتجانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو بهین اصنام و عیده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الهی یا بدتکلمه بین
بصحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرائی حامی این بتجانه می نماید
باید هر مقدار که توانیم ازین بتجانه ویران کنیم بی شکستم و کم در بدم بعضی دیوارها
بستیم درین میان یکی از مزارعان بود از دور در آن صحرائی بتخریب مارا دیده
دو دیده باهل قریه که عابدان بتجانه بودند خبر کرده ناگاه چشمم که قریب بهزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حصه بر زمین بختم تمام متوجه شدند مارا و بیاران را حیرت و د

فرود گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخر ربانی ده درین تضرع و نیاز
 آواز سبگوشم بر رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده است تو بودی من آواز
 را می شناسم که میگفتن خاطر جمع دار که اینک بر اس حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من بیمار ان خود گفتم که عجب معالده ایست که در گوش
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب بمانزد یک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوار سه چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سرعت تمام
 اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم و پیک
 کشیدند بجماعه رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برهنه راستم نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که تقریب بیکی از قزاقی آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانانی از قریه این کفار لبرعت رفته بآن دید که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره العزیز منهما
 سید جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بودی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 از وحشت تنهایی و بیبیت آن دهنده سخت بر اسان و لرزان شدم
 و از آن همیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بجمایت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بردهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
 چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از ان شیر در آن
 نشان یافتم منهادت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با یحیی کی از
 دوستان زیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان عجیب
 شرح از ان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با
 در نظرم آمد که شیر غزائی ششم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بد پشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روع انسان از روی آن شیر پویا
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و آن
 نمودم منهادت بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه برو
 غلبه کرد از عجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلس یکی از باران مخصوص او صریحاً از هم کاسکی او تنزه نمودند
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسده سینه آورد و در یوزه
 توجه و عنایت نوده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن آن
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضائی سولانا را نیز وینند که از ان بسیار
 مانده بود و ارشاده آن اگر چه مخلصان با خلاص عقیدت در جرد دیگر گرفتند اما از آن که آن
 بحضرت ایشان منتقل گشت همه آرام و نمکین شدند چون جرع و فرغ فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز ملتی و متصرع شدند که از ایشان
مرفع گرد و بنایت آنجا نه مرفع گشت مرده آن بفرزندان و بیاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که شری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از ارباب آوردند و این
خارق بود الا آن حضرت ایشان بس شکر ع قدس اندر سه منظره به منهایم
از عدول اصحاب ایشان بشنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و در
آن خود متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرم کرد و از حرارت هوا گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در میان
سیرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب حرارت عرض نداشتند و درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرمای ایشان بود خطاب نموده فرمودند بهمانا حرارت آفتاب ترا کم شمار یار از را
آز امید بد مولانا معروف و ضداشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
بعرض مخلصان است حضرت ایشان قسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و مجازی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجوب تلخ نماید
مقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منمها بزبانی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی را تم روزی بدیده گریان آمده باین تقریر
عجیب بیان نمود که خارق بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت ملایحاریان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی ساطعه کتوبات
حضرت شیخ زکوار تومی نمودم آنچه دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابو بکر و عمر رضی الله عندهم
بیداست و همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودن ازین نشان آن شتم و شتم

این چنانچه نقل شده است که این مرد اینجا بر او نموده است این نعمت و مکتوبات از زمین انداخته
 بر بالین سر بخواب ننهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 و هر دو دست مبارک گشته فرمودند که ای طفل نادان تو هم نبوده باشی ما اعتراض میکنی و قویار از زمین
 انگلی اگر از زمین سخن که از او شنیده شد بر ما و میبینی بیات تا ترا پیش کسی برم که خوش آن مدح
 او دانسته بر زبان او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دشمن داشته اما
 غلبه بر داشته و چنان که ایشان در ایشان که ایشان بر باغی بودند که آنرا آن باغ مرابار داشته خود
 شمار شده بچاشنی یوانی که در آن باغ می نمود رفتند آنجا دیدم که عزیز بی عظیم نورانی
 نشسته بود بواسطه تمام آن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیزه بشاشت و قسم
 تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدوزانوی ادب پیش آن
 بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان دان عزیز جانب سن از دوزنگاه
 و اشارت های یکدیگر دیدند و گفتند که جان من حرفی میگردد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مر از یک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که زنه را با سخا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنای
 که ما داریم و بر در آن ماکه بچنیات خیر صورت مناخعی در میان آمده بود و نام شریفین
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیزه نهام سر نیچی را دی گوید با وجود این صحت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
 و اشارت کردند بفرسبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر قفای من دند ببار خوردن سبلی خود
 عدوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقار
 و عدوت از تو ناخوشنودی شده اند و برقع آن را ضعیفترین باش چون نظر کردم این دم دل خود

وعدوت

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه کنون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بگلی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقاد منکی صد شده است منمما یکی از باب سپاه و اصحاب
که از فریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و لتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل نیاد از آن روند و روشی از
مخلصان حضرت ایشان آمدم حاضر بود و گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسکما
رفته باشند اینست غیر می ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتن در همان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام رسیده
بوی در او بختن چنانکه بر کتک کاری در او بزند و جریه اعتراض دوشینه را نذکور ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفا
بیشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند از آن پس بر گزید بیج کار ایشان اگر چه
بظاہر خاطر نشین او نگردد و اعتراض ننمود منمما جناب حاجی عبدالحق که متورع و محال
ست و از از باب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را نذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملاست ایشان در آمدن باین
عالم گفتم که حقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال اند است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام منصحت را بر کشاییم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از انشان حال آن مرد واریم و مشاجرت را بمان ختم نماییم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه را کردیم و صحبت را
بچنان عالم بردست گرفته توجه و منضوح تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال ایم
تجارة والبیع عن ذکر اندر آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نام شد و من

شکر نعمت ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقیاب اصحاب حضرت
 ایشان بل مخدوم زاد های عالیشان نیز حکایت کردند که فطرنیل تاجری دیهستانی
 یکی از خویشان حضرت ایشان بسر قه رفت صاحب مال برنای را از اقربای آن حضرت
 بدزدی شتم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود عیس سرهنگ چون آتش بزد
 حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میدانستند که محل دیدن آن رفتن
 ایشان ندارد به کار با هر گوسپل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نژاد رفتند آن بی ادب
 سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان بر کینیت تمام جواب میدادند درین اثنا
 مولانا ظاهر بخشی رسید و بان عیس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
 که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولار از ان گفتگو بازداشتند آن عیس را وواع
 نمود روزی چند برین بی ادبی او زرقه بود که بیان آن عیس و کردی آن
 دیار متاع عت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عیس با قریب بستن از
 از فرزندان و خویشان بیالاهانه برآمده آن بالاخانه خانه بود پر از لفظ که لفظ انداز
 برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در ان لفظ از جامی آتش افتاد آن
 عیس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بدم فرستاد که از میت آهنگ
 اثری ندیدند نه اب تنها نه خوراداشت بدنه بلکه آتش در همه آفاق
 زده پنهان یک از امر از ادبار سلطان وقت بغضب تمام از لاهو طلبید
 که از توصیحات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان حاضران
 را حقیقه آن بود که محیر در رسیدن او را بر پائی فیصل افگند روی نیز
 این معنی را در یافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
 که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
 که انشا الله سجان خاطر جمع باشد که هیچ کردی نمیرسد بل سلطان التفات مهربانیا خواهد

بسم الله

وی از غایت اضطراب معصود داشت که در آنچه در حق این کمتزین مخلصان بزبان
 مبارک فت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیبه را بمن بسیار ندکه مرا اطمینان تمام
 حاصل گرد و چون مبالغه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خون غضب سلطان که نوزده غضب الهی است بفقرا رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکه ربانیدند بعد از مرخص فرمودن او و چندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده برندان فرستاد چون این خبر بسم حضرت ایشان رسید
 بسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقره چون خلق صبح در آمده که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با او در میان
 آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصت فرمود و منتهای یکی از سلاطین را با
 راه او شاه وقت در زندان کرد و راهی ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو
 دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره کشید
 آوردند آن مجوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که اشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزه توجه خاص انخاص برای با
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و اسحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان اثنب متوجه شده فروداش فرمودند که با و فرود رسان که از قتل خلاص شد
 و از حبس نیز عتق ربانی خواهی یافت این فرود را با و رسانید ما وی را از غلبه اضطراب
 که داشت اطمینان تمام رسانید و یکی از مجازیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از کافر بقتلند آید
 ماهی او را از گرداب هلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بخصت
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان برده شنود و دریا ممنون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیزمی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت نکند نظر نمایند خاطر هاراجع نمی شود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد و وقت فرموده فردای آن روز خلاص یافت منهد او و تمندی را از پیرزاد های این سلسله شریفه که از سوی ماوراز اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج غارض شد و بروزها کشید و بسا اطمینان دایمی نمودند اما فائده نطهور رسید آن عزیز ازین سخت ستاومی و متالم و حیران بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اقام بود نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس از آن می شویم و ارواح پدران غشوند می شوند که نوعی بعرض می دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اندر سانی که در وقت خوش متوجه رفیع این بلیه بند به آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای بهمان خلوقی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشا الله تعالی نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض باید ادا کرد ندینی واسطه بنده را طلبیده هر گوشی نموده فرمودند که بعد از سحر متوجه رفیع بلیه آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم بنیابت اندک سجانه آن بلیه مرتفع گشت ز دورفته دعای ما را باین نوید برسان بنده حسب الامر منزلت بجزدی که مرادید از جای جسته در غوش کشید و آب در چشم آورد پیش از آنکه بنده لب کشاید گفت و انشم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بطن من بحاضران میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در عظیم مرتفع شد که گویا بهرگز نبود یقین کردم که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتجدد فرجاسته دعا و توجیهی در وضع آن نموده اند تا خانه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد رسید فقیر گفت که حقیقت تمامها همین است که در یافته آید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوف طرت و خلوص عقیدت

بجای

محتاج پیام و پیام نبوده آید بعد از مشاهده این خارق العادین عزیز با وجود علو جاه
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جمله مخلصان و نیازمندان
 گردید چنانچه بواسطه تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باره
 روزگاری نمود منتهی در ولایتی که وی و اهل بیه وی از مخلصان این آستانه بودند
 در ولایت بقره بی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
 داشتند آن در ولایت آمده بقدر سوس مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
 که اهل بیه من که از مخلصان حضرت است چندین سال است که بانواع امراض مختلفه
 گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادویه آنچه
 مردمان در میان آوردند سودمند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و توجیه خاص حضرت
 ایشان سر رشته رجاسته امید که توجیهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
 فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خوانند آن در ولایت فقیر گفتم که اهل بیه من مرا تا کی تمام نموده
 که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمایی که ایشان بگویند که او را ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 او را برداشتم خاطر جمع دارانگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
 مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه کلیف مالا لایطاق است از ما
 فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هر چه او کند سبانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
 که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان مالا لایطاق نمیداند بلکه بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرات نموده بعرض رسانید که
 آن بیچاره بس امیدوار است رجا که محروم ماند ساعتی خاموش گشته قسم نموده فرمود
 خوش آنچنان باش که او نخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشند آن در ولایت روی
 نیاز بر اقدام ایشان ننهادم مرضش شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهل بیه وی بود
 تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا رسیدم اهل بیه خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او ختم بسته
 بوده اند بنده بعرض ایشان رسانیدم بنوده کلمه تمجید بزرگان آوردند منهادر بیان
 حضرت محترم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیدہ لعرض حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بنیم حصین ام فرمودند وی
 ختم نموده آمد مرود داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند کہ در
 انشای قرأت فاتحه کرد اگر تو قلعه دیدم برپاشدہ اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست نظر
 میشود غالباً و قرأت آن نسخه تفصیح رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین بنظر قریب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ ایست آن حصین اول امی بنیم
 کہ از تو منتقل شد پنداشتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجه برادر زاده تو شد و او را احاطہ دست نمود
 و در مرض صحب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادر زاده صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہما مولانا محمد امین نام عزیز کے کہ از میدان
 خواجہ دیوانہ سورتے رحمہ الله بود بیمار سے صعب ویرا پیش آمدہ بود و مدتہا
 مانده نہ از دعای فقر او نہ از تدوی اطبا تحفیظ یافتہ چون آوازہ بزرگے
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید بہ نیاز مندی تمام عریضہ مرسل داشت
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت پیر کے نمود حضرت ایشان برورم
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیرا ہن متبرک فرستاد ہو محمد و ماتا چند بر خود
 چون مادر مہربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصہ و غم باید بچید خود را و ہمہ را
 مردہ باید انکاشت و جمادے چندے حس و حرکت باید پنداشت انک صحت
 و اتمہ میتون نص قاطع ست فکر ازالہ مرض قلبی درین فرستایم بزرگوار ایام
 منام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاورب جلیل از اعظم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وسع چه توقع خیرست روحی که مائل کبوترست
 نفس آثاره از و بهترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح میجویند و ما
 کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلیبیم پیتها بهیسات چه توان
 کرد و ما ظلمت شد و لکن کانونا نفسهم نطلبون دیگر از عرضت ظاهر اندر شیشه کند انشا الله
 تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر ایجاب ازین بگذر جمع است جاسه
 فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد بپوشند و تر صد تاج و ثمرات آن باشند
 که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مرد و

است چه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیهم و علی آله
 من الصلوات اکملها وی آن پیر این را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رسید و آمده از مریدان گشت مشرفا صلیه از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حد و دست باین فقیه گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خوش
 بود که محبت با تمام داتم و اورا بیماری صعب روی داد و هست ادویه و ادویه با طب و فقر
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و بجایست رسیدم و التماس تو جیم
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجه فاص شدند بعد از کعبه بر آمده مرا یاد کردند که فلان
 طالب العلم که برای مریش خود فاتحه شفا طلبیده بود و بجایست حاضر شد م فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بسکن خود که از سر بن چند فرسخ بود و از شتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخرا ایشان بان عبارت صحیح است بفتوت و اگر چنین
 خواهد بود پس فاطمی عظیمست من آمده مرید خواهم شد چون بجای رسیدم از درون
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که شے فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معایم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مریدم منما
 از غریزی صاحب فطری ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

که گفت جهت امر ضرور از لایحه و توجیه بر بان پور بودم چون تقدیم بوس حضرت
ایشان سر من رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بولون نشد و گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شوائش الله خیر است حسب الامر و راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود و در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو خیر است و عجب که
این صورت گرفت بعد ازین خطر در عین خطر آب و تپ و تاب حضرت ایشان و نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد پیچ
اثر از ضعف در خود ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا و وقتی تناول بمجموعی از میوهها
چاره مراد الالبت نمود و بجز خوردن بازان ضعف بیش از پیش عود نمود و در پیله
افتاد و بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان کشاده دور و دور برین
نمذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از دور آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میسر بداید که مثل تو مهربانی کار دانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نباتات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضر است من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان بجای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشتم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سرکه خوردن مضر است من گفتم تا معقول گویند آن طبیب
الهی براس من فرستاده و ناچار شربت ساختن بجز نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یا فتم روز دیگر بقیه نبات را با شربت کرده نوشتم دیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند من هم این حقیر را قم عفی الله عنه روزی در اثنا تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و تہجد بنا فلانک عیسی ان میحک ربک مقام محمد و
 رسید بخاطرش خطور کرد که مکر او اسک نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمد
 که مقام شفاعت است دخل نیست از حضرت ایشان باید رسید این نسبت بکرامت
 آدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرادیند بالفور فرمودند که تہجد را لازم داری
 معروض داشتیم که اکثر او میباید فرمودند هر که میخواهد از مقام محمد و مقام شفاعت
 است بهره تمام گیرد و نماز تہجد را ملزم باشد و آن آیت مذکورہ را لا اذۃ لہم و لا
 یبئہم سرور قدم جمالیون نہادہ معروض داشت کہ بنیت استفسار زمین
 سر بل از دست رسیده بود و امحکم شد کہ بکرامت ایشان بی آنکہ عرض نمایم
 بظہور آمدن مہما ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ بیگوید کہ در آن ایام کہ حضرت ایشان
 این کترین را بطریق رابطہ مشغول ساخته بودند و بندہ را راہ عشقباریہا
 حضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی بنظم آورده بسبح شریف رسانیدم
 و آن رباعی این بود ہای آنکہ ملائک کس اقتوانند پند دل سوختگان
 عشق اسپن توانند کان نمک از لعل تو آوارہ بگوہ چہ عالم ہمہ در شوق کز
 توانند ایشان بجز استماع مصرع اول فرمودند کہ مدح کس چنان نباید
 کرد کہ قبح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اندو جمہور را بل سنت
 برانند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاد من دو نم باشند فضل انیس
 قد گفتن ناالیم است بندہ را بر لے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
 شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گزشت اما معروض داشتن آنرا سخوی
 معارضہ دانستہ شמוש بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رسد
 قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چاکر ملک باشد سیاهش شد
 ورق چکمی کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہن بود

یا از بس مبالغہ بغرض مجال فرموده باشد یاد در سکر حال از مولانا سرزده بود
 منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باط
 فرود آمدہ بودند بنا گاہ بیاران فرمودند کہ مری کر دید کہ درین سراسر امر و زبلیہ رو
 خواهد داد و در عامہ اہل سراسر ایت خواهد نمود و یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعای ماثورہ لبسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را کہ از نمانند کہ ہر کہ این دعا را
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ فی و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت زرفتہ بود کہ در بعضی خانہاے آن رباط آتش در افتاد و بشرتی ہر صہ
 تا مہر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعہ ہم بجزقت و طہ بمرقہ رفت مولانا عبدالمومن را ہوری کہ فاضلے
 بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصدی محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بہولانا فرمودند کہ مگر شمارا بچواندن
 دعای ماثورہ مذکورہ خبر نکر گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب نمودند و ہر یاکے کہ آن دعا خواندہ ہو و فی و اشیاء فی بسلاست
 ربانی یافت منہا فقیرے کہ در حد و دکن سکونت داشت و بہ شرف قدسوں
 حضرت ایشان نرسیدہ ہو و اما غائبانہ از آرزو متان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عرفیہ مشتمل امت را ایام محرومی فراق بجا و ان
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عرفینہ او با و نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما دران نوسلے بسیار بنظر درآمد و انبساط
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد والبرکۃ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 يتضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان بمشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانده تو از شهما دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندرک فرزند
 مامصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بطهور میوست جمع کثیر که زیاده
 از هزار باشد متوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتن و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند و او را اسیر آن نظر
 دور بین او پند منهایم و صوب دکن فانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و او
 مجبان صالحی و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقاد می نمود و پشت بناگاه از
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 بدگمان شد تا بنام آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمه التذکره آشنا می آن خان محبت الفقر بودند قضیه او را بحضرت ایشان
 عرض داشت نموده التماس کردند که بتوجه فاض ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضه سیدی بسیدی
 نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود و خاطر
 شریف از معامله او جمع دارند چون این رقمه شمیمه بحضرت سیدی رسید بهمان
 را بخصوصه بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
 صعب بینماید کشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
 و حاسدان از رو دیوار فتوهایا جریمه من نوشته اند که بتوجه بزرگان
 علوشان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز زرقه بود که
 خاطر سلطان بجال می بشفقت تمام متصرف شد و باز آن ایالت و صوبه دکن
 را باو سلم دشت و پیش از پیش بوی الطاف و اعطاف بطهور آورد و منهایم
 سجاده نشین از روزه طلب و نیاز از راه دور بحجت تمام باستان آن قدوه

انام رسید چون لازم نمود با آنکه شیوہ نازنین ایشان بآیندگان خصوصاً
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و نیرت چندانی بنظور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند کہ این مرد
 مشاہیر مشائخ نیست و با خلاص تمام از راه دور باین غلبہ علیہ رسیدہ حضرت
 ایشان در حق او پیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آسے چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم یہ باید کردیاران در تعجب رفتند مدتی
 بسرب و تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بنظور پیوسته اتقوا فرستہ
 المؤمن فانه ینظر بنور اللہ منہما فقیرے گفت کہ بہروزہ بخدمت حضرت ایشان
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با آنحضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلے اللہ علیہ
 وسلم کہ بیک صحبت از کمال اولیا کہ غیر اصحاب باشند فضل شدند سرش
 چہ باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
 شرف و فریت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ صل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف شستم در صحبت اول حالتی بر من روی مے داد کہ بہ بین
 او شرح تکبیر آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفتہ فہمیدہ باشی یا ز سر در قدم
 ایشان نہادم برخاک پایے آن سرو بوستان اقتباس انوار و ارشاد از جوئی
 دیدہ دل روان پر کشاوم متہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر بھی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل
 از ہمتاج نمودی لایسا چون آن سید بجزاب رفتی و چون آن آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت خصمت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود و از حضرت نیز
 مترقب آن یعنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازتهای بیجا صل که دیده وی را پنداری بر سر و دیده و سدره ترقی او
 گردیده معاجبه او سلب این حالت است از دل او دور و نزدیک گرفته بود که آن فکر چنان
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تحلف خود بران میداشت فائده نمیدید
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مرصع زبان حال
 میسر اینید ع هر چه اندر خانه بود آن طره طر آرد بر و چون روی چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذاختند و بنای پندارش را از پنج برانداختند بفقده تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نو افکند و فرمودند که معامله باطن مبطلن باید نقش بندید
 عجب قافله سالارانند چه که برند از روپنهان بحرم قافله را پند منهای شیخ محمد مسعود
 که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشفون حضرت
 خواجه فالیشان قدس الله سرها جمته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقن با
 رفته بود در ان ایام سحری حضرت ایشان سجادی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معامله اینست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیده شکافه
 جستجو نمودم ویر اینج جاد روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بخند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند منما و ایا میکه حضرت
 ایشان در اجمیه تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ابی
 بغاوت شریفه متوجه ثنات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بتنا
 تنگ بود نماز او نمودند از بعضی ایشان در ایشان آزار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم الکریم التي باران شهبان فرضی میداد
 که بدون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بزرگی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهم دید انشاء الله سبحانه و تعالی
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد
 بعد از او این ختمات از شب بست و هشتم باران بخین گرفت کان هذامن کرمه اشرفیه
 منهنما همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و بیک جانب
 میل تمام نموده بودی که اکثر آئینگان مسجد و جمعی که در جوشی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند مترب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
 طیبیت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند بزرگناهد ع منزل من منزل نیست تعلیم است
 آنچه نشان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود و حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار بیکبار بنفتاد و منهنما در ایامیکه بلاهور
 تشریف داشتند آن حضرت را ادا نموده بنزد یک یکی از دیوارهای آن منزل
 استاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نرسد و حال آنکه
 بختی از باران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبیت و از فقیر گفت که
 خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و آن امشب
 نسبت میدهند و حاصل از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
 والان خوابیده بود و رفته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود پایی او کلوخی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیزک را از آنجا بر آوردند صلا سینه باوزر سیده بود منهنما یکجای از حکام

آن حد و درخواست که بر سر سرکشان رود و بتیصال آنها نماید به یک از مشایخ
آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیزوسه را بشارت بفتح داد و تعجب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شد و پیش
از آنکه بی باعدالمحقق شود این عزیز عریفنه بخدمت حضرت ایشان از روی
اعتیاد نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتن که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دو بر رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید این فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بهر میت یافت و بر پریشانی تمام فرستاد
نمود و نشان و نقاره بغارت داده آمد منتهی فرزند ثالث سلطان وقت را که
سائر خوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاع در میان آمد از کین
پدر با لشکر عظیم و از کینوسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقابل کشید
و یکی از خوانین عمده که طلحه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر سپس طرح گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و شفق فقرا و اهل
بود و حامی دولت میضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با آنحضرت نوشت که
در و ایشان و بزرگان دیار دینی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معمر که معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
در نظر می در آید همچنان روسه داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید ناگاه حق سبحانه از سائر خوان ایشانرا آید و نامشباب پدر کرد و اندر وجه نایب به
از موسسه و چه خلف به از سلف و با و شاهمی جمیع مملکت هندوستان را بان قدوه

سلطانین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین باو شاه
 انتظام و بیکریافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت و بیکریافت ازین
 راه این حقیر را تا بیست سال جلوس این بادشاه بر او رنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرف
 از دل بر زبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت قرینت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد و بحق اهل الشاه
 فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس ایچنان در
 سال هزار و یکست و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم که آفتاب
 عمر گرامی ایشان در برج چناه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روز می تخالص اصحاب
 خود فرمودند که چنان دانموند و ملهم گردانیدند که قصاص مبرم در عمر زندگانی ما
 بشخصیت و سه سالگی است و ازین معنی شاد می بودند که از غایه اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله و آله اجمعین در سن عمر مطابقت نیز بطور میرسد یکند لک
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و در
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زاد هاست گرامی سلمه الله که آنوقت در سرزند بودند نوشته
 فرستادند که ایام القراصن عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور و دیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عقبه علیا
 بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند در طلب داشته فرمودند که
 مرا اکنون بی هیچ گونه نظر سے فیهیچ وجه بستگی باین جهان نماده می باید بان
 جهان شد و آثار رفتن هائیر مشهود میگردد و چون مخدوم زاد هاست سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرکار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
 این عاشق شیارالی را از استماع این خبر میبناستند و بهین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهار می رفتند بود بنده را طلب
 نمودند و اند فلان چرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوه و ضعیق صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندانی را طلب نموده فرموده
 اند که چند گاه و دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و متبجح گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم فریاد
 نهادند مع ذلک رخنه جو بنبار دیده بنده را کشادند اما ازین هر دو چند گاه که بر
 زبان مبارک رفته بود و حضرات مخدوم زاد پهای کبار و بهم این عاشق و لنگار
 امیدوار سالهامی بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت
 روضه شریفه خواجہ معین الدین حبشی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صدر
 آن صدر الا اولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجہ اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
 اسرار در میان آمدگی از آن مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکری نکتند و برضای او تعالی و اگذازید درین میان قدامان آن از قایض الالوا
 آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجہ را
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردد و آن قدیمه را به یکی از کبار مشایخ
 میفرستاد و اندی با پادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق
 می نهاده آن روز آن قبر پوش فرود بر آورده نزد ایشان آورده معروف شدند
 که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بآب تمام قبول نمودند و از آنجا دم سپرده

آه سر و از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزد کتیر کجفرت
 خواجه نبود و لا جرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین مانگانه میداشته باش و هم در آن
 ایام شبی وقت تجدید این بنده نزدیک حجره خاص آمده قریب باستان سر
 بز انومی فکرت کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز حنین گریه آلود و گوش بهوش رسیده
 گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارت تمام بیستی
 را میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست سه باد و روز
 زندگی جانی نشد سیر از نعمت پیوده چه خوش بودی که عمر جاوداتی شستی به چون
 ازین سفر سعادت اثر لبس منم معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بقوله
 العو و الحمد کثو و نذر و یک بمنازل شریفه خویش دوز تر از فرزندان زاویه اختیار
 اختیار نموده اند و اگر دیدن چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون کنی آمدند و در آن
 خلوت مینایج الانوار و الالاسرا غیر از مخدوم زاهدان کبار و این بمقدار و دوسه
 تن از درویشان خدمتگار دیگر بر آرسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
 اختیار آن خلوت نفس سر و از دل حقیقت برور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
 را که چون بوعلی و قاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان آمدند
 الحق در او اخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحا
 ایشان بطفلان نود آمد این دبیرستان ملحق شده بودند در آن ایام بعضی
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفا و یحیی کلمه درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصریح میکردند که او اخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
 را بسبب بروج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
 که اطفال را گرفته بخت اقدام همایون برسد ناچار خصمت فرمودند بعد اندو
 و حسرت در وقت خصمت معروض داشتیم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

طحاحق پرستان مشرف گروم آنحضرت آبی کشیده فرمودند و عاکنم که در آخرت
 باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در برود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقادیر متوانست نمود و ناچار بایدید اشک
 فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعار است این دور با عیبه که اشعار
 باین مدعا بنماید مسکین کسی حلقه هر در میزد و به هر سو طبل سماع شکر میزد چون
 یافت دکان قن بادش بر بود به میرفت و زیاس دست بر سر میزد و پند حرف
 نشنفته از دبستان رفیقیم به صحیح نشنفته از گلستان رفیقیم به آن که چو آه سرد و اصحا
 نماریه ناخوره شراب از دل مستان رفیقیم به او اخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
 که بنده مرخص گشت ازان ایام نازمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
 ماه باشد شیخ بدرالدین سرمندی از مقبولان حضرت ایشان بتاسید و تقریر حضرت
 مخدوم زادها سے عالی شان سلیم الله سولخ این شهر سبعة راقم نموده از اینجا
 قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیبه ازان ساکت است منتصف شعبان سنه مذکوره
 که کریمه امانزلناه فی ایلمه مبارکه انا کننا منذرین صفت آن شب تبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
 بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند شریفین قدم ازانی فرمودند
 آنشب بناگاه بزبان شریفین عصمت پناه یعنی والده مخدوم زادها سلم الله روحه که
 امشب که شب تقدیر آجال و امان است خدا دلند که نام که از ورق هستی محو کرده
 باشند و ناکر آنست و اسشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
 شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردید گوئید چه باشد حال آنکس
 که معانیه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساخت این راز

زبوش بر اندازد فرموده الهی ذل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
 خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار از واد انقطاع جزرات نموده
 پرسیدند که وجه این مبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
 چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
 چون اینچنین باشد و بگلی خوبه نهالی و انزو او بگلی انسان استغفار و استغفار و روی
 است و تمامی اوقات و انقاس و در وقت مستغرق عبادات ظاهر بود و باطنیه
 داشتن لازمی و این معنی بی انقطاع بتبل تمام صورت پذیرند پس شمایان امن است
 بدارید و مرابا و سبحانه و آله را بدو ایضا درین ایام روزی که در ولیمه حرم سرا اضطرار
 نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم نمود
 حاضران معروض داشتند که مکر در قلوب خانه خاص خواهرند گذرانند فرمودند
 آنچه هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد
 شد در واد اسطوی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق بنفس بر ایشان استیلا
 نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابجن سید عبد القادر جیلانی
 راضی الله عنه در معالجه دیدم که در حق من عنایات بالانهایات نمودند و زبان مبارک
 خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه افلت شمس
 الاولین و شمسا چه ابداء علی افق العلی لا تغرب ذو آن قول ماکه قدمی بنده علی رقبه
 کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
 حضرت ایشان را از اسحاق که درین بیماری شوق لقا را وسعانه استیلا نموده بود و از
 کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره
 اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
 تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله یفقر اسلغما بنیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیاید اما چون نفی صحت و در حق آنحضرت
 از زبان شریف آن بزرگ نضی الله عنهارفته بود درین میان چند روزی
 صحت گونه روی نموده و پیش از خستگان را یکم مری شست و درین چند روز
 صحت شد ایام الام ضعف و مقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
 حرارت ضعف علاوقی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد
 درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر می رسید یکی از ارباب اغراض
 آن وفور شوق ایشان را ابوصال رفیق اعلى مشاهده کرده بود و یاس ایشانرا
 از زندگی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بیات گمان برده
 در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چلیست و این چه مصراع را از اشعار
 هندی بر زبان شریف رانند و سرشک مسرت از دیده بر افشاندند مع هندی
 آج تلاوا کنت سون کھی سبج جگ دینون وار پنهنی امر روز روز وصال دوست
 ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنیم تا آنکه در دو روز هم
 شهر محرم الحرام فرمودند که بحال مرا نمودند که در میان چیل و پنجاه روز ترا ازین جهان
 با جهان بی بدش و قبر مرابن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتن و دریش
 جگر تازگی و گیر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
 زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده است از آن
 پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
 سبحانه تعالی لخواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
 از روی خود ایشانین مشاهده است الله ایشانرا می برد چون ازین حروف و مخدوم
 زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
 که حسرت بر احوال خود میکنم از همیم دل پرورد و کانونان اندوه پرورد و بعضی رسانیدند

که قبلاً گایا نیمه بی شفقته و کم رفتی در حق مایان چسبیت فرمودند که حضرت حق عز
 و جل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاد و زیاد از ایام
 حیات اینجانی خواهد شد که اینجا علی بن بشری در بعضی اوقات ما چار نافع اعانته و توجه
 است و بعد الموت فریاد و تضرع است و از آن روز که حضرت ایشان آن معانته مذکوره در
 ایام مذکوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر و جمع
 اصحاب خسته بگرد فرمودند امر و از آن میعاد پهل روزیش و او دین مہت بہت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزہ صحت کہ
 در میان آمد بر کمالی کہ حصول آن در حق نوع بشر ممکن و تصور بود و حضرت حق سبحانہ
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیہ و علی آلہ و صحابہ من الصلوات اکملها و من التسلیمات
 افضلها امر اعطا فرمود مخدوم زادها را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند کہ درین کلام رمزی مضمون بود کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بعد
 از نزول کریمہ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
 الامام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وسلم غرضش کہ است
 تو بوی شب فراق آمدہ روز پنجشنبہ بست و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جامہا قسمت کردند چون بر بدن جامہ پنبہ دارند بود و سردی ہوا اثر کرد و تب بہت
 نمود و باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ از
 بیماری صحت یافتہ بفاصله قلیلہ مریض شستہ انتقال فرمودہ اند کما یستفاد
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سرہ پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 ندادند و پیش ازین ضعف بنحوا م فرمودہ بودند کہ مبلغ گذار از انگشت بہت منتقل
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خواندہ بنصف آنچه فرمودہ بودند دلالت
 نمودند بر زبان مبارک را اندند کہ واعظی در ول من گفت کہ فرصت آنقدر انگشت

سوفتخ نیست بار فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفل فرستادند
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کبلی تمام شده بود درین ضعف
افاضه علوم عالیه پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و درین روز از آنجا
که گرم بیان و قایلین حقائق بودند تکلم فراوان بطور رسید حضرت مخدوم زاده
خواججه محمد سعید سلمه الله و البقاء معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان از نیمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که لے فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دادم که یارک
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بنی جماعه ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاروند برای رعایت قوم و ادعیه و او را دناوره لازم
و ذکر مراقبه دائمی را بی بیخ فتوری بجا آوردند و بیخ دقیقه از دقائق شریعت طاعت
را فرود گذاشتند شب که نلث آخر شب بر خاسته وضو کردند و تہجد را ایستاد
گذاروند و فرمودند که این آخرین تہجد ما است و اسپندان شد که بعد از آن تہجد نیستند
که معالده با خیر رسید تہجد یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرود رفتی بود
میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرود رفتی بوازم
ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاللات عظیمه در میان است توجه دارم
تا کما هو مشغوف و مشهور و گردوند با تمام و اکمال رسانند و کبلی ازان خواص اسرار
بگوش فرزند ان کبار رسانیده اند و چون ازین فرودنگیها بافاقت می آمده اند و کما
در انگیزه و واع اثر بر ویلشان خسته بگرد میان می نهاده اند همیشه آن وصایا تحریر
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بندگان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

فانت متداشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصائح بطور مجمل آورده اند منها ماری الترمذی و ابو داؤد و عن عمر ایض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال و عطاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و عظمت و جللت
منها القلوب و ارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها موعظته موعود

فانوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله و اتبع و الطاعة و ان یامر علیکم عبدا و ان

من ایش مکم فیسری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنته خلفای من الراشدين المهتدين

عضو علیها بالخواجده ایام و محدثات الامور فان کل بدعتة ضلالة و درین نصایح
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوٰة و التحیة و قیقه از دقائق نصح بحکم الدین
بی نصیحتة فرمودند گشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید
و بران کار کنید و نیز فرمودند در تہمیت و تحفین من مراعات اتباع سنت نبوی
علی صدرها الصلوٰة و السلام نماید و قبل ازین بوالدہ ماجده اطفال فرمود
بودند که چون ارتحال من ازین و از مال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی و نیز کی از وصایای من بوده که فرموده اند قبر مرا در جا
گننام خوانند مقرر در پشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما عالیہ الرحمۃ باشاره حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقم من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اند و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
احال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والدین بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر در اید و قیر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند
را تم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینمایند

بقضای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موند
 این معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 که آنحضرت قدس سره از پنجهان انتقال نموده اند و من نالان دگر بیان هر سوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان کجی مرا گفت اینک
 مسیحت است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بن مسجد درآمد
 بجز خطی که از صورت قبر می طولا و عرضا ظاهر شود نبود و سیگفتی قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و مر آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبتهای فنایه و بقاییه این طایفه علیه بر دل آمده بود و چنانکه حضرت
 ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل القی علی الانسان عین من الدهر لم یکن شیئا
 مذکور عنوان آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بظهور رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به برهان پور رفت
 در او اسطاه صفری که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویست از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک آسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرمیده بیکبار از تند با سه بر زمین آمد غریب و
 افسوس گریه از مردم برخاست شور بر خاست مگردان محفل شکست
 پگریه ز جوش مگر آله دل شکست باین فقیر دلریش از واقعه آن در ویش
 هر اسان بو و با بعد از سه داند و زارین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بگم کریمه شجره
 صلهما ثابت و فرعمانی اسماء الایه اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابو وند باز گردیم بحرف وصایای آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوشه جا که بر آ
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگه رانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمد فرمودند
 شما محتاری بهر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نهم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود و بخا و مانے که شبها بیمار داری میکرد
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و بس و در آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذار و احتمال خستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
 بول نمود و فرمودند که این طرف را بر واریدگی گفت قاروره را بحکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص وضوئی ننایم و استنجائی کنیم
 مرابرفرش من بخوابانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقص وضو نفرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریق سینه دست راست زیر خدر است نهاده بدگر پرواقتن محمدوم
 نژاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کجاست
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر اوقات پس از لحظه جان بجان تسلیم نمودند
 رحمه اللہ سبحانہ رحمتہ واسعة ابدتیه بیثوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعین انبیا و سر و ایشان
 علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظیمه در چاشت روز شنبه
 قریب بیکیاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمس نصف جدی گویند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 ماه نبوی است بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند تا یام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمّی یوم کفاره است نه بظهور آمده چون غسل آن بدن النور را بخت
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک بر کشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و منظر راست برگردید دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد از حال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 در زمان خوابانیدن بر تخت بسم نمودند و مدتی همچنان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید یاد داری که وقت آمدت پدیده
 خندان بدند و تو گریان پدیدمان ز می که وقت رفتن تو پدیده گریان شوند و تو
 خندان پدیدستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بر بسیار مضطجع
 گردانیده غسل جانب بکین داد چون بر جانب بکین خوابانید تا یسار را نیز
 غسل داده بار مرتی حاضران گردید که دستهای شریف بجز حرکت ضعیف که آن
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود و تحک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و منظر
 بکین بر سرغ یسار حلقه گشت و حال آنکه چون مضطجع بر بکین بود بایستی که دست
 رست بر چپ یعنی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن از گان
 ندرشته و قلیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض نبطه بر سیده بود و همچنین
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین برنج مسطور واقع
 گردید و چون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستها مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

با هم جمع شدند و همسرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادون آن متعرض نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الشرف فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان را بکنند الله
 بحبوته ابجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل الشریطیه من یشار و الله ذوالفضل العظیم مشاهد این
 خوارق عظیم مخلصان را بموجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب نصیحت آنحضرت و بصورت
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند و دیگر فضلامی آنحضرت با سینه سفید
 کفن کردند لافافه و قیصر از اردو چاک قمیص را بر او ایه مفتی به اند و جانب کبکین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محیثین است که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابو کبیر
 راضی الله تعالی عنه عمامه ندادند و بودند در قستانی مرقوم است که صح آنست که عمامه
 در کفن نکرده است علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه
 ذکرین تا کی فرموده و حدیث ان الله وریح الازنیز مقتضی است حضرت مخدوم زاده
 بزرگ خواجه محمد سعید است برکات امامت نماز جنازه پیر و پدربزرگوار خود رضی الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه معتبره مرقوم است که بعد از نماز جنازه ایستاده و عاکرون کرده است هر چند که عمل
 بعضی امام دین ایام چنین است و روضه منوره ایشان پهلوی مسجدی است که آنحضرت
 جانب شمال در جواد ساکن شرف مواطن ایشان واقع است و در همان قبه علیه قبل
 ازین حضرت مخدوم زاده بندگی خواجه محمد صادق راقس سره نگار شده بودند و زانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب عالی مرتبت
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الشرحانه و تصدق حبیبیه علیه و علی الصلوات و السلام

و التخمیه و البکرته بلده سرزند گویا زمین اجسای منست که بر آن چاه عمیق تاریک پر کرده
 صدفه بلن ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین و دویست
 گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی عظمی مرحومی چند ماه
 این نور برابر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنا ی فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که کردوی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزله و مبراب و آرزوی آن شد که آن زمین فن من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی عظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در رویای آن نور مستغرق گشت عه بنیالارباب النعیم بفتحها تا ارتحال
 این بلده معظمه است که مثل فرزندی عظمی که از اکابر اولیای ائمه است و از آنجا آرزو
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور موعود لعالمیست از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 قل کل من عند الله نور السموات و الارض انتی مرقومه الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاوه
 جامع الاسرار و العلوم خواججه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزالت و انزوا نمودم
 که بگوشه از گوشه رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که بحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظرم بلده سرزند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق
 راه بر آمدند و دین پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت داخل محاطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
 سرانگه مخدوم زاده را آخر دفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
 نوشته گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدفا و حصول ولی نشانیها سرزده بود که کمالی محضه
 نماز که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند منخه ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
 آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و کج وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 بخاک سپرده بود ویداحال زیرا ان متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و فوات ایشان مولانا پدرالدین
 سربندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایه انبیا تمسوخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمال دوستان او سبحانه گفته اند گمانی
 شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یکیان علی المؤمن و کما استواء حمرة لطفها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده بامی عالی ایشان و بعضی در ایشان
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر درآید از انجمله است آنکه
 حضرت مخدوم زاده گلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری بودند که ایشان را بعد از وفات
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او کمالی که بعد از انتقال در باب ایشان بنظرو

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباحثات میکنند عرض کردم که قبله
 گاه از مقام شکر بیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بله مرانیز از جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
 گریه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که چنین است امام را
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاده خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه و
 پرسیدم که سوال منکر و کثیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه کمال حمت نخست
 بن الهام فرمود که اگر تو اذن دہی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
 که آئی و مولائی این دو فرشته ہم در حضرت تو باشند و پیش این بنده سگین
 نمایند از و متعال نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم و خادم که از مخلصان قدیم است حاضر است و نجابت
 سرا ایستاده میگویی ایشان اقل قلیل را ہم برسبیل تو وضع میگویند والا اینهم نشدہ
 مخدوم زاده کلان فرمودند کہ در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و سخن
 دیدم کہ حضرت ایشان از در درآمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 ہیبتی بر من ستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
 شدند و فاضل دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر کہ مخدوم زاده کلان امام بودند یک چشم سر بفتح سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صف جماعت فرج بود دست مرا گرفته
 بچو دستم ساختند کہ فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرخی شال

فستقی پوشیده بودند و گوش بیج بر سر دستا پرچپیده و مسحی و رپای ایشان
 بود و من زمان زمان متخیر میشدم و تعرق میکردم که مبادا از وهم باشد را باقی بر
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهور می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون آیدی و آتشم بر جان زوی بفرستی و بر آتشم و امان زوی
 بان خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم بکجه از مخلصان ایشان که در
 قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردم با
 و ران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 یا بابا بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پلے رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سرد آوریم بعد از آن پلے چپ را و بلقاسی او تعالی مشرف گشتیم
 را بی مسروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقاسی حق تعالی برسانید فرمودند
 که بنور وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش بے داده و بعد از ده دو اوزه روز خبر انتقال ایشان بدیاریا و رسیده مو
 بدرالدین مذکور در آن ساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بنواچه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست که ما خود بخود گناهبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آنجهان نشینیم
 انالله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتابت غنی اندوخته بود چون خبر انتقال آنحضرت
 باین نمرودی زاویه غربت و سکت رسید از غایت لبستگی و اضطراب با جگر کباب چشم رپ
 و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این برانجیم
 خود کیشاد بی بے توروی دل بصر کمنی به چون کوه زیبا بر عم و روح کمنی به از هر
 خاری نشان آن گل پریم به وز هر غم سراغ عنقا کمنی به اتفاقا چون شب سپید در کنا

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم و پاسوز و حرقت تمام
 آه سرد و از اول و اشک گرم از دید بیرون می آوردم لمولفه ز آتش غم آه سرد و
 چشم تر داریم ما پناه از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما پناه برگی اشدر رشته مهر موسوند
 اصل کلمی نیافت پناه کما می کرد تو بر حیب جگر داریم ما پناه بیخ مهر سو بر تن هاشم زمام
 حلقه ایست بند در دل مهر هلقه چندین نوه گره داریم ما پناه در بیان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی لقمه ای
 قبله و وجهانی و آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتیان خلیل علیه السلام سجایا بیدار و در
 در آتش راه شکیبالی گرفت با وجود این گرامی پند و یوانگی این عاشق مستمند
 افزود و در زبانم این رباعی خود بود و دیوانه دلم ز پند مجنون تر شده در زخم کسان
 ناله ام افزون تر شده بر شیشه که بشکست ز می گشت توی پناه هر چند دلم شکست
 پر خون تر شده باز خواستم که سر بسجور انم چون پامی بزینه آن ویرانه مسجد نهادم بنیر
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم کی از آشنایان فقیر در آن شب بگی رسید مرا شناخته
 بزادیه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد و تمام کجج احزان من بردند و گفتم که آن اندک از
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانان
 جز ابهوی آن گنج بصد رخ و روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود
 واردم لولفه اشک زان شبستم سر بر رگدزی پناه هر که از هر طرف آید ز تو
 پرسم خبر پناه گاه بر خیزم و گاه تنگشیم چون غبار پناه توانان ترانیت ازین
 به سفر پناه بکف آرم طلبم به کبابی جگر پناه کاسه دیده نم رکف و در یوزه
 کنم پناه اشک رخسار گدایان درت سیم و زر سے پناه خانه از ننگم و نغمه ننگ
 گیرم پیش پناه گویا بم ازین راه ز یوسف اثر سے پناه همچو آن تشنه که از شربت
 بدریا آمد پناه سر نم در ره آن کش گرم چشم تر سے پناه این قافله سر گشته بیخ

اندوشرانہ دل گرو ساختہ ہاشم بنیائے نظر سے پوناچار خود را بظکر نظم و شتر مہربا
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
 در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
 بود کہ تک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیہ و امثالہما در آن باب از
 دل کہاب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نمودہ اند و فقیر زادہ و دیگر
 ہمنشینان ہر یک را ایجاب جمع نمودہ اند بیک تاریخ منشور کہ آن کریمہ
 الّا این اولیا اللہ لا خوف علیہم است با کتقا میر و دبا بن منظومہ غریبہ نیز
 لمؤلفہ یا ایہا الامام لقد سافر الامام پسن کان ذیل رافتمہ عروہ
 القبول پد قطب الذی تقوض رب السماء لہ پد حال التی تحیر فی شانہا
 العقول پد ما الموت کان بدر کمال قد اطلق پسن مشرق الظہور
 الی مغرب الاقول پد لسا اصحاب ارث رسول بحقہ پد اکتب لعام حلتہ
 وارث الرسول پد دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا شرانہ و نظما
 در بیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیر ہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جسبر یوصل الجبیب الی الجبیب را بزیاوتی ہو میان موت
 و جسبر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسبر یوصل الجبیب الی الجبیب قضیہ
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و ویدہ دل را براہ امتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بندگراحوال منہ زندان عالیہ مقدر و خلفای
 کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کرہ فصل و ہم در ذکر احوال
 حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ نخستین
 فرزند برومند حضرت ایشان بودند و ولادت لازم السعادت آن نخل بر بند
 بوستان ولایت در سال ہزار روی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو و

و ناسیهای صفای آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجربان
علیه الرحمته آنجناب را در کف تعلیم و تربیت میداشتند حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا الزامی پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشتاد و هشت بصحبت گرامی حضرت سید خواجه فانی زخود
باقی بحق بقدرس الله تعالی ستره رسیدند مخدوم زاد فیروز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذب و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ صرفات و برکات پیر
عالیم مقدار و پدر بزرگوار قدس سره همدان ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نموند تا آنکه از اینزهات رسانیدند شش نموده ام که بسا بودی که در آن
ایام از وفورستی و استیلائی جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بیاورد و او ندی روزی در اثنای باران با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفتة حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتی
یکه از روی ایشان نواهی که در خدمت عزیز می سلوک تمام کرده و غلافت یافت
متوجه دیار خود بود و بخدمت حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
نهیم هاست مصعب بنی ششم و اگر فوق آن بود استفاضه نایم حضرت خواجه
مخدوم زاوه را طلب نموده فرمودند با احوال خود را بگوئی که در ایشان همان
بش نمود مخدوم زاوه احوال بعرض رسانده اند که بجز صده احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال چناه ساله او دم نیز نپنداردید
 آن احوال از سر بنهاده غیبت و استساک مخدوم زاد و قدس سره با بنجای سیده
 که در غیبات و استیاسی ام شخرت خواجه جهته تحقیف مغلوب ویر اطعام بانا
 می داد و این چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوب بے تصریح باین معنی ننوده
 اند و نیز از مکتوب بے که حضرت خواجه روح التدر و صیحه بجناب مخدوم زاد و نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است ازان مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق بر خور و از خاطر و باطن گرد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود با ش از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
 العزیز از کبر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب امر غروب از زمان
 صغرس در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواجه قدس الشریع بر کشف و فرست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاد و را طلب داشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میکردند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
 هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله ب حضرت ایشان با کردند مخدوم
 زاد و نیز ازان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدی است
 والد بزرگوار خود را در نهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
 این پدیده چنین پس باید حضرت ایشان در عرصه که ب حضرت خواجه خود مرسل است
 اندک آنجا مرقوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار نیکند در سیر و اسن کوه سمره بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسب است تمام دار و نهی و آثام
فنا و تبرید دل از ماسوا چنان از جهان خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همیشه
این جوان را می بینم دنیا بر دل با سر و دیگر دو دو گیری از درویشان تقویت می
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملازمت بعضی همسایه ها سخن راست
مخدوم زاده اظهار نمادی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تمهید و تمهید
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پرورد و بر سرشید و گفت ای فلان اگر در حق
رویم پس میان ما اول رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
سبارکش رفت که من از آن عرض مجمل شدم و کینه ملاست گران از دل بکج رخت
بست و قوه مد که ایشان دو مسائل علمی از عقلی و نقلی بنمایند بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما اشیر از که بنده آمده بود و در محمولات بنظیر بود رسیده عمری چند با او در قالی
علوم هدایت و حکمت که زاده طبعش بود و در بیان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فحول اشیر از
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکرده ام که از طبقه هندوستان کسی قوه ادراک
مسائل دقیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه آنکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه و والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند بخارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است بالفقره چند از آن کلمات از جنت راتفا نامیم
در مکتوب دوصد و هفتاد و بیستم از دفتر اول است که فرزند می اعمری محمودی
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزند می
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مضمون و در مکتوب دوصد و هفتاد و بیستم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندى ارشدى عنایت فرموده اند و اول
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندی اعلیٰ علیہ الرحمہ از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ شبیه ولایت رجب مومن است کہ از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندی علیہ الرحمہ شبیه بولایت سحره فرعون کہ ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر ارجمت دایمی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعلیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ باد و برادر خود محمد فرج و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند انشاء و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاباقی ماندگان
 راقوت صبر عطا فرمودند تا نیا بلبله را سرداوند خوش گفت من از توری
 نه چیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا حجت بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کم کسی یافت پایه ولایت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بجد کمال
 رسانیده بود حتی کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواحق و امثال اینها را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ در سن هشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شده بودند کہ حضرت خواجہ ماقدرس ستره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامها
 باز از کہ مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند کہ محبتی کہ مرا بجد صادق است
 هیچ کس نیست و همچنین محبتی کہ او را باست هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره فاضل و خاشع بلع میفرمودند و متذلل و متکسر بوده و میفرموده که
 هر یک از اولیاء از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
 در سن طفولیت دنیا می دینه را و داع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیمار داری او میگردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندک امارات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
 با کلمه چو ابر نفیسه بودند که بود و دعوت سپرده بودند شد سحانه الحمد و المنه که امانت را باهل
 آن بی گره و بی اگراه حواله نمودم اللهم لا تحمنا اجرهم ولا تقنا بعد هم بجز استیلا علیه
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 سعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
 واقع است بر رفتند و لمحی بر فرزند نور مراقب شستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر مرغ میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صفر سن بود و در صبح عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد زانتهی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
 ربیع الاول هجرت تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخوابد تا ما رویم سکین نیاید ایشان را تپ گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبلیه ایشان تخلفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تب طاعون پدیدار گشته بود و صحبت یافته و در غلبات آن تب دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار بر دوشتم شمارا بر مردمان چیدین روانباش روی و خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته باشد با خود دارد و از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
 که در مقبره جعفر خود قدس سره مدفون کردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شدند باین مکان شریف که الحال در فن ایشان است نامورشند چنانکه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 زیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر بر سر آن مزار پر از انوار میباشند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویة آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می
 کشوف می ساختند و روزی بعد از بر خاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجیه
 او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار عریبه که بر حمت الهی متعلق بود شکفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدر
 سوره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با حضرت مرسل
 داشته اند که از انجانی باحوال گرامی ایشان توان بر دوش منما قبله که با آن
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضا او تقا کند و آن بیسره مگر توجه خادمان
 آن در گاه مدد فرماید و دستگیری نماید صبح با کرمان کار بادشوار نیست بن
 الحمد لله و البته که بعین توجه شریف بطریق که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز رسید و ترقی و تازند است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبوض
 است و بعضی دیگر بسبب مقبوض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
 دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف بسته نه متوجه اند و نه فاضل اگر متوجه اند
 توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن توجه و ذوق و مثل آن راهه و مثل
 ظلال میداند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
 غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور و فور السمر و عرض کرده بود الحال
 از بدن در نظر متناز می در آید و این مقام را مقام بقایم بدانند و بعد از این بقایم
 یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا و
 دید تمامی کار بیشتر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود و فنا تا حال توجه بعالم نیامده است
 چون غرض عرض احوال ضروری بود و چند کلمه جرات نمود پس منتهای غرض و
 کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
 منموم می بود و آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
 بود و دوران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثل از جانب این
 کس می بود و الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی تعالی در خود پیش از قابلیت
 قبول نمی یافت کلمه **الطلع عالیة الشمس** فاحرق بذلك الطلوع کل خلقة و کدورة
 من البدن **اللطائف** جعل فیها کل نور و برکت یعنی فانشرح الصدر و اتسع القلب و صاب الیدین
 کلمه نور امضیا الطیف من السمر و الروح الذین کلنا قبل ذلک و جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
 علی القلوب نظرت الی لقلب ظهر ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی عالیة لما نظرت الی لقلب
 ظهر ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیة لما نظرت الی لقلب
 آخر و التجلی علیة کذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن تبوهم الان
 انه انتبه الی لقلب البسیط و لیس متیقن و علم ان الحالات لسابقه من هذه الحالة بالینته الیهما

کانت کما تکلفات صرفه دکان خطیر هم بذالتمام فمکتبها بسوالادب قبله کابا این همه
 کترین اثریست از آثار توجه انظر که برتن من زبان شود و هر موی بنیک شکر تو او
 هزار تنوا تم کرده و آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجهه این دولت عظمی میسر گردانا و بجز مرتبه نبی الامی آله علیه علیهم من الصلوات
 آنها و فضلها حضرت سلامت و جماعه اعدا بر چند خیا تمها میکنند و منصوبه های انگیزند
 آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بنده است ایجابی
 همه عرض بندگی بنمایند و سجده و ذوق حاضر میشوند بمرتها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویند
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوات و اسلام مرکز و اجمال این مقام است گویند و ریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر اراصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کل روزی گرداناد و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماه معظم خیر بر کار
 مفهوم پیشود اخوی محمد سعید او صنایع هموار دارد و اوقات جمعیت و ذکر میکنند براند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیه نتهی حضرت ایشان اقدس الله
 ستره العزیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالی است که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف در آن با هم در یافته نقل آن یا فقره ازان دشوار
 نمود و خواه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بحسن مقام

اخلاق بل و فوراً حواله و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفاتی
 کردار آری ستمه اندوالات شریف ایشان در حدود و سال هزار و پنجاه هجری شهر مبارک
 بوده و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنجاه ساله بود که پیر
 رنجوس پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 گفت حضرت خواجہ را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حرفی نمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و دعا کرده اند در کتب که یکی
 از مخلصان در رحمت حضرت ایشان ما قدس سره بر گناشته اند آنچنان نوشته اند
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجب دارند با جمله شجره
 طیبه اند البته الله بنا ما حسن و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سره اشارت
 است عظیم بعلوم استعداد و فطرت همه مخدوم زاده و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن تیسر تجویز علوم صوری پرورده و حقه
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه و بیخ زاده ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیجی سلمه الله باخر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بست آوردند و
 این مجموع کلمات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و سن هفتاد
 و پانزده سالگی بار دیده شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیلاغت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول منقول بهارت تمام درس میفرمودند
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی زبیرا رقم فرموده اند از جمله است تعلیقات

مشکوٰۃ المصابیح کہ در ان تحقیق صحت قوت آن احادیث کہ ماخذ آنہ حنفیہ است
غایۃ سعی سبذول دہشتہ اند بعضی علما کہ مطالعہ نمودند بغایتہ پس ندیدہ زبان شننا
و دعا ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلہ مشککہ کہ
بر اصول فقہ تعلق دہشت پرسید ایشان حل آنرا در غایتہ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سرگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادہ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدہ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کردہ بود
و علماء و مشائخ آن بلدہ را فوینرا کابرتریل آنرا دعوت نمودہ بود در ان مجلس تقریباً
سجدہ تحیت و سجدہ عبادت و قایل علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زادہ بارہ مرتبہ
خود کجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء کجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو برابر در تحیر رفتند و اہل مجلس بظاہر
در آمدند و برنخے کہ بہ خصوص مشارالیمہارانی شناختندی رسیدند کہ این عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اندمی گفتند کہ
از ان صدق ولایت این قسم در ہدایت چرا بطور نیاید و نیز این مخدوم زادہ سلمہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در شہد بذب محتاج حنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند
مقصود آنست کہ اولیت عدم رفع بشبوت رسد علمای کہ مثبت رفع سبابہ بود
و راقامت جواب تحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سرہ بتقریباً
جامعیت این دو برابرہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتیم دیگر چنین فرزند می کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد را کجا خواہم یافت حق تعالیٰ بحض کرم این دو برابرہ فرخوردار را نائب
مناب آن برابر بزرگوار ساخت الحمد للہ علی الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ پس بہتہ اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جویش و خروشن ایام عرضه داشتی که از سریندی بی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل پانچ مرتبه
 بجای نمی یابد بلکه دل رانی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها در دل مفهومی میشود و در وقت
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکرد و ندان متالم می شد درین میان ظهور حضرت
 بزرگ شد قدس سره سگینی بے نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر سکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در عاشیه جواب عرضینه
 مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صیقل است هیچ یک از یاران را باین خصوصیت رومی نداندا انشاء الله که نیز بولایت
 فاضله مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تار و زامقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواجہ
 محمد معصوم مدظلهامی بود و نسبت بهمانی بلند و احوال ارجمندمی نواختند و محرم ہرار
 غریبہ و معارف عجمیہ حضرت ایشان در قلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بوساطت ایشان استفیدی گشتند و در یکے از اسفار کہ این دو
 مخدوم زادہ عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند
 مانده بندہ کہ در خدمت حضور بود و مشاهده یمو و کہ چون واد و عظیم و معرفت
 شکر و بحضرت ایشان بے میدا و این دو نور دیدہ را بشوق تمام یاد
 میکردند و در ہمان ایام این چند کلمہ را کہ شاید عدل است برین و عس
 بمشائرا لہا رقم فرمودند الحمد للہ و الصلوٰۃ والسلام علی رسول اللہ و آلہ

گر امی هر چند مشتاق و خواهان صحبت مانند ما هم آرزو من حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصحح تجری الرياح ایشتمی
اسفن پودین عسکر بے اختیار غیبت مانند راب یا معتنم می راند و کیست
این عریضه راجه از ساعات کثیره و اکنه کثیره می نماین اینجا آن بیسر است که در جاه
و دیگر معلوم نیست که بمثال آن بیسر شود و علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علی حده معنی که از جانب سلطان است آزا ذریعه کمال افت
و رضامندی مولای خود میداند جل شانده سعادت خود را درین جنس می انگازد
علی الخصوص درین ایام مشاخرات عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
غرائب غنچ و دلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان فکر در مضطراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که آنقدر که پدر
خواهان بیسر است پس خواهان پذیر نیست هر چند قضیه اصالت و وقوعیه مقتضی عکس
یعنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و باشد شوق اصل را ثابت گشته آرمی مصرح در خانه بکند خدای بلند
همه چیزین و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
این دو کل بر و مند بوستان ولایت میگردند کمالی سنجی علی ناظرها و سفرها هر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاده بقیض خاص و نسبت مخصوص سراسر از میا خلند یعنی فرمودند
گویا این سفر اجتمیر بے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوت
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی کنی بنیم رفتن قریب نمایم بخواجهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسندت است فقیر فحوائی آزا بسبع این مخدوم زاده سنان

به اینست و وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 هیچ و بدشایان این لورنی بنیم حضرت ایشان هر جا تشریف بر نبرد اوم محمد مصوم
 را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید بفرمایند من برقرار جد بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و مسند واری خواجه قرة العین محمد مصوم باشند
 فقیه این با جارا بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد مصوم مد ظله عمر و فاضل ایشان
 نیز بگنجانند و فرمودند همانا اعز می مخدومی خواجه محمد سعید سلمه اللہ مرالائق خدمت
 خود نمیرانند من که نظر میکنم در استقامت احوال اطوار و احتیاطها شرعیة و اخلاق
 عاکسیه و قوت علمیه و غیره با خود را کترین تفضیل و تمکین ایشان می یابم و سعادت
 خود را در خدمت ایشان می بینم فقیه این با جارا در خلوتی بعضی حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوششوند و شدند آب و چشم مبارک آورده باین فقیر
 فرمودند که بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر بخدمت سیر را و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیه از بعضی عارض این مخدوم زاده
 که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بخدمت ایشان نوشته بودند و یاد نمودند
 می آید با بعد از آن چه حالات و مقامات دیده باشند بجهت عرضداشت
 احقر بعید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از آن دو و مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که نرسد بملکت و مرفض میاید
 سیکر و در اخباری احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی که دانگیر شده است
 آن دارد که دیوانه و از اجمع علایق گشته و همه را سوخته غرت اختیار نماید
 که چنان گور این کس را نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاهر شد که چنانچه طرفی رضایی سازند باز پرسازند بنده را پرساشتن گرفتن بنوی

که کیفیت آنرا نمیداند چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و غیر محض بود وجود و غیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
مجدد هم منظور گونیاشی عالی را پر کرده اند و گرانباری آن واضح است فرود آن روز
دیدم که آئینه در آن بیناید که روی من و اعجاز محققه دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفایست دانستم که رنگ گرفته صورت و اعداد ظاهر شد از آن
و لنگش هم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داعیهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال سستی و صفا اول پاره از دوران مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام و اعداد دیدم در آن وقت تعبیر نمودم که مرآت شی منافی شیست پس اول
چون معامله در میان عدم وجود و محتاط بود آئینه بر مشابیه آن بود وقتیکه معامله بسند
صرف کشید آئینه عالی از احکام عدم پدید آمد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بود ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق انانیتای عدم است که تلبیس اناباطل است چون
عدم بصل خود پیوندد و انقطع پیشو و اینجا حقیقت بی اطلاق انانیت ثبوت پیدا
میگردد و اینجا انقطاع علم حضور می واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر است بعد
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردد و آتی حضرت مخدوم
ناده باین تفویض است که در شب در سخن خانه خود در وازه را از درون بسته
حقیقت بودم و نصفی از پاره از شب رفته بود و کی بشارت تمام دست دزد دیر
شدم که که با شش هر چند که یاد کردم جواب نداد و با او خانه آمدم که بچشم او
در جانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

در جانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

تولد او بچند ماه بنیازست حضرت خواجہ خود مشرف بشیریم و دیدیم آنچه فریم و
 دیگر تعریف علما استعدا و این فرزند آری بنده نمود و فرمودند که از محمدی الشربان است
 و نیز آنحضرت مکتوبی برنگاشته اند که از فرزند محمد مصوم چه نویسد که و کلمات
 قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة و نیز
 بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام ستم سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و صرف توحید لب کشود و میگفت من
 آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است سه چون زلیخا کز سپیدان
 تابعد و پندام جمله چیز یوسف کرده بود و نگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نثار و صبیان در وصول انوار فیوض قساوی ذلک فضل الله یؤتیه
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهدہ بلندی
 استعداد و آثارش در رخا و که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهدہ
 بینموند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که درگی
 استعداد موعی بوده می بودند و میفرمودند که چون علم سبدر حال است از
 تحصیل آن چاره نبود و از جهت تحصیل علوم از عقول و منقول تیر دلالت
 می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
 با او از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
 آن شخصیت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
 سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
 و منور مال سرگرم بود اما بعد از فراغ ازان بکلی خود متوجه این گردید تا بنسبت
 الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود فی التعمیر بهر فرادان گرفت بل
 مخلصان امید دارند که بکرم واقع که این مخدوم زاده و دیده اند و از والد بزرگوار و تعبیر آن

و
 در
 این
 کتاب
 در
 بیان
 این
 شخصیت
 و
 آثار
 او
 در
 این
 ایام
 طفولیت
 و
 صغر
 سن
 مشاهدہ
 شده
 است
 و
 منتظر
 ظهور
 کمالات
 خفیه
 که
 در
 او
 بود
 می
 دانستند
 و
 منتظر
 ظهور
 کمالات
 خفیه
 که
 در
 او
 بود
 می
 دانستند

اشارتی بر مرتبه قطبیت یافته بین مرتبه والابر سند و آن واقعه نیست که بر من
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافته که تمام عالم ازان نور
 منورست و آن نور در هر ذره از ذرات ساریست چون آفتاب اگر آن فرورود
 عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 میشوی و این سخن را از من یاد دار احمد بن محمد اکثر اکثر این فقیر را رقم گوید روکار
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
 محمد معصوم که بهما را یونانی و باصاحب شیخ و قایم می ماند و حفظ و تعلیم و قالیله جدید
 بزرگوارش چنانکه خود و عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدیدی الو قایله سبقا سابقا
 و کنت اخری فی میدان حفظها طاقا طاقا حتی لفق تمام تا یفرغ تمام حفظه را رقم گوید
 در رحمت علو حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال بعین سخن بسنده است
 و نیز حضرت ایشان در مکتوبی مکه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
 ایشان خواجہ محمد سعید سلمه الله سبحانه رقم فرموده اند که از اسحاق شایان و الاغلا
 بحصول علو حال و کمال و کمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه جز
 احوال شماست و خواهان کمال شما و روز بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت ششم ظاهر
 شد خلعتی که دیشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بچاک
 آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکس خواهند داد یا نه و
 آرزوی آن شد که از ابفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از لحم و دید که بفرزند
 مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائله کنایتی است
 معالیه قومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط بین
 عرصه مجتعه و بوده و این خلعت جدید را چون معالیه بانجام رسد و مستحق ظلم
 کرده میدوارست که از کمال کرم آن ابفرزند می اغری محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر مضرع سسالت این معنی بنماید و اثر اجابت می فهمد و فرزند را مستحق
 این دولت می یابد یا که یمان کارها دشوار نیست بذا اگر استعدا دست
 هم دادا دست تعالی نیاید و دم از خانه چیز بجویش بیاوردادی هم
 چیزین چیزتست بیدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر و لالت نمود
 نوشته اند قال الله تبارک و تعالی املوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی لشکر
 میدان که شکر عبادت از صرف عبادت جمیع بانعم الله علیه من ابجواح و اولاد
 الظاهر و الباطن الی مخلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر و اللہ سبحانه
 الموفق المتع بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با شرف ملازمت
 رسید خلعت ثانیه موعوده مذکور را فرمودند که بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت سست
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکلمات فرزندان
 ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهسواره جاری دارد
 و از ان دوسر چشمه زلال کمال بجام متعششان این راه شخمه برساناد و بهم از
 عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
 افتاده طلب علم و افتاضه طالبان حق و التزام او را و اقیات در اندک حفظ قرآن
 مجید نمود و ما شایا من اعطاف الله سبحانه و اللطافه مخفی نماند که این
 مخدوم زاده را غایت اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
 معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
 خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نیستند
 بالتر آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنانست که افشار ابر
 نمی تابد از بعضی آخر که توان آنها را نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بنصه تحریر می
 با امر اذیر و صحنه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنة
 آنست که حجه و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
 حسابی در مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای جنت پیدا میکند
 فافهم و هذا معنی قوله صلوات الله علیه و سلم ما بین قبره و روضه من ریاض الجنة
 این قسم روضه خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر توی از
 جنت در آن بقعه تابدمی شاید بساط حیاتی که منشا روضوی آعلق دارد و وحیر
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 باوی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است
 در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و ملذذ صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 با علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که یا انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بکن تعلق گیرد و اول قسم است و علمی که بوجوب
 متعلق شود و از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه و رأید و روتیه اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تنها لاشانه ۳۵ در مقام رضا که فوفق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد که اقال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه با هر روزی حضرت ایشان که
 انانک استمنسج ما کنتم تعلمون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استمنسج استمنسج

ملک مراد سیدارند و اسناد را مجاز میگویند اما مراد روزی در حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که یاد را نگه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد شهود گشت که در آن مرتبه استنساخی در استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص مخصوصان است که میان او تعالی ایشان را موری بگذرد
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دید و لکن فضل التدریجیه من ایشان و الله ذوالفضل العظیم است
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را دور سیدار و دنیا مید که همین باشد

کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه التدریجیه فی النفس حین موتها
 مع ان التوفی ملک الموت كما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفکم ملک الموت لئلا

وکل کلم الایة او محتمل ان یتوفی لبعض الخواص بلا توسط الملک و اما جاز فی بعض الاحباب
 من توسط الملک لبعض الخواص فمکن حملها علی هذا المعنی باونی تاویل و توجیه حضرت

مخدوم زاده سلمه التدریجیه بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بر زبان عرضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو

احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریار فتگان عتبه علیه میرا

سرفراز ما مهمای گرامی پے پے رسیدہ معامله را از حقیض باوج بردند
 بعد از وصول بکتوبی شتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت التدریجیه فنا و

بقای ما نسبت بیسرگردید و نامدتی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستورینمایند تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی را بوسیله توجیهات

حضرت ایشان چه نویسد و از احساسها و سجایه چه بیان نماید کشان کشان بزرگ
 هر چند نداند که از کجائی بر بند و به کجا رساند اما کیشیاد حال او درین میان میدین که دو

است در بیانی **س** من نه با اختیار خود میروم از قفای او به آن دو کند و غمخیزین
 میکشدم کشان کشان به حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کمال عطا فرماید برت
 زونی علما عجب معامله ایست که با وجود ورود این احوالات بعضی از اوقات از وفور
 قبض آنقدر میخندیشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز بار از سر نو معالما خاصه تازه
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گزینشود و وجه آن چه خواهد بود اینقدر میباید که ما
 اصحابک من حسنة فمن الله وما اصحابک من سیئة فمن نفسک و اینین معامله
 مناسبت خود را بر ابراه انابت پیش از راه اجتنامی بیند و اعتبار اطفاله میباید بر حست
 می آید و خود را بان تسلی می دهد که بنده را بخواهست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن
 پراضی باید بود حضرت حق سبحانه و تقاضا کننده از مجبوتیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت و تقاضا
 فرمایند العبودیه عمریثه ثمانیة عرضه داشت که تیرین بندها محمد معصوم بند و نه عن
 خاک تشینان آستانه علیا میسر سازد سر فر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
 ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود آن یات
س من که باشم که بران خاطر عاظر گذرم به لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرمه پد
 قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
 توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
 آنرا سبحانه آورده باشد چه هر عبادتے که باین طرف منسوب بوده باشد
 البتة قاصرت و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثنای علیک انت
 کما ائینت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخومی خواهد محمد
 باشم از اگره فرستادند علو درجه آن نه بان مشایه است که فرما خور فهم هرلی سرانجام
 باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بنگی ظلال سما و صفات و اجسبت
 اعز شانه پس همه اعراض بودند که جوهر سے در میان اینها کائن نباشد

تاقیم اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحر حرمان نصیب نبود
 و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شش در نما
 تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دیده که اعراضی که ذات اینکس بودند
 باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام ضحک و محو و تماشایی در
 اصل خود گشت تا هر چند عروج بیناید و وله آنست که از ذات مجرد و بهره یابد و سپهر نیشو
 و هر چند میرود همه در اصول خود میرود و در وصول اصول الی ما شارالذ تعالی و مشهود
 گشت که تا هر جا میرود همه در وجه و اعتبارات میرود و اصل اصول اندو این اصول
 و حصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و
 ذات غرضانه ما و را در راست چه اطلاق اصل در آن حضرت جل سلطانه ساقط است
 آخر الامر معامله بیاس رسیدن یقین یقین معلوم گشت که هر گاه اصل تو صفات و
 اعتبارات نباشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در حصول خود و محمل و تماشایی سازی بعد
 از محلال در اصل از اصل گذشته معنی ندارد امری دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات فزاگیر و جل سلطانه در آن وقت بخاطر رسیدن که حضرت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد بذالالا عدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و محلال در حصول مگر عدم محض چه حصول را در آن حضرت را بی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجرد و را الورا است تا این را ذات عطا نفرمایند ذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
 متعدد میشود و علاوه یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد و ایام
 یاس گاهی بخاطر رسیدن که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعدد و کدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالت و جمعیت باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن خطراب نمیشد محض نبود که با وی در و دل توان در میان آورد

بحکم حتمی اوستیاس الرسل و طئوا انهم قد کذبوا بجهنم نصرنا فنجی من نشار بر آخر
 مکتوبے کہ نامزد خواجہ محمد یاشم گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکر بران مکتوب
 گذشتہ بود اما گویا ازین سمر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
 حرف میگذشتہ الحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معنائے بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصل در خود مطالعہ نمود
 نمود انشاء اللہ تعالیٰ کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد و العبودیۃ انتہا
 مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاوہ والا مقام التفات نامہ
 نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضی امور کہ فقیر را بعد از
 حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکات آن را نیز می آر و کہ از اسباب
 بلوغ حال و انکسار ایشان پے توان بر دیند امواب جو احمد شہر العاجلین

و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
 گرامی از صنوف دوال وارستہ بمدلول حقیقیہ پیوستہ باشند و
 از جگرے بکلیہ و از اسبابا فوق ملحق گشتہ و از قوسین باورند رسیدہ و
 خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از وارہ صباحت گذشتہ چنگے بدانان نقطہ
 ملاحظت زدہ بل بمقتضای المر مع من احبت در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
 کردہ باشند و از علم نبادانی و از گفتہ بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
 پشت دادہ بجلیت نگران اثبات گشتہ بل از اسباب انصیب مجہول الکلیفۃ
 و لوفی الجملہ فرا گرفته باشند و از خلیل بہ جیب رو آورده بود و ند علیہا الصلوٰۃ
 و التسلیمات و علی محبہا مصرعہ باکر بیان کار نبادشوار نیست ہزار علوقطرت
 و محبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر برزلات

ومعاصی صرف نموده چو یار که این مطالب ارجمند را توان خطور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقعیت است لیس اینقدر می یابد که با وجود این همه ناقابل و معصیان سرے و نشاء در نما و او و دوست نهادند که مستوع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره و آله نشاء خود است و همه وقت عاشقیها بیست در میان دار و بلکه آن سر نزد مودع آن انکار نیز محبوب است امی از الطاف بے نایات امیب العطیات آنکه آنمعتنی کما بود ز ظهور آید و از سر بعلانه کشف و از قوه بفعل آید و ما ذلک علی التذکر نیز پروردگار این محبوبس زندان و نیار از حبس خلا بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس واربان تابی مزار حمت اغیار ستملک آن نشاء بل نشاء آن باشد از قریب مجیب انتقل مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان راضی التذکره غیر ازین سته فرزند که ذکر شریف شان سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند و هستند یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد عیسی رحهما الله که در زمان حضرت ایشان بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمود و بنا حوال ارجمند فاستعدا و بلن این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن مخدوم زاده بجمده عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بود حضرت عیسی علیه السلام بمحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در خانه شما کسی استول خواهد شد مسلم بنام ماگردانید دیگر محمد اشرف که در عین شیر خوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمدی کجا است طول التذکره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب است که خدمت شاه سکندر قوادے رحمہ اللہ
 کہ سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت و طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوہ القاب اجداد و امجاد خود این فیض
 راشاه خوانده بود و وجه تسمیہ ایشان بیکے آن بود که پیش از ولادت آن
 محذوم زاده حضرت ایشان رضی اللہ عنہ نام شدند کہ در غمناک توپس
 آیدیکے اسمک یعنی نام تراننده دارد و چون متولد شد بان مناسبی است
 بان نام سمسے گردید و بموارہ از سمو فطرت و علو استعداد آن قره باصرہ
 ولایت خیر سید اوند تا آنکہ این نور دیده بزمین تربیت حضرت ایشان سن
 ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از تحصیل علم
 رختے و محبت دیدہ می شد و با استادش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از بیج
 طفل کس ندیدہ و نشنیدہ وقتے کہ حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعض خادمان این محذوم زاده دوسہ منزل باستقبال آوردند چون
 ایشان را آواز مت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب آنحضرت بعد از سہ چہار
 روز بسر بند خواهند رسید التماس رخصت سر بند نمود حضرت ایشان
 فرمودند باین ہمہ تعجیل بر رفتن چیست نگر ما را یا و نگر وہ بعرض رسانید کہ درین
 چند روز در سبق من تطیل بیرون رود و فغان شریک من از من بیگذر و و نیز
 او ستاد خود را یا و نگر وہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آے چرا چنین نبود کہ از طبقہ علم است و از خاندان حفاظ و صلیار خصم
 فرمودند در بلدہ اجمیر کہ حضرت ایشان را فریب ایام ارتحال معلوم کردیدہ
 بود و زسے فرمودند بخاطر آمد کہ محمدیگیانیز چون برادران خود ازین نسبت
 بہرہ در کرد و اما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملہ اجل مابس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پیش
 از تمامی حفظ قرآن به بین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم به معقول و
 چه منقول باختر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متراوله
 و نشر علوم بر منصفه افاد و واقفانه اقامت دارند و بر طریقہ النقطاع و تبتیل و
 آذادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
 و رعایت این طریقہ عالیہ بوجه ادق مستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویہ بر جبین حسین شان شاہ عدل است و حلیہ ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و پوالبزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلایل
 قبول آن مخدوم زاده آنست که نمبره حضرت خواجہ باقی بالله دستر خواجہ کلان
 خواجہ عبید اللہ سلمه الله و البقاء و جباله کناح آن گوهر صدف ولایت منسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امروز که سال عمر آن بر خور دار به پانزده رسیدہ مطول میخوانند امید
 که در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 شبہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع و گذشتہ دوم که
 بسن پانزده رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ
 سوم در حیات و از صالحات و استلام و الاکرام فصل یازدهم در بیان احوال
 خلفاست حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر
 محمد عثمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین سبکدوش
 بمیر بزرگ اند که در نسبت و الا فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
 بدخشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و کسیر و امثالها و حیدر

و مولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بدخشان و والدماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علمای پرهیزگار
 بوده اند و از شاه پیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبابی ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکردند انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیبان پیرسون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدر ویش هوزده روز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مخفی نروایک
 سمرقند جهت کفایت خود هوزده سید و ختمه اند و نحو و بیازار برده آنرا می فروخته اند
 خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکردند که روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی نمیریدان سوی بر بستند و بیج المی یکیم شریف آنجناب بر سیده
 و حال آنکه ارتفاع آن نمبر مقدار و وقامت آدمی بود و عرض نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس سره رسیده اند
 در سالک بنام نامی آن غیر زتالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن سالک
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقر را غریز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را مغرر و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلماء
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابت و رعایت نیازمندی میر نوشته آنجناب بکابل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون حاکم آن دیار کی از بنو و مقرمش خدمت میر بدو انتقال خود ازین

طلال طلبی تند و باجابت رسیدنی سنه اربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشدی میفرمودند که مرابواله خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحب دل بن گفت و الی شماره در واقع دیدم فرمودند
 که بجز نعمان گو که چرا بیا این همه هست اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سی و سی و پنجین تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفه نعمان بن ثابت راضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از توفیر زندگی سعادت مندی متولد میگردد و او را اسمی بهم ما
 گردان مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکر تها و حیرت همارا فرمود میگرفت بعد
 از آنکه در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکر تها و حیرت هائیز شغبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلج بخداست
 عارف آگاه امیر عبید الله بنی عشق رحمته الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
 انابت نموده اند چون بند و ستان آمده اند نیز از و فر شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بچون بقدرس الله تعالی ستره
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسرمی بردند از ان خوشدل و سحر و خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرا
 خانقاه شده تها فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفایت هر روزه
 هر یک مستعد کردم حضرت خواجه چند تن از فر و صحاب خود را تجویز نمودند
 درین اثنا یکی محروض داشته که میر محمد نعمان نیز در نهایت فقر و کسرت میال

حضرت خواجہ رضاندادہ اندو فرمودہ اند اینہما جہز بہ دن ناند یعنی ماحر بہ دن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند کہ با وجود کہ دوران ایام چه
نوع فاقہا بر ما یگذشت از استماع این عنایت بر قہتہار فہیم و امید با سقیم دیزیر
مسجد فیروز زئی خانہا بودہ کہ در قرنا آدمی آسجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بام حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی بامسعلقان آسجانی بودہ اند و از اثر سکونت آسجا ہمیشہ ایشان کہ از
صا کات خداوند حالات و جذبات بودہ بخور شدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آندہ اند از رایجہ کہ یہ آن خانہ ساعتی شستن نتوانستہ اند حقیقت
آزرا ب حضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند کہ خواجہ من و نور ویدہ من این جماعتہ
کہ مریشدہ اند گشتہ نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند کہ والدہ اینہا
بدعوی نیایدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سیکہ فرمودہ
کہ روزی چند بخوابت سگریہ کہ نہ بروقت شرح اند بر من مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع گشت ناچار قصد آن کردم کہ ب حضرت خواجہ خود
قدس سرہ عرض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ صفت بودم و آنحضرت آن کرانہ صفت خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقتی
کر وہ احرام بندم بجزرے کہ نظر من برایشان افتاد نظر ایشان نیز من افتاد
و ازین این نظران حال کہ رفع آن بچو آستم از من مسلوب شد وہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمت گاہے و بیدارے کیشب
بن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرور گرفت
کہ ہر کاسے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رکعتا و تقا
وران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجاسے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم پیشم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و ششم ازان در یای بیکران باین تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سره در حال حیات چون حضرت ایشان را خدمت ارشاد فرمودند و همورا صاحب را ایشان سپردند و هر که رام جدا جدا اطلب داشته و واع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته صحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ماکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نماند و ران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بقصدضای هم پیروی در نفوس چون رعوتها بشکون بود و معروض داشتم که قبله تو بمن در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقایی اندک مثل ما بنظر ازان رگان و نفس ایشان کم است و از کس اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعد با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انما عجز و نیاز آن خسار نموده در یوزاه عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مانی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان را قدس سره به دلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته و لبها و غیره پیاو بی نصیب پیاو بی استعداویهای خود بخدمت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبت به باولا و سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالع این عریضه وقت رکود او فرموده اند می پیدلی کنی که حضرت خواجه با فی الله عنه حاضر اند انشا الله خیر خواهد شد و نیز فرموده اند در بیان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سره میرا

بامنا سببت و گریست با بچکه سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و گشت
 تربیت گرفته بسره بند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
 گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره
 صدقه روی داده تصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات فصحت شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف الله عنهم بآل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی فطرس اصحاب این نسبت شریفه را القافر بایند شایان تحمل آن با بزرگمزد مزده
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میسر محمد نعمان را سلمه نت ندیده اند و بعضی
 احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل بروداده فرموده اند سر آنکه این سبتمادین ضعیف بشمایان
 تلف گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر با مودع بوده که ورود آن موقوف
 با عطا یا اینهای بوده بعد از چند گاه مرشدی را به ایت طلبه بر پانچو مرخص گردانیده اند
 و این اجازت نامه رقم زده می باشد لاله الاحمد محمد و فضل علی نبیه و سلم علیه و علی آل الکرام و بعد
 فان الاخ الصالح السالک بطریق اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان فضل الله
 سبحانه و آیا لم رضاته لما و حل بتوسطه الفقیه فی سلک اراده اشباح النقیب ندیه و سلک لقیتم
 العالمه قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الامتفاع للطلبه بجزیه تعلیم طریقه مولانا اکابر لطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامه علی الشریعه و الثبات علی الطریقه و الحقیقه و اسلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات و دو بار سید مرشدان
 بلده معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور شد شیخ معظم از طریق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی روح الله در همین طریقه
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معرفی
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بر تبه با

بر آن بود

اصحاب از زمان

اهل اهل بود

سابق نماند انشاء اللہ تعالیٰ سبحانہ چون سیکر دین مرتبہ بشہر برہانپور صانہا اللہ
 و جمیع المسلمین عن البلیات و التور و در آمدند بحسب اشارات عنایات بموعی مجلس
 ایشان آنجا در گرفت کہ بتخریر گنجیدہ دیدہ میشد کہ جماعت کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند
 ناگاہ جذب و حالتی ایشان را رو میاد کہ از غایت شکر و بی آرامی جاہم پارہ میکردند
 و چون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بہم افتادہ بودند
 و مصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ اللہ کہ ع در میان شہر و در ہر گوشہ
 غوغای اوست و بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضی مریدان مشایخ عظام
 آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل استفیضان شدند و بسا مفسدان بصلوح رسیدند
 و بسیار ہشیاران بادہ بیخودی و جذبہ چشیدند و درین اثنا عنایت نامہ از حضرت
 ایشان قدس سترہ بسیدی رسید ایکلہ فقرہ از انست روزی بعد از نماز
 با دعا و در حلقہ یاران نشستہ بود و بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار کہ بنظر می آید گشت و اہتمام در دفع ظلمات و کدورات کہ
 محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
 ہدایت و دلچست نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتی کہ در جانب کمال
 بیچ متوقعی و منتظرے نماند الا ان یتسع الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعہ شیاناً
 شیاناً و تا زمان طویل صورت مشالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینہ کہ صدق
 حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ و المنن علی ذلک حصول این دولت تاویل آن اتمہ است کہ
 شما دیدہ بودیدہ حصول آنرا بہالغہ و تاکید مسألت مینمودیدند سبحانہ الحمد و المنن و اتمہ شما
 بہتمام ادایافت و موعود و منجز شد و معمود موفی گشت امیدوار است کہ تکمیل بانداۃ
 این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حد و بوجود شریف شما منور گردونی
 از سرائت حضور صحبت شریف بر ہر قومی و ضعیف چو گوید و از راستیہا و بے

تکلیفها آن عنصرتطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آواره گشته چه نگار و و این ذره ناچیز تجدید تو به و انابت بخدست این عزیز
 نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقہ علیہ از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوہ اہل خانقاہ درآمد و بد لالت و سفارت ایشان باستان پوسی
 حضرت ایشان قدس التدرسہ والاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیده جزاہ اللہ عنانہ الخیر الجزاء و سلمہ اللہ علی روس الاحباب و
 اسید و ارست کہ بحکم واقعہ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این رخگان جنب
 قبول او سبحانہ و تعالیٰ حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گرد و آن واقعہ اینست کہ
 سید فرمودند آن سرور اعلیٰ الصلوٰۃ و السلام در سبج جامع بر ہانپور با خلفا کبار رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بزمن افتاد و بحضرت صدیق اکبر خطابہ
 نموده فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ہاست و مقبول او تعالیٰ و آنکہ
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و ہاست و مرد و دوحق جل و علام شری گفتند چون
 این کلام ازان حضرت شنودم شکر ہاورد لم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ الطلق ہاشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ برافی المظہیر
 من مشرف شدہ فرمودند رو و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر تقریب
 آنکہ از اروالام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شبے از صفحہ مسجد
 جامع بر ہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع دہشت افتاد و چنانکہ یکدست من خستہ
 و شکستہ شد اما افتاد و ہمان بود و ظہور معانہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان
 ازان افتاد و سرور شد کہ شکر انہ انرا حلوا چنتم و اعتقاد چنان بود کہ ہر کہ ازان حلوا
 تناول نماید بہشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگیہامی حضرت
 ایشان قدس التدرسہ کا فرمودند در ان ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدیم که همه کائنات گویا خیمه است افرشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و مقصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه در مرکز
 است و آنحضرت از راه آن نگاه می دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 مقصدی کار است معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نماید
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 تنوعه ادراک نموده سر انجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
 که چندین راقم میگرداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
 راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید و خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از فرزندان ایشان میمان شدیم جناب سید میزبان را آکید فرمودند
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که بعد از ساعتی شور بر خاست
 که بزای را درین میان بجزئی که فرج کردند کم بسیار و روی افتادند بنوعی
 که در ساعتی آن گوشه استخوان رسیده و عجب تر آنکه بیخ کر می به
 گوشتهای دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند که این
 ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایت چون گفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از ایشانان آن بلاد که از علان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
 این یا خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت همانان ویرا فرج نموده اگر چه تحصیل
 علوم ظاهر سید را کمتر است اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
 علوم حضرت ایشان قدس سزاو حدت بصرت و حضرت ایشان نمیزند
 مگر رسیدی را بحدت بصرت و در مکتوبات کثیره کلمات مکتوب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد و آسنباب فرموده اند که لا
 یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را در ضمن دو ازده برکت
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلب و ترقیات آنها
 نوشته بودند در اکثر اخوان بموجب اکثر و اخوانم فی الدین امیدواریم است
 و کریمه شنند عضدک باخیک نیز مویدا این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود و سبب که ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمرشان در کارخانه فرشته
 پروت انداز و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه با آنها مفاخرت و سپاهات باید
 کرد که سبب ازین راه در واژه عجب کشاده گردد و بلکه باز که حکم ایما شنبه من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تهم و دشمنیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمه بل من فرید مرطوب باشد
 اے برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بود و وصل استقامت بر
 شریعت بجدی که بر ترک اذنی اولی از ادب راضی نباید شد و سرخ
 و شبات است بر محبت و اخلاص شیخ ظریقت بر بنی که بر روی مجال عمر من
 نماند بلکه جمیع حرکات و سکانات او زیبا و محبوب در نظر مرید و رأید الر بعبیات
 اللہ سبحانه این دو وصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سبب پر سیده بودند که اسمالی که مبادی تعینات انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیمات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
 یا نه و اگر هست فرق چدیت اے عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات آسمانست و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن آسمانست که در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن آسمان همان آسما
 است که بقیصر از قیوم و ماخوذ گشته است کلا راداة، مطلقه و الارادة
 المقیده بشئی و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 ترقی واقع میشود و دفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود پس عمل آن سر
 علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت یا بر طریق
 عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود و خلاف آن از ابدعتها منکر میدانیم و
 در منع آن سبب آنست که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که
 بنا بر عرف و عادت است و خلاف آن را عبادت منکر میدانیم و در منع آن سبب آنست
 نمایم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن بینی بر عرف و عادت است
 نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلد با اعتبار تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت نبوی نیز مخرجات است و منتج سعادت است از فرق
 میان حصول وصول سوال کرده بودند لے برادر حصول با وجود بعد تصور
 است و وصول بتعذر عقار که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
 که عقار در مدر که حاصل است اما وصول بعنقا تحقق نیست زیرا که ظلمت که
 عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما حصول
 شی ظلمت را بر نیاید قافر قاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی مافقر را بعد از تصحیح عقائد موجب ادا
 اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم بسوگ طریق علیه نقشبندیه

شرف ساخت و از میدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام در طریق زودن بهتر از هفت گام طرق دیگرست را بی که با
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق غالبشان بمنتهیان
 این طریق ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
 اسید و الزام از مع من احب بشارت نیست دور افتادگان را غائب و غاسر دین
 طریق کس است که و اقل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 دین طریق اختراع نماید و به اعتقاد مناهات و وقایع خود یا بخلاف این طریق اقدام
 کند در صورت گناه طریق چیست یک پرس سید بود که ذکر نفی و
 اثبات بهترست یا تلو و قیامت از بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و وضو است که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز
 ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از غرض و واجبات و مسکن
 هر چه کند از عبادات نافله و اقل و وبال است اول ازاله مرض خود و باید کرد که مروط
 بذکر نفی و اثبات است بعد از آن عبادات و حسنات دیگر که در رنگ غنای
 صلاح اند میدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
 فاسد و فسد است هر چه گیر و علتی علت شود و سبب حقائق ممکنات بجز
 این فقیر عبارت از عدمات است که نشان هر شر و نقص است با عکوس صورت
 علیه اسما و صفات الهی جل شان که در آن عدمات ظهور یافته اند نهایت مافی السحاب
 آن عدمات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت است که در بیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدمات بان عکوس ظاهر است و قیام آن عدمات
 بان عدمات تمیزه و این چون قیام عرض بجز نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند از دو شخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
 بجان سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانزه ذکر و مراقبه بگیرد و ساعت
 فساعت از ماسو اعراض بیند آن عکوس صور علیها و صفات و جوی جل سلطان
 در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قبرین خود که عدمات است آید و تسلط می یابد
 آن خزلت هم الغالبون معامله با آنها می رسد که عدمات که همچون اصل و بیولی بوده است
 هر عکوس او با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی گردد و غیر از عکوس اصل و
 اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرای اصول خود نیز از نظر مخفی میگرد
 چه مرای از احتفا چاره نبود این مقام مقام فغای بلند است چون انسان
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دانه ظهور عکوس است و صفات را که مراد میسر
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگرد که معشوق با صالتی بی شائبه غلیت
 بونی تو هم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
 محال انفاک نیست تا چاره ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین بمجمول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام است مقامات
 قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعینیت الله سبحانه
 عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
 هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او مخیر و
 جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
 ماند هر چند صفات نبوند در خیال سر او نمی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
 ثابت بر اندک که هر شی برابیت خود آن شی است از برای ثبوت ثابت هر آن شی
 را هیچ جعلی در کار نیست که ثبوت شی بر نفس خود در ضرورت است از آنجا گفته اند که هر
 در نفس ثابت ثابت نیست ما هیما بمجمول نیستند جعلی از برای انصاف ثابت بوجود

وراست فعل صباغ در اتصاف ثوب است لئون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لئون را اگر دانند که آن مجال است که تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجودش پس ثابت شد که شی بهابیت خودش است بمعنی
 در نظر کشفی در ظل شئی و عکس منقود است که عکس و نقل شئی بهابیت ظالی هر عکس خود
 ظالی عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است چنانچه بیت نذر
 همان بهابیت است که بظن خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را اثر
 نفس خود و چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال عکوس افعال اجبی
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند همچنین
 چون افعال ظلال صفات واجبی اندیل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند افعال و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 بقدر افعال از عالم و از افعال صفات واجبی اقرب باشند اینست بیان اقربیت و تقا
 که در حیزه تحریر و بیان آداب پرسیده بودند که چون اشیا را ظل بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه ماهیت اصل بر پا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت اما همان
 اصل باشند این زمان عمل بعض صفات که بان اصل ملائم اند برضمان چون صادق و غیر
 اما اکل و انانام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حسن و حال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و خلقم لا بد از آنکه است و عمل آن صفات بر آن ضما را بجا حظه اعتبار ظلیت رو است
 و بر مرتبه از وجود و احکم جاست و هر چه در خدا کم است به خداست جل و علا است
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصیل باصله دیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل و ائره و ولایات است و چون این تیز بر طرف نشود و

واین تفصیل کم کرد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات کتب
 نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت
 وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد که در یاد برین
 اثنا سن لدنک رحمته و بی النامن امرنا شد اشیح طاہر لاهوری سلمہ اللہ
 تعالیٰ کے از کبار صحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ و مجاہدات
 شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
 و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول قرون
 و حصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب گرفت خود را باستان
 حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشیع جو یاس مرشکرمی بود کہ در علم
 و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گمان خود باشد بر ہمہ
 ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد و لیاقت وقت خود حضرت ایشان
 بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما با کسار و ذلت و افتقار تمام
 در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از ساکنان این راہ در ظاہر سجا کساری و
 بی تقداری شیخ ظاہر دیگر می نمی نمود و بویا بودی کہ از رویشان التماس آن ہمنو
 کہ کناس را منع کنند و تطہیر فلا ہا را با و الذا رند و ایضا خدمت و تعلیم و تقسیم صاحبزادہ
 کبار سلمہ اللہ سجا نہ ہدی بلوغ و سعی تمام سبذول و ہشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
 زاد ہا مکرش نمودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ ظاہر بر مایان نہ انقدر است
 کہ از عمدہ شکر آن تو انیم ہرون آمد خیر اہ اللہ عننا خیر البچار روزی حضرت ایشان
 قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمدیجی را ہم بخو اہم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون بدانش
 از ہیئت انفس شیخ عالم عامل شود و اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
 باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت انقدر

بر شیخ مستوفی بود که بحر تکبیر چنانکه روزی حضرت ایشان استجاب را امر
 بامست کردند و نگش بگشت و لرزه بر اعضا او افتاد از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انگسار و ادب و خردست بل همین نظر اکثر نجفیه
 آنحضرت قدس ستره رسید بجایی که رسید امارت فخری راه سلوک گری
 کار بتقدیر و حکمت ملک البجبار اورا بلیه عظمی روانی داد و چون آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس ستره از حلقه ذکر بر فاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر جبین یاران لفظ شقیه مرقوم است ازین سخن بر همه یاران همیت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن نفس شیخ طاهر
 بود و تقارن آن مکتوفی لشرشهای عجیب از شیخ بنظر آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمان بودند و تا توفیق علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی بجز کرم خود و مسالمت ایشان را با اجابت رسانید که بلیه
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازة او باین قضیه ایماز نموده اند و ایضا در
 مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
 اند پ که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ نظر رفیع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت منی داد چه با تار و انهار و اجماع امت معلوم
 و اشم که بر قضای مبرم تغیر روان بود و درین اثنا آن کلام بلند عوشت الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس الله ستره العالی بیادم آمد که فرموده بچکس
 را در قضای مبرم تصرفی نیست مگر مرا گفتیم الهی چون کی از اولیای ترا
 این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و احکام نمودم با اجابت رسید و
 معرفت این سر نیز عطا فرموده و انامیند که قضای معلق دو قسم است معلق

است که تعلیقش در لوح محفوظ سطور است و معلقت است که تعلیقش در علم
 باست این قضیه و آنکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و دخل
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مبرم نماست او بهر مانتی حاصل این
 کلامه الشریف و نیز روزی شیخ ظاهر را در پیام گرفتار و از غلبه حال بر زبان فریت
 که اگر حضرت ایشان خواست سلب احوال من نمایم نیستند نشود که من فانی
 شده ام و اتفاق این طایفه است که الفانی لایرد این شطخ و اریکی بسیم
 حضرت ایشان قدس سره و رسانید در جلالت رفته سلب احوال او نمودند
 شیخ بیچاره بعد ضطر اسب چون بی آب بر خود می جنبید و جمعی از بزرگان را
 وسیله شفاعت ساختند حضرت ایشان رقم عقوبت بر جرمیه او کشیدند
 و باز ببتش رسانیدند با جمله بعد التیاء التی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان
 قدس سره باحوالات علییه نواخته بکافیت تعظیم طریقت در سلسله شریفیه
 نقش بندید سرافراز ساخته بارشاد طلبه بلده لاهور رخصت فرمودند آنگاه از
 طریق قادریه نیز مجازش گردانیدند شیخ بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان
 پرداخت جمعی را از برکات و افاضات خود بهره و ساخت این فقرات که
 از عرض او منقول میگردد و بدین علو حالات و فو برکات اوست ب منما
 بعرض اقدس میرساند چون ازان استانه علیا متوجه این جانب شدم و هر قدر
 با خود می گفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشته کجا میرم اما از غیب
 کسی میگفت راهی شو با جمله کشان کشان باین شهر آور و در گوشه سپیدی
 حیران شستم ناگاه روحانیت حضرت خواجه بزرگ رضی اللہ عنہ ظاهر شد با
 گشت که در پی کاره که فرموده اند باید شد امثالاً لامره و امر کم چندی اشغول
 ساختم و این میان چو ناله بلند استعدا رسیده بچرخ و شغل دادن

و تمام بدش دفعه نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد و یک پادشاهان
 نیز جمعیت و حضور پادشاهت آوردند بعضی ماسدان سخن را که پیر و تکبیر و بیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزها که دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشوند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام برد مولانا بعد از مطالعه گفتند
 هیچ شبهه وارد نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کردند زیرا بان ماسدان بسته شد
 ب مسمی حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی مانا
 فایان نزار عارست فکیف که خود را در زمره بندگان آن استان شماریم
 که هر چه از اینجا است همه خیر محض است و هر چه از اینجا است شر محض پس
 مایان را بان عتبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند
 و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاه است بهای طرق ثلاثه جلوه
 کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس
 تعالی سراسر هم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پندین هزار صحابه
 و مشایخ علیه و علیهم السلام و احمیه آمده مدتی می نشستند و نوازشهای نمودند
 در عشره اعکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
 علی ایها و علیها الصلوٰة و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات ^{فراوان}
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طی مقامات
 کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن
 بنورس که از آن روضه مقدسه ساطع شد تحقق گشت و بحقیقت آن

نیز مشرف ساختند و بنگرارا سجا مید بعد از آن ظاهر شد که حجت بتمامه از روی
 کار زایل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمه و محادثه نیز
 وقوع یافت بعد از آن هبل و کمرت صرف روی نمود و حال آنه وصل است
 و نه فقط و نه طلب و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
 با همها از کثرت تقصیرات خود چه عرض نناید که پایان ندارد و باین همه
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال تمزاید و تصاعد است قبل ازین هر
 یک از نسبت ثلثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت
 روی میداوند اما تا بهم خلاصی شدند گاه غالب و غلبه نیز می بودند اما حال
 بر سه نسبت یکی شده اند که گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر و نسبت
 نسبت شایخ کم شده است مگر اسیاناً چون تربیت حضرت پیر و ستمگر
 بطریق عنف و لطف بوده آنها نیز همچین ترتیب میشود آتی در انشای این
 گرمی ارشاد هدایت قدرت شایخ از و نور بے تعین و تفرید دل شیوه پیش
 گرفت که آیندگان که ترسجی منشش باریابند بعد از استماع این غنی و وصول غریبه
 حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوسیله مرسل داشتند الحمد لله و
 سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب است
 گشت از خلاوة و التذایران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
 لے برادر حق سبحانه و تعالیٰ شمار این منصب کرامت افزوده است
 شکر این نعمت دابره هم ادا نمایند و محافظت کنند که امری صداد نشود
 که باعث نضرة خلق گردد که آن مناسب حال ملائمتیه است که شیخی و دعوة
 کار ندارد بلکه مقام ملاست نقیض مقام شیخی است مباد این دو مقام را
 خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملاست کنند که ظلم است و در نظر مریدان

خود را تحمل مارید و در اختلاط و مولست با مستر شدن اقرار نه نمائید که باعث
 استخفاف است که منافی افاده و استفاد است و در محافظت حد و در شرعیه نیک
 رعایت نمائید و ما اکن عمل بر خصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیست و
 هم مناقض و عول متابعت سنت سنیه غریزی فرموده است که ریا العارفين
 غیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
 بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
 اعمال عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
 طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن گفتند طالبان بان اقتدا نمایند این
 ریایین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند
 که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج
 نیست عیان باشد سجانه این خود عین اسعاد و زندگی است بلکه عارفان در ایقان
 اعمال بسا طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچسب را استغنائیست غایت مافی الیاء
 در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که هر دو بط تقلید است نیز بخو ط است
 و بان اعتبار آنرا می نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
 خلایق درین آوان هنگامه طلب اندکای بوقوع نیاید که منافی آن مقام
 باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
 طلبند دیگر از حصول تسبیهای شاخ نوشته بود و در وجه آنرا بشارت
 بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیز می نفهمد که در آن خیریت نیست
 زیاده چه نویسد و اسلام چون این تربیت نامه رحمت شامه باجناب سید
 عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبایه هر دو جهان
 سلامت چنانچه سچ عصفور و بان و اگر ده نفر بود و فغان منتظر و آنه بیاید

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین است بی امداد آنحضرت جای فقیر جزاوة
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و شمه ایست از انفا
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم میبچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته و الاملا مته همه را امر زاید را اتباع میداوند و خود سر انجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده بعد بنی هذا و بعیشنی آخر
 حقیقت حال فقر است انہی با بکلمه شیخ در بلده لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشغول است و در تشریح و اتباع و تبیل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حیدر زمان هیچ یک از اہل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد و دیگر از
 اہل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگردفت از بہر رسیدہ است و پای
 ہمت در دامن غفلت کشیدہ در ہر سال چندین بار سپاہیہ با جمعی از درویشان
 خرقہ پوش زکوٰۃ و عصا بر کف و ردا بر ووش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مرخص میشد در ایامی کہ حضرت
 ایشان قدس سرہ در لاهور تشریف داشتند روزی سوارہ از پیش زاد و پیش مرور
 نمودند و راقم نیز در عثمان بود شیخ مشارالیه خبر یافت همچنان با طاقیہ و ازار در عثمان
 آن شاہسوار شافت حضرت ایشان تبسم گشتہ شیخ را بزا و پیش اشارہ نمودہ
 این مصرع خواندند ع آنجا اگر نسیم رسد یا صبا وز و پد و شیخ را رخصت فرمودہ در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایہ افادت و افاضت او بر مفاہق
 تلاسند و میدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالی از بزرگ زاد ہا
 ہند و ستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان مس اللہ سرہ العزیز

توضیح و تلمیح میخواند اما بد رویشان اعتقاد نداشت بل با قاسته صلوة مفروضه نیز منی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنودم که گفت همدران سال که در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقه بود و در میان
 درس و سبق و علم می طلبید که کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظاره و مطالعه در حق رو
 او رسم در اثنا رونے حضرت ایشان فرمودند که فلان نماز باید گذارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود که ارتکاب اعمال سیئه و حصول علم ظاہر نیز شمر بے
 برکتی است گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیده ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
 نمایند که بوسیله آن در زمره صالحی در آیم شاید و اگر نه از نصیحت کاسے نکشاید ایشان
 لحظه خاموش گشته فرمودند فر و اباین نیت پیش ما بیا تا چه رو و بد اتفاقا فرستے
 موعود آن برناکه مرا بوی دل بستگی بود بخامه من آمد مراد دل ندا که از صحبت او
 بخدست ایشان شوم بجز از دوسه روز بهلا زست رسیدم فرمودند خوب نکر و
 که خلاف وعده کردی اکنون که آمد ه هم مبارک است برو وضو کرده دو گانه
 او انموده بیچنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجه نمودند
 چنانکه اوستے و بخود بی بر خاک افتادم و همچنان مرا برداشته بجان من بردند
 بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از همه تعلقهما
 سرور شده بود و ملازم خدمت لازم السعادة شدم و بین نظر کیمیا اثر بر روی
 خور از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجمله مشارالیه سالها
 دران استان گذران دید آنچه دید تا آنکه حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت داده او در بلده سهارن پور که وطن مالوف او بود رفته بارشاد
 بایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاه به بلده آگره که آن بلده از خلفا
 این سلسله علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند که دران مقام ہتقاسم علیہ

تمامی و بی امرها از آنخانه بکے شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیره
 بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینو لا البلیغ تلمیذ بعضی
 عوارض مخطوطه خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز توجه
 و التخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر برے تو دانی و با اختیار است شیخ با اضطراب متوجه
 دارا خلافت شد با امید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است صفا شود چون
 رسید در اول آن مقام که سیما و فیضها بخلاتون رسید لیکن چون آن شهر
 دارا لایق بود و مجمع عسکران هنگام طلب دور از خلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمت رسیدند با آنها ناصح نشویند آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بمن خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
 گوش مکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شهر پیر زگوار او قدس القدره العزیز سر بران نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبتی تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرها
 خواست اما ویر این سود ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 خودش بضعه از مملکت بتلا گشت تا بهمان رفت بعد از آن قضیه مذکوره
 شیخ براج الدین بوطن نمود و سهمارن پور رجعت نمود و امر و زانجا گشت گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پناه
 رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فاقه و فاضله طالبان علوم دینی و تقوی مشغول
 است در آن ایام که راقم در استان حضرت ایشان بود و عرضہ داشت او رسید و
 در آن سطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشارت های خاص می یابد
 و غنای آنها مینمایند و نصیحت میفرمایند روزی فرمودند ایست سراج المهدی باز و یاد عادت
 امر نمودند امتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نکارش فرمودند با محمد شہ
 و سلام علی اعباده الذین اصطفا رقیبہ شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند
 و قابل تاویل اما هر چند ماول اند منور اندر بنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
 و چون باز و یاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید بختتم دانست که این دعا
 در اعلی است و الله الموفق این چند فقره که از عرض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
 ذلیل است بجلو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائی او
 بر آزار اهل بلاست با منہا عرضہ داشت کمترین خدمه آستانه مطهره بدیع
 بعض اقدس میرساند که احوال این شکسته بان عین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه
 باستقامت است و هیچ گونه در غیریت امور فتور را نیافته امید میدارد و که بطفیل
 نظر عنایت آنحضرت در چن نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیاید هر چند جواد
 گوناگون بیش از پیش می آیند مطبله که گرفتار اوست خلل در آن دارد و اکثر اوقات
 که حکم الهی جل شانہ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
 بخشند بی آنکه قصد با تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می یابد که عرض
 کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
 احوالهای بلندی گذرانند و حضور نقش بندیه را در اندک مدت بلکه ساخته اند و
 بعضی بفنای جسمی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
 مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه زکشت التذاف
 ترک قان مان میکنند اقرهای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها تکلیف
 بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلسل و دیگر شغل کرده اند احوال که درین
 طریق علیه دخل شده اند خیل متلذذ اند و بر عمر گذشته متاسف از بخت یکی از
 مشایخ اینجا فایده عداوت گرفته تا بجائے که باین طریق و اعزّه آن سخنان بیوده
 میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
 مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزّه و دشنامها دادند چون از نالایقی
 قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه با توجه
 آنحضرت بدولت مشایخه سرافراز ساختند فیز آرزوی که داشت که یکبار
 نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات الکلمات کلها و من اللجئات فضلها نماید هم سر
 آستانید و از انوار و کمالات آن پر توست یا بحق سبحانه بعض فضل و کرم شایسته
 بعد از نماز تہجد بان دولت سانید چنان معلوم گشت اہتمام خدمت این مقام بحضرت
 غوث الثقلین قدس اللہ سرہ تعلق دارد و میوسیله ایشان بان درگاه رسید
 و شوارست و از انوار این مقام اقتیاس مینماید گراولیا که بحال متابعت سرور
 انبیا علیہ و علیہم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
 اینهمه را بوسیله از صدقه خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
 ایشان مرئی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که این ناقابل بی استعداد
 ازلی و ابدی و محبت و خدمت خاکر و بان آن درگاه بزید و در ہمین بسیر و
 ہمین محشور گردد و بحجرت النبی الامی العزیز علیہ الصلوة و السلام اہتی از زبان مبارک
 مخدوم زاده اسلم اللہ سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بریج الدین شنیده ام مانا که طهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سره باشد که در مکتوبی بآنجناب بر نگاشته اند که طلب
کر امات نموده آید امیدوار باشمید فان مع العصر سیر اتمتی از آنجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سره سلطان وقت بعقاب تمام آبرو
طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان که بشیخ بریج الدین نسبت هم شهری بل
خویشی و دشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه با
آن مفسد از دشمنی امور نالایق بسمع سلطان میرساند بجهان او رفت و بانگسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقرار با هر چند دشمن و دل آزار
اما در وقت خطر خویشان را مددگار اندان بے سعادت پیش از پیش در سخت
و عداوت خویش بر رفت و گفت مراد چندین سال من بر آمده بان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذب بر رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار بھدیگر می کنیم
و بجا طرخیست بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدهد گوی باید در همان ایام بمرد شیخ نور محمد پتئی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت همت بسوگ این راه گشت
بخدمت بسیار خداداد و ستان کشور هندوستان رسید اما از بیچ
یک مطلب بجهول نیچوست تا آنکه قائد توفیق زمام سختی بخت او را به
استان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقہ علیہ تشبیه
مشرف شد بانکه فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن روز یکی از عرفا حضرت خواجہ قدس
سرهاچنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرورفته است و کار
جذب را با انجام رسانیده و ببرزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجہ نہایت برودہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا ویدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا ساخته نمودہ باین ویدتا حد مقام جذبہ رسیدہ غالباً عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قابل است نہ بحسبت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و اتقی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشاوالیہ سالہما سے بسیار در استان حضرت ایشان تجدید خدمات شایستہ گذرانید تا بخرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازتہ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلا و شہورہ تمورہ ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بانسجارت لیکن از وفور تفرید اکثر در معاوضہ و زور امیدوارانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون ہمینی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوجہ مرسل دستتند ب الحمد لله

وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را بچنانکہ از امتثال او امر حق جل و علا و اجتناب از نوابی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان نیز چارہ نہ تعظیم لام اللہ و الشفقتہ علی اللہ بیان اولی این و حقوق میفراید و بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصود است و اکتفا بسخن و از کل از کمالیہ دور پس گل اذاسی خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و ناپرواہی نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چه نازنین عالم ست پد نازکی کے دست آید یاری باید کشید چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد و ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جادہ الشریعتہ لمصطفویہ علی صاحبہا السلام و بصلوٰۃ و التیجۃ اتقی شیخ حسب الامر و در کنار شہر مذکور بر ساحل دریائے گنگا آمدہ چون بلبل شوہر

از کاه و گیاه کلبه پر و خسته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال و آن
کلبه میگذرانند و در آن مسجد با داس صلوات و طاعات و افادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از تقبار فرمودند یا نجبار و هم از بعض مخلصان حضرت
ایشان سموع گردید که تقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کس نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان به علی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعض اعزه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجات
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند و این من
بس خاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود نمایان را نیز میسر
است پس ما از این استماع چه فائده بود آنچه حضرت برین خطر مشرف
گشته بعتاب تمام مشائرا الیه بار از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانهای گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروزیه میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت ورا آمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذراید که ایشان نفسها را فرجه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعض حجرها را بر مسجد فیروزیه مدتهاست که از سرفین و غیره با
لوث مانده اگر حکم شود و مشار الیه آمده بتطهیر آنجا مشغول شود که هم کس نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خروند
جوانمرد چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلبیده داشته باشفاق
نواختند لمولفم راه رورسجوردل زبیر خردمند طبیب به جان بر و بیمار

کز جان بشنو دین طیب
 شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی
 آنجناب از اتصالی ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
 لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مالوف شد چون بدالسلطنت
 اگره رسید در جوار خواجه عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم
 که گنت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و تین دیدیم بشیخ قرار داده شد که
 تا در اگره باشند با هم همسایه و هم نشین باشیم صحبت کتاب درسیان آریم
 روزی تقریب شایخ و علم تصوف شیخ را برین طایفه شکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسند توحید وجود و بحضرت
 ایشان مومی المیه را شکر تراز همه دیدیم ازین مقوله دوسه روزی گذشته بود که
 حضرت ایشان از سر بند باگراه تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بجانانه ما آمده گفت بحال من
 ازین محله بجایه و دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من که نزد شماست
 من بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مر و صاحب و عالم است اینهمه ناخوشی نازیاست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی رفته خواهد
 نمود اگر حج نسویم مشکل و اگر شویم از آن مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان
 ندارم این گفت مرخص شده بجله دیگر رخت کشید بعد از دوسه روز براس
 جزئی که مانده بود بجانانه ما آمد باهم شسته بودیم و سخن علمی بیرفت که ناگاه یکی
 آمد که حضرت ایشان اینک پدر و ازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در
 آمدن بنشینستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام سلسله باشد که از

ایشان

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون شما مستقیماً احتیاط آنست که از شما
رسیده شود بعد از اول مسئله که آن در غایت ظهور و شتاب بود و در جانب
شیخ حمید کرده فرمودند که با شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر کیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند نگاه برخواستند هر چند التماس
نمود که محظوظ وقت نمایند که جهت خدا و مان سفره میباید این پذیرفتند و برخاستند
بشایستگی تبارون دروازه شدیم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود دم نبردست باشد
دیدم که مشارالیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود دیدم و دانستم که بچانه خود رفت یکی را فرستادم که بگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیر گفت
تا همچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذوالیاس و
تاکس الروس ایستاده همانند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنوافقت تا بعدی مغلوب شد و کجاست صحبت
ایشان مشغول که آشنائی با او اکتب خویش که با آنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرپند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفتند خواجہ عبدالرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزی یکی از اعظم امر که در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلمای روزگار یدالشیخ چه گرامت و دیدید که مرید
شدید گفتم ما جامعیم از اهل علم هیچ گرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علماء و عملاً کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نشنیده گفتم این اعتقاد

ملائم حال اہل علم است کراستی گویند کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
 شما اعتقاد تمام است قبول کردیم و مانیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ نثار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بخر بقدح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بقصرت حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود نیچہ بر من مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشقہ بازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذارنہ میرفت خدمتے مرشد می میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دوران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجای
 میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے و مانند شیخ را زدیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خود را چنین وانمودن باجملہ قرب و وسال در عقبہ حضرت ایشان
 بسخت نگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ نگاشتند ہوا بعد الحمد و الصلوٰۃ فیقول العبد المتقرب الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان اللخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنکالی و فقہ اللہ سبحانہ لما کتب
 ویرضاه لما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولا
 بعد ان حصل لہ اندماج النہایتی فی البدایۃ اجزت لہ تعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ لہ اسرار ہم الطالبین الترشیدین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ و المسؤل

من اللہ سبحانہ ان بعصمہ عمالاً یقیق و یحفظہ عمالاً یغنی وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہم و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات چون سنت مشایخ نست
 قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پائے مبارک مرا کافی است حسب الایمانس کفش یک پائے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجوع اہم قری کردہ و مرخص شدہ و ما حال کہ زیادہ
 از بست سال گذشتہ آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض در استیلاج مشکلات و شفائی علل التجامی آرند و مرادات میرسد
 تا بجدی کہ احتیاج اطباء در انصوب کمترست با بگلمہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت **۵** اگر خالی ازین او بر سر آید یا مر بہتر چندین افسر آید **۶** چون بطن او در
 اقصای ہنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشف آستان رسیدن عتوات
 تا امروز در آن حد و بر سندا فاضلہ و افادہ است **۷** حجتہ از طلبہ علوم دینی و طایفہ
 از سالکان طریق یقینی از بر کاتش بہرہ و راند اللہم کثر انوافی الدین سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
 ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقر الا انجالی روز بروز موجب از ویا و شکرست
 و ہمین توقع را در مادہ دوستان و در واقفادہ داروے عزیز دین راہ غیب است
 فرلہ اقدام سالکان بسیارست **۸** شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک نگاشتنہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحتست سہا و اغفلت
 وقع شود از غلط این راہ می نویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بجز اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در مادہ جزئیات مذکورہ باندا زہ آن کار خواهند فرمود بدانند کہ بعضی

از اعلیٰ و اخصو فی آنست که هر گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
 فی الحقیقت افضلیه آنها با جماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک و در
 مقامات آن بزرگوارانست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بنبیا
 که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود و عیاً ذابا لله
 سبحانه من ذلک فشار غلط جمیع آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با آنها
 است که سبب تعیین وجود ایشانست و باین عروج هم ولایت تحقق میشود و غایتاً
 عروج در آن است و از آن سهارالی ما شار الله تعالی ابا وجود این عروج ما و
 و منزل هر که ام ایثایان همان همست که سبب تعیین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما باید چه مکان طبعی این بزرگواران
 در مراتب عروج همان اسماست و عروج و بهبوط از آن اسما به واسطه عروج عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر از اسما بلند تر واقع شود لا جرم ازان
 استانیتر بالا تر خواهد رفت و آن تو هم پیدا خواهد کرد و عیاً ذابا لله سبحانه ازان که آن هم
 یقین سابق را زائل گرداند در فضیلت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت
 اولیا که با جماع فضل اندیش تباه پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بنی نهایت
 فرموده اند و بوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما مکنه طبعیه عروجی ایشان
 است و در این در اینجا کانی و طبعی هست که ادون آن اسماست و از منزل
 آنها چه فضلیه هر شخصه باعتبار اقدسیه هم اوست که سبب تعیین او گشته است
 ازین قبیل است آنچه از بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات
 عروج بزرگیه کبره را حاصل نیابد و بی واسطه او ترقی فرمایند و خواجیه مایه فرمود
 که راجع نیز از این جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که بیدار

تعین بر زخیمه کبریه است بفق گذشته اند تو هم کرده که بر زخیمه کبریه در میان
 حاصل نمائده است و از بر زخیمه کبریه حضرت رسالت فائمه علییه و علی علیه السلام
 الصلواته و السلام مراد گذشته اند و حقیقت معامله آنست که بالگذشت منشأ
 آن غلط یعنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در سلسله واقع شود که مبادا تعین اوست و
 آن امم جامع جمیع است بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
 بهمان اسم است پس ناچار بودین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات شاخ و برگ است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته بنتهای آن امم خواهد رسید و
 تو هم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات شاخ و از آنها
 گذشته نمودن است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون بن
 مقام خود را جامع می یابد و دیگر آن را اجزا خود می انگارد و لا جرم تو هم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیدانند
 که ارفعیه لوائی او از لوائی محمد نیست علییه و علی علیه الصلواته و السلام بلکه از فوق
 لوائی اوست علیاً سلام که در ضمن حقیقت اسم او شنود گذشته است ازین
 قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب
 عارف بنمیدید هیچ محسوس نشود و اینجاست تباہ نمودن حقیقت است والا
 عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب و چو چو اعتباراً
 و چه مقدار نظوری که در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چه قلب
 عارف باشد روتیه اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشال و واضح
 گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غایت آید و در نباشد که بگوید
 که من از کوه زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلانی او از اجزای خودست و کرة زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینهار اجزای آن ساخته اند و کلانی او از ان نمودجات
 که اجزاء و اندزه از حقیقت کرة ارضی و سماوی و همین شتباہ نمودجات حقیقت
 شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیدانند که آن شمال بطلی ازطلال تهر
 اولویت است و نمودجات است از نمودجات آن نیز حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست ماللتراب رب الباب و هم در بنیقام که سیر مالک در آسمی که رب او
 واقع شود و گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین انوس فضل اند بتوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانیز فرزا اقدام
 ساکنانست عیاد و بالشد سجانہ که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی پیوست
 و چه عجب و کدام فضیلت اگر باو شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمیندای که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و اسعات از بقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل جبر
 که خارج ببحث است چه هر مجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم نوروز
 و حکیم بوقلمون فضل دارد و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل الهی
 است که عالم و حکیم ثابت است این درویش را نیز از این شتباہات بسیار واقع
 شده بود و از این تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتہا این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بود که در یقین سابق سرگزیند بذب
 زلفت و در اعتماد و جمع علیه فتوسلے راه نیافت شد سجانہ الحمد و المنه علی ذلک
 و علی جمع نمایه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشود در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگردد و مجملآ اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این یادتی
 راجع بر فضل چیزی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که ماز فضل بر تو
 الهی است جل سلطانه و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور است و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه بتوبه و استغفار و انابت التماس آورد و بقرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
 کشف ظاهر نشود و خلاف عقدهات اهل سنت و جماعه سرمولی نکشفت
 فکر و در این خوف غلبه کرد که سبب این کشف مواخذه نمایند و ازین
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار دینی آرام ساخت و التماس
 را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر فرزند غریزی افتاد و درین معامله آن غیر زرا محدود
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معلوم
 را کما یبغی دانم و در وحایت حضرت رسالت خاتمیت علیک و علی آل الصلوات
 و اسلام که رحمت عالمیان است درینوقت از زانی فرمود و تسلی خاطر خیز نمود
 و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه اولویت که مخصوص تاهی است که
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر بنجه نکشفت
 گردانیدند که جائز نیست نماید و محل این با کلمه زائل گشت و این در ویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسایل خود نوشته
 بود منتشر گشته خواست که منشأ را غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ را
 گشتم است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را اشتها توبه در کار است تا مردم
 از آن علوم خلاف شریعت فم نمکنند و تقلید نیفتند اب تعصب و تکلف تضلیل کنند

که درین راه غیب انجیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و
 جمعی زتمونی میفرمایند و والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند
 که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بفضالت رفته اند و راه راست را کم کرده و نشان
 آن دخول و طریق صوفی است که کار را با انجام بارسانیده غلطها کرده اند و بقتل
 رفته و سلام اتقی مکتوبه الشریف را تم ایخروون گوید که حضرت ایشان در رفیق
 که بحضرت محمد دم زاده کلان قدس سره هم درین متنی نوشته اند که ذکر یافت
 آنچه معامله عروج سالک از چهارمبانی تعیینات بزرگان بشناسد واضح گردانیده
 اند و آن اینست که رقم نموده اندب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت
 اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قس قاسم عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
 قوی باشد عروج او تا که نماند تحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
 رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسم بوده است نه باعتبار ذات
 و بعد از وصول به که نماند چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمرکز طبیعی
 خود رسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
 ما نحن فیه عروج ان سالک از مقامات باعتبار قسرت که آن قاسم افراط صراحت
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جواب که گفته شد مناسب حال شتی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکبر باید و جهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میسرند خیال میکنند که ترکت

پاک بر در مقامات پیدا کرد و اندر چنین است بلکه ایجا استمباه ظل شے است
 بنفس شے اللهم انا حقائق الاشیاء کما هی و جبا عن الاشتغال بالملاهی بجزمتہ
 سید الاولین والاخرین علیہ و علی آلہ و صحبتہ الصلوٰۃ و التسلیمات اتمها و اکملها
 شیخ فزعل رحمہ اللہ تعالیٰ لے دی نیز از قدما می اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سرہ و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر سعادت حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز سیکر و دید و در حسن اخلاق و مکار
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منقرو و حال شیخ مشاء الیہ از
 یمن تربیت آنحضرت کینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتند کہ حضرت
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ فزعل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در ہمہ جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 بیچ نمی یابد انتہی کلامہ اشرفیت بعد ازین ماجرا نیز سالہا سے فراوان شیخ در حضرت
 آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذراند و بزواید و فوائد رسید
 بتعالیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر بیسر شود و مغتنم باید شمرد و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ فزعل شمارا مغتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتہی از خلص اصحاب ایشان شنودم کہ وقتے شیخ مذکور
 بعضے از جبال و مفاوز آنحد و و بسیر رفتہ بود ناگاہ جست گرفتن جانوسے
 بکب غازی شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیہ بیچ کس را اطلاع نماند و حضرت ایشان را کہ آن دم در سر ہند
 اشرفیت داشتند صورت آن معاملہ در نظر آور آمد بیاران فرمودند دیدہ
 ہ شود کہ شیخ فزعل در جاسے ہولناک افتادہ و دست و پای ہینند کہ ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسبع حضرت ایشان
 در و ایشان گردید و موجب خرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که بی انصاف
 که آنرا دیده بود و بجز دم آن نوسه نمیکرد و آنجماعه آمد و شیخ را بر اسباب ازان
 متعجب بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهنار و بیست و شش باختره ثنات حضرت
 ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و در اینجا تلم و دعا یاد و شاد فرمودند و در حد
 تعالی شیخ ظاهر بدخست سلمه الله تعالی و در او اهل از عسکران
 بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یک از قلع بود و در راه آن سفر شب غیر صلی
 علیه و سلم را خواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفا و صحاب دیگر غرضی
 عنتم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسر در ویرا فرموده اند که بعد از انقضای
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 با هر آن سرور صلی الله علیه و سلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
 برآمد غامز جامه ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
 خارستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن دلم
 خاوش دانست که بجا جت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری
 ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند و
 در آن بجز از بد هقانه لاتی شد با سها خود بوی واد و پلاست از وی بست
 و در پوشید و بجهت در ایشان آن حد و رسید چون نزد متعلقان او حیات
 و نجات او مجهول بود و بنیت آنکه الهیه خود را مطلق العنان گرداند بجا شد و جز
 خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا آنکه تو بر پیست آن غیر وزن گفت
 من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا گرفت و مکر و است باشت
 در رفیق الطریق شد و بخدمت یک از مشایخ آن حد و که از صاحبان

رسیدے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد و بجد و دینی و
 لایبورش اشارت کرد و چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زنجوی و باقی بجز بقدرس اللہ تعالیٰ سرہ آفتاب جہانتاب
 بود و سماعہ افر و ز طلب اخرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرموده بود و مدحیران میمانند بزمان
 محرے لے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی الشرحه که جانشین بنی ترک
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شده ان آستانه علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که
 تمام در خلوات و جلوات همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم بشاہدی بود گویند از آنجا که مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بیان شیوہ بعضی میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع معارف بلند نوع آری و طبعی بر زبان میراند و سر می جنبانند که
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند که این اسرار بر مولانا طاہر و ارشود
 و ما ترجم آنیم باجملہ بعد از تجلے بزبور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت داده بچونہر فرستادند لیکن لے بنیتی کہ او داوند و
 گفتگو و نشأت و درخواست شیوہ گرفته کہ جمعے او را از لایتہ میداتند و طلب
 را لے ازین راه رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در جمیع تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عرضہ مولانا رسید کہ در ان مرقوم بود و طلبا
 را باین فقیہ رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجیب مرے سادہ دل
 ملاک امر محافظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن ہر کہ احوق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گر و اند حسب الامر فالصالح و جہاد

بدان باید پرداخت و نیز بر لے انجذاب و لهاے طلاب وضعی که طاعت را انجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکی از مکاتیب سبوحے
 نیز نگاشته اندب مقصود و از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرد آید
 ضلالت جمعی را راه حق جل و علا از نهونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
 شغوفے کنند و ترقیات نمایند این ششتر رانیک نگاشته است
 کنند که بقایای سستی خود را بر دهند و کوشش نمایند که مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و
 از مقصود باز دارد و مانعے الرسول الا البلاغ انهی و این مکتوب عزیزه والا که بطریق
 اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز از ان حضرت
 رسولان ناصر در یافته الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین
 وآله الطاهرين آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذلست و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادلے و طمانعت عبودیه و محافظت حد و دشرعی و رعایت
 سنت سنیه علیهما الصلوة و السلام و اتمیته و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و تسلیم ظواهر و در تپه عیوب و مشاھده استیلا و زلوب و خوف
 انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود و ترسان و لرزان بودن از شهرت و
 قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب امر من الشرائع ایشار الیه بالا صا
 فی دین او دنیا الا من عصمه الله و تتم در کشتن افعال و نیات اگر چه مثل فلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود را که چه صحیح و مطابق باشد عتماد
 نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مگر و باید دین و تقویت ملت را و ترویج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم نماید گاه است که از کافرو

مکتوب

حاجی احمد اید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ یوید بہ الدین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب اید و ارادہ شغولی نماید آنرا در رنگ بپر و شیر باید دانست
 و باید بر سید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر مرضا در قدم
 مرید و نحو و فرج و سر و پند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن نہست
 در استغفار چندان نماید کہ اثر سے ازان سرور نماید بلکہ بجائے آن فرج
 حزن و خوف نشیند و نیک تا کید نماید کہ طعنے در مال مرید و توقعے در سناغ
 و نیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی ہرچہ آنجا ہمین
 خالص میلید اللہ الدین الخالص شرک را در ان حضرت پیچ و بگنجایشیت
 و بدانی کہ بہر غلطیے و کد و رتے کہ بر دل طاعے کہ و ازالہ آن بتو پواستغفار
 و نہامت و التجاہا سہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کد و رتے کہ از راہ محبت
 و نیایے دنی بر دل طاعے شود کہ منقص میگردد و اندوختنچس مینازد و و ازالہ
 آن تعبیر تمامست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حب الدنیار اس کل حطینہ بجان اللہ سبحانہ و اہم عن حببہ اللہ نبیا و از باہسا
 و الاضطرار ہم و المصاحبہ معہم فانہا سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و و وار
 عمیم اخوے ارشک کہ شیخ حمید حسن وجوہ مترو و آن حدودا انلاستماع
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
 یوسف **سمندری سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب
 است حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاطلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ مترجم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہند رفت و چند گاہ آج گزرنید
 و از برکات انظار سیمت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببا نیش قدم رنج نمودند
بتفزع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظری و
و توحیحی فرمایند که از مقصد اقصی چیز یابد حضرت ایشان را بر نیاز مندی
اول بجشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
مولانا یوسف گوید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت انحراف رنج دل
طالب او بود و جلوه گر شد این گفت و بعد از آن جان بجان سپرد جسم
سجانه مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست میان
کابل و قندھار آسجناب از علما آن بلده بود و تاجر سے ازدوستان و
ہم شہریان او کہ بہند و ستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزوے از مکاتیب
بلند آن حضرت با خود بردہ مولانا ازوے احوال اکابر ہند پر رسید و
شناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال بے پروہ بی بیج اہمال متوجہ بلده ہند
سر ہند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیہ باخلاق
و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ و حضرت
علیہ بسر بردہ سرافراز گشت و تعلیم طریقت مجاہد شد و بوطنش رخصت
و او ندر جعت نمودہ حسب الامر باین کار شکر ف پر دخت و در ہر چند گاہ
بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستم سگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او کردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایٹمان بے مرسل دہشتہ اندھین برنگاشته اند بھروسہ
 توجہی سجال شہانمودہ آمدید کہ مردم آن نوسلجے بجانب شامی ووند والتجا بشما
 می آرند معلوم شد کہ شمار امداران زمین ساخته اند و مردم آن حد و درابشما مربوط
 داشته شدت احمد والنتہ علی ذلک ظہور این معاملہ را از جملہ واقعات نہ انکارند
 کہ از مظان ریب و ہشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
 ایضا در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کمائیغے باحوال
 خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و از ادلیل اصاع خود ندانند
 احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ فشنان
 است اورا ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت و بی شعورے سید یازار و اح
 طیبات حال اورا فاقت می بیند متحد و مابین دید پانچ ولالت بر ترقی نیست در
 شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنت کہ غیر حق را سجانہ
 بیچ نہ بیند و از ماسوسے او بیجانہ در سہار اندیشہ او بیچ نہمانندہ آنکہ اشیا را
 غیر اوتعالے نہ بیند و بعنوان ماسوسے نہانداین خود کو کثرت بینےست بلکہ
 غیر اورا سجانہ نہ بیند و نہ انداین حالت معبر بقنات و منزل اول است
 از منازل این راہ و بدونہ فرط افتادہ بیچ کس را آنکہ دو این فتنانہ
 نیست رہ ہر بار گاہ کبریا بظہر و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقر
 در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر کے نگاشته اند تفریب آن معرفت شہوہ
 کہ ہر ایسے کثرت تعلق دار ولذت بخش و شہوہ و تنزیہی کہ زد و جہل و کثرت
 وار و از التذو بید است و بی مد شیخ مقتد اباین راہ رفتن متعدد نوشتہ
 اند کہ مولانا احمد برگی کہ عوام اورا از ملر ظاہر میدانند و از نیز علم باحوال خود

و یاران خود نثار و مسرّش آنست که باطن او متوجه شہود و تنزیہی است
 کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ علما بغیب است باطن او از بند
 فطرتی التفات بشہود و کثرت آمیز نگردہ است و ظاہر او بتشریحات صوفیہ
 مفتون و مغرور نگشتہ و جو و شریف او در ان نواحی معتنم است ایخالت را کہ
 شما از حصول آن خبر دادہ اید مولا ویری است کہ بآن حال متحقق است علم اولم
 یعلم تزد فقیر مدار آن بقعہ بر وجو و مولا ناست عجب است کہ بر اہل کشف
 آن نواحی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولا نا در رنگ و جو و
 آفتاب ظاہر و باہر است انتہی کلامہ الشریف خدمت مولا نا در حد و دہزار
 و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بقا تجمہ و ادعیہ کثیرہ روح
 او را شاد کردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا نا شد محبت او نمود و ہالفا
 تمام او را یاد کردند و بیاران مولا نا نوشتند عزائے مغفرت مولا نا احمد علیہ
 الرحمۃ یناید وجو و شریف مولا نا درین وقت مرسلانان راستے بود از آیات حق
 جل و علا و جتے بود از رحمتہاے او تعالی اللہ لا تحرنا اجرة ولا تقنا بعدہ
 مولا نا محمد صالح کولابی رحمہ اللہ تعالیٰ وے از قلم اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از نے
 شنووم کہ گفت چون طلب اینعنے درین پیدا شد اکثر مشایخ وقت را کہ قرب
 بودند ملازمت کروم انا از پیچ یک کشتہ دست ندا و تا دریکے از جمعات در
 اگر ہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن دلم را با حضرت
 پنجابی پیدا رکشت قدیموس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
 با جاہت رسید ہتھا دران آستان بسر بروم انا از پیستے استعداد مرا
 فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد از بنعنے حیران و گریان می بودم

اما ماه مبارک رمضان فی آن حضرت ایشان ممکن شدند در آن اعتکاف نشسته
 طشت و آفتاب برین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 من غسله را گوشه پرده تمام در کشیدم آن آب شراب است که فرای من شد که
 نوشیدین همان بود و کاشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا امین
 توجه و عنایت آن حضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمیع اطفال را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنیده رفته فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهره تمام گرفته و نیز ازین عرفیه مولانا که بان حضرت نوشته بودید امیگر ده
 باب هو عرضه داشت که کترین خاکر و بان آن مقدس درگاه محمد صاحب بعضی
 خادمان آن آستان میرساند غریب نوازا و ذر پرور از صدقه بندگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب الکره مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگرد
 و هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاد و است
 ز راه تفصیل مطلوب رسیدن بے دشواریست و جاز درگاه آن قبسمه
 حقیقی است که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالات
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کینه خطور نمیکرد اسما نیز توجه خاص
 بدان سرفراز گردانند که بغایت العالیات برسد و از منقصت و اربده از مراد
 بود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر آنچه چیز بوقوع
 باید و این بی توجه و عنایت آن مراد میدان صورت پذیر نیست امیگر که ازین
 که یاس رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب با جلال
 بخت خود راجع دارند که مستضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر مغفرت

جمیع امام الیوم القیام مدو باو با بی و آلہ الاحیاء انتمی مولانا و خطایف یومی
 ولیلے حضرت ایشان قدس اللہ سرہ و بشارہ و تائید حضرت مخدوم زاد با
 کبار سلم اللہ تعالیٰ جمع کروا سجا می نویسد کہ چون از حضرت ایشان کجج و ظائف
 اجازتہ فرمودند کہ علی کہ شایان اتم است عمل آن سرور است صلے اللہ علیہ
 وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشتہ شد
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و بان است علیہ الصلاوۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ بہر چه موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے از او عمل آرید و ہر چه نہ چنانست موقوف دارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر حضرت شتافت رحمہ اللہ مولانا
 محمد صدیق کشمیر سلم اللہ تعالیٰ وی از شرم بہ نشانست و غنغوان
 جوانی ہندوستان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقرا
 عبد الرحیم شتر بنما سجا نامان اختیار نمود کہ فان مذکور غفور را این طایفہ بہرے بود
 کذلک دین آیتنا مولانا بشرف صحبت حضرت مع خواجہ خالی ز خود باقی بقیہ
 قدس اللہ سرہ الا قدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 این سلسلہ برو ہشت گویند حضرت خواجہ قدس سرہ را کہ تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بزبان مبارک گذشتہ بود از وی شنودم کہ گفت صباح عید
 باہند تن از درویشان باستان حضرت ضی اللہ عنہم رفیقہ ایشان از منزل
 شریف شیشہ گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرابا لباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
 جمعیت بخش خاطر پریشان شدند از دامن تو ہر راح گلابے پزند بر رو
 سخت خفتہ آبے با مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر آفتاب خان جوانی و

کشمیر

شغف شعر خوانی و کامرانی بهی خودنیار است خود را با خفرت سپرد و راهی به
نسبت خاصه آن بزرگواران بر دو ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
رسید بجا که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب به مولانا صاحب کولابی از حال او چنین
نمبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از هم جزئی بهم که محقق شدند مع ذلک نظر تقوی و ارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید سیل بر جوع نمایند و الله تخص بر رحمت من یشار اتمی کوهه اشرفین
مولانا در سال هزار و سی و دو و با جمعی از متعلقان بر خصت حضرت ایشان
بزیارت صحرا بین محترمین زادگاه الله تعالی مشرف شرف شده سابقا بهی مرتبت
نمود چون و البستان کورین کثیر بود و زاوراه قلیل مختهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیه است که کثرت شریفه بسیار
معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه بر نگاشته بودند از انجا برون کرده مع جمعی که دو
نیز در وفات مکتوب بنام و مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این محظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بحسبت و اخلاص تمام متوجه ماست و روان این تحریر
در سیر پدختان و ماوراء النهر است همه جا و قدش خود با دلبه علوم و معارف
حضرت ایشان فیضی الله عنده آشنائی تمام از شوخ و نیکو سیکوید حکایت غریبه پیشه
که با چنین را که تعبیر تمام است از حق یقین این طائفه بوزن شنوی معنوی بنام
روم قدس سره در نهایت متانت بنظم کشیده و شنوی دیگر نیز وار بوزن نظم
خسر و شیرین از انجا است این چند بیت که مناسب حال راقم حروف است
ب بهنهای چنین سیل و لم چیست پوزین نهانش مستن صلح چیست پنگم

این در سگ خند و رباتم پدیدین خند از خلاق دو ریاضتم در غلط گفته اگر سگ و انانین را
 که خود را کرده ام نسبت با و بازه رنگ این سخن افغان آر و بیکه بد عمدی را ما خود را شمار و پند
 سگان حج و صاحب حج را شناسند بیس از شناسا گیسر سندی نه خود را می شناسد بی خدا را پند
 بد نام ساز و شل بار این درین است که عمرن بس شده و اگر کفر نه از تویم جبر شیده ندانم بر چه ملت یستم
 نه سگ نا آدمی پس که تهمین بد و کلام حقایق آمیز که دلیل صحت حال و در جات
 جمال آنجناب است بسیار بظهور آمده است از جمله این عراضه که بخندست حضرت
 مخدوم زادگی خواججه محمد سعید سلمه نشد و بقاوه نوشته است عمل و علم علی سید ناو
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلواته مدخلنا بهائی حفظ عنایتک عرضداشت
 کترین سیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان درگاه مراد بخش است عرضه میدار و که اگر چند دیر یست که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن با ما در شوق گاه گاه حرکت الذبوح نموده خود را قریب
 صاحبان دین و دنیا میداند از غنایت بی غنایت آن قبله آگاه و لان همیشه
 پنهانهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فرخنده است و از ریزه آن خوان
 عظیم الشان مزوق است هر چند از کار رفته است ولیکن جوی و بجز در مزمنه دارد
 چنانچه از انجا به تحریر میرسد خوشوقت آن دے که بجای رسیده است
 خوشروز شب دے که بجای رسیده است به از فرق تا قدم همه عظم عجب
 دار پندستم چکن زلف نگای رسیده است به خوش روزگار پیش پدایت که در
 خزان پذیرختش ترازه رنگ بسک رسیده است به و چند بیت در ایام ضعف
 معیب که معی داده بود و گفته شد آزانیز بخندست عالی معروض میدار و
 طلوع شمیس من از وجهه هست عالیست به توجبه دلم از رتبه صفت عالیست
 هر انظر بجمالی است به حجاب نقاب به فضای آن نظر از دیدن قصت عالیست

چه دست رد بگنایم زنی که نشناسی به حقیقت کنی کان ز مغفرت عالیست به
 بعلم خویش چه تازی بسوی من می نازد که شان جہل من از طو و معرفت عالیست به
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگر و دست الفاظ را
 بدامان معانی رسالتی نمی بیند در یغآن سخنی که داند گفت نتواند مولانا سے
 مذکور باین بر حکایت کرد که در ویثی زندہ پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از نفس ہویدا بود و بنج لاتی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بردم گفت از ایشان بیخ فارق عظیمی دیدم که بگو من آنچه دیده بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فارق بیس شگرت دیده ام بتو سیکویم بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرمند آدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر رآدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
 ایشان کردم یکی از مساجد رآدم همسایه مسجد ازین اطلاع یافت و مرا
 بخانه خود برد و مهربانی نمود در اثنا سے پرس و جو با من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان خرم کرد و مرا
 حیرت فرورگرفت مگر گشتم باطن شیخ تو متوصه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طعن را بان شمشیر پاره پاره کرد و ندویر
 رفتند من از مشاهده این معامله همیشه که یافته بودم با مطراب بر قضا
 ایشان حیرت برآدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی اسحر که ببل از مت ایشان مشرف شدم و بچنان
 در عتبه و خوف بودم ایشان مرا در آنغوش کشیدند و قسم نمودند و فرمودند
 ما سنی باللیل لم ینکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمه اللہ تعالیٰ لومی حضار شادمان است کاز

صالحی
 ز...

بلاد اصفہانیان است و خداوند مسکن است و جموشی و از فضیلت بہرہ و رسالہا
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ فیجہ بود و نظرات عنایات شرف
 شامل حال او تابد آنچه دید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از اول
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با اشارت و تالیف حضرت مخدوم زادہ معصوم نام معصوم کر و اسلٹ
 تعالیٰ فرہم آورد و در وفات مسکوت مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادند
 و کنارتان شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافاوہ و افاصنہ
 طالبان بیگز راند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکلیف و
 صفا بسر سے بر و شرف ایشان در مکتوبے سیکہ از مخلصان نوشتہ اند کہ وجوہ
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قرآن الشعدین
 است در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چندین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شہاست و بجوار شہ آمدہ است نسخہ معلوم و معارف غریبہ
 است و چیز ہائے ضروریہ این راہ نزد او موع است طاقات و بیان اقتاد
 را مہتمم است کہ نو آمدہ است و چیز ہائے نو آوردہ است از فنا و بقا نزد او نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقای معارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در ہر جا گذر گاہ است
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما کن تنہا
 نمودہ دریافتہ است و اللہ سبحانہ الوفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از نئے یار محمد و
 کہ جامع مکاتیب و دفتر اول است ہاستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما
 اصحاب ایشان است قائم لللیل صائم النهار است نسبت و حضور این زرگان
 از جهت او پدیدار و کثیر لشکوت و المراقبه و حسن الوجوه است روزی بین فقیر
 گفت که من از حسن چهره و بزرگی بحیه خود بسیار شاکرم که چون بازار باسیگندم
 هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار در و دو میفرستد آنجناب بفقیر و غریب تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی بر اقم گفت در محل میانی در بود جی که بر آن سرور
 صلے اللہ علیہ وسلم آراسته بودند آنحضرت راضی اللہ علیہ و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ و السلام بانور و آراستگی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و صلوات آن از خود بر فتم چون بچو آدم رقصان
 پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند بذات عم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت توانم بود که گرا این لبلی از نیمه بیرون شو
 بساکوه و صحر که مجنون شود و حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوی اعزے مولانا
 یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و کمال رسانا و بحر مسته لبتی التمار و آله الامجاد علیہم و علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات از مقوله مولوی علیہ الرحمۃ پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 دین را بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صورت است که
 صاحب معامله آن صورت تجلی را حق می انکار و تعالی شانہ سخن بجانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند تکلیف خیالات

توفیق با اطفال الطریقه دیگر چون توفیق از اجازت تعلیم طریقت بستا که ده شده
 است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود و گوش هوش استماع نموده بعمل خواهد
 در آورده باشند که چون طالبی بارادقه پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که در آمدن مرید فرجه و سر فرجه پیدا شود و باید که درین باب راه التجانی
 اختیار نموده استخار با متعددی نمایند تا آنکه یقین بیوند که طریقه را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست
 کریمه لتجرح الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم ولالت بدیننی دار و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد که توفیقی که زره پوشیده بونی و درین من بر بند پا
 من گفت بے فرموده ایلا و حکمت طعی رانی و اقبلت بقلباک علی و اجازتی
 که بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالی منوزان وقت نیامده است که اجازة مطلق کرده شود
 تا وروا وقت شرائط را بیک مرعی دارند خیر شرط است و بهیر هم این معنی را
 نوشته است از آنجا نیز معلوم خواهند نمود با جمله سعی نمایند که آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط و اینند و سلام مولانا قاسم علی رحمه الله تعالی ازین
 ازان اصحاب حضرت خواجه قدس ستره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
 شده بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجه عالیشان از احوال اینچنین
 رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استهلاک
 است و از جمیع مقامات جذبه بفقو قدم نهاده و صفات را که اول ارجل میدید
 مالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خور از ان نور در طرف

دیگر می یابد وزیرین عرضیه نوشته اند که چنان می نماید که مولانا قائم علی
 از مقام تکمیل نصیب هست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز از آن مقام نصیب
 معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال شیخ حسن برکی وی
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیده به انابت
 و ذکر و مراقبت مشرف شده از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بهر
 یافت و بوطن مالون شتافت و صحبت مولانا مذکور میگذرا ند
 حضرت ایشان در مکتوب بے مولانا احمد رقم فرمودند که شیخ حسن از ارکان دست
 شماس و مکر و معاون معامله شما اگر فرضاً شمار اسبیل سفرے شو و نائب نواب
 شما دست التفات و توجہ در حق او مرے دارند و کوشش مبلغ فرمان گزار
 تحصیل علوم دینی ضروری زود تر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او متم
 بود و ہم در حق شما ز قنا التدر و ز قلم الاستقامہ اتھی بعد ازین مقولہ بدست
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسع شریف حضرت ایشان
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرے دارند و در
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و دیگر فانی
 باشند تا از صحبت ظاہر شو و این فقیر قلیل ازین برسبیل اتفاتی نوشته بود کہ
 اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا
 این سفر مراد بود و ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متابعت این
 امر یا ہم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست اتقیار
 لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
 نسبتے کہ ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل التہیب ہر چند کشف و مہود پیدا کنند نمی

باجمله حسب الامر سر حلقه پاران مولانا احمد شیخ محسن قرار گرفت و بافادہ و
 افاضہ پرداخت و شیوہ حضرت ایشان دستا خود را لازم گرفت
 و بمراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراق ایضاً او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و یکے از عراق ایضاً بعضی اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمود و بر آنہا
 چسبیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معانی کہ این بے بضاعت اتسلی سید بہ
 معارف شرعیہ است گو بنا بہر حکم از احکام شرعیہ در یکچہ ایست کہ وصول آ
 بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہ فی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غم تماشاگر است پناہ براو میر ویم کہ ہمہ عالم در ہست و ہست
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نامہ سید
 است زہار این قم سخن نمکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ تبر سید مدعیان این وقت
 ظاہر شما در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر می ثبات و مختصرات
 مدعیان سخن کنی گنجایش دارد اما آنچه مقرر مرقوم است ولا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این را بر فنا بسیار اصل است پس عالی و امید واری بحس مطالعین معرفت محفوظ
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب زائل گردانید حق سبحان از ہمین راہ بمقصد
 رساندنتی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عرضہ شیخ محسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال از بند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدع سخن رانندہ حضرت ایشان عرضہ اورا بفقیر سپردند تا دقیقہ مرضی
 بیند حاضر سازد و بہر یک را جوانی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ حالیہا
 کہ عرضینہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطر سے بوی نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ محب المادومی بدو اونی
 نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان
 نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر پایافتہ و از
 فضل بہر دست از انکسار و افتقار نصیب دو عوایضی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
 عبدالمادومی حضور بانستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تہ
 جل شانہ را از اشیا بصفہ تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالی میدانم اتی بعد
 ازان کہ مہما در خدمت حضرت ایشان گذرانند تہ ترقیات و حصول کمالات رسید
 و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در واقع ویرا
 باین آستان نکالت فرمودند نخست بمحبوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بچہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اول اقدام بتدیان این راہ
 را بسیار دست میدیدیم و در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن بنہایت معلول کو و نہایت
 کدام و امثال آن بسیار برنگاشته اند و بہمت بلند و احوال را چہند تر غیب نمود
 وی بہ نیاز تمام و بعضش شوق و و محبت ہر چه حاصل کردہ بود و ازان تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند و بہتہا می امیل عالی وید اجازت
 یافت و چکنند کہ از قرلے آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاہ باستان
 میرسد و در ایام ہما جرت بزبان فلم عرض احوال بنمود و جوابہا می یافت کہ ای نعم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہامی بسطاقانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی برنگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہما نزد یک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت

آن اطلاع یافتند و میعاد باز آمدن بجانہ رفتند مرید متعدد و صادق الاخلاص است
 سید محمد الشکر ماکپوری از علوم دینی بہرہ نوریست بخت بخت
 قدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل الشکر ہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازت و خلافت ارشاد رسیدہ
 بود و بعد از آن در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در آن مجلس ہمیشہ ثنائی حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رویت آنحضرت قدس سرہ العزیز بان غلبہ علیہ بود و مدتہا آنجا گذران
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان
 نوشتہ بود مذکور بود کہ سید محمد الشکر نبیان ماسوی و بعض درجات
 فناء رسیدہ و از اجازت گوئہ دادہ بہ ماکپور فرستادیم بعد از چند گاہ کے تا وقتہ
 اہل وطن بخدمت ایشان شکایت نمود و کیا حضرت ایشان بوجہ نوشتند
 سب بہو از تحمل ایندے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذرنہ
 قال اللہ تعالیٰ امرًا بحیثیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر الابرار
 من الرسل ولا تسجل بہم کلے کہ در سکونت آنمقامست ہمین ایذا و جفاست شمار
 مقام فرارید زان نمک آے شکر پرور و تائب نمک ندار و چه توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالمست پنازکی کے راست آید با صبری باید
 کشید پناہی چون فے دربارہ اجازتہ انتقال الحاح بسیار نمود و حضرت
 ایشان بوجہ نوشتند کہ مشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از ماکپور
 کشیدہ بالہ آبا و بروہ اند ہم آنجا ویرانہ اختیار کنیید و اوقات را بگذرانے جل
 سلطانہ معمور و اید و بیچ کس کارنداشتہ باشیید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبیه از ساخت سینہ بر آرید تا مقصود و مطلوب چیزی نباشد که اول نظر
گفتن، مانده شود بزعمان بگویند بشرط خفا که هر دین طریق ممنوع است باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تو انید راه تقلید را از دست ندی که تقلید شیخ
طریقت فرات دارد و در خلاف طریق او خطر باست زیاد و چه تو بسید و السلام

على من التبع الهدى ولا ازم متابعت المصطفى عليه وعلى آله الصلوة والسلام
آتی سید مشار الیه وقتیکه در استان حضرت ایشان بود و در فقه انجریه
خاص کاغذی یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زاده بزرگ قدس سره کسی مطلع نموسید
التماس نمود که این معرفت بنام من باشد و جز اجابت رسید آن اینست

بدان ارشاد که الله تعالی مدتها که سیر و ظلال دشت و وصول ثقل عین حصول
می یافت حال که وصول سهل میسر شده است حصول ثقل ندارد و کما لراه الکائن

فی ید الشخص الواصلة الیه لانصبیب الیها من الشخص الناطق فافهم فان کلامنا اشاره بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب این مقام
دانسته دین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند و در جهان با نحو از پیر زاده و آن

مداومت بران بازگشت بفضل جملین صل علی عیان قی همه حسان و اسلام علی
من التبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و اول آن

حضرت قدس سره تعلیم طریقت مجاز نیز کرده و دیده و خلق بسیار از وی بفضیله رسیدند
و صاحبان اذواق و مواجید و دلوله و سرور صفت و نقره بسیار داشت و اکثر
شب بگریه و زاری بسر برده خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار

تلاوت و اذکار و اوقاف و شغال هموردی یکی از قربای تابعه قریبه بسر بند سکنت
داشت و بعد از هر چند روز بقبیل عتبه علیه رسید و باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روئے البلیس را دیدم و خبر بازو پرسیدم ناچار شکر آبی راستی را و انمود در میان پرسیدم که در یاران ماکیت که در وتر انصوف کترست گفت حاجی خضر پنجاب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمتہ اللہ شیخ احمد و پینی دین موضع سیست از مصافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان قدس سرہ بسلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ تلذذ گذرانندہ بود و خدمتہای سجا آورده بعد از ان بتقریب بیبر بانپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم محمد بن فضل اللہ قدس سرہ الغریز تعلیم ذکر گرفتہ بود مدت مدید در خدمت آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد دیاقتہ بعد از ان کہ باگرہ رسید حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بلازست آنحضرت مستعد گشت و ذکر این طریقہ علیہ آرا آنحضرت بگرفت و در خدمت ایشان بود آنکہ حضرت سیدی سندھی را خلافت دادہ بیبر بانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان اللہ امرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتمزم ہمین ذکر طریقت و صحت شد بعد ازین قضیہ پرسیدند بکرے کہ فرمودہ ایم منتقال بینماے گفت چند گاہ بان مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم بہتر گرفته ام و لذتے دیگر یافته ہمین منتعلم اگر چه از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ و حضورست از ہر جا رسد ملتمزم آنش مبارکست بعد از ان باز باستان حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از انہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی الله عنه در عرفیه سوال کرد که با وجود کهن در خود حاکم
 نمی فهمد و طالب را ذکر و ادم از آنها احوال با ظاهر شد چه باشد و از سر ذمبول
 با وجود دوام آگاهی نیز رسید آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
 مقوله بوسی نوشتند که آن مکتوب شانزدهم است از جمله ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعدا و کنا
 بنظور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند و درک احوال نموده اند و مولانا را
 نیز ولالت تعلیم حصول احوال ستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
 علم با احوال دو نکته دیگر است جمعی را این علم بدینند و جمعی را نه هر دو از باب اول
 اند و از مقوله ثانی بر نگاشته اند که آگاهی عبارت از حصول باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانة شیه علم حضور است که دوام لازم است هیچ
 شنیده آید که شخصی در وقت از اوقات از نفس خود غافل گردد و در ذمبول
 نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذمبولی در علم حصولی متصور است که مغایره
 در میان است و در علم حضور در آن متصور است از آنجناب بر تے
 در اگر در گوشه فقر و نامرادی بافاضه طالبان بود و جذب و بیخودی این کابر
 از و در میدان می بود یکے از با ناظم اغنیا که بوسی اخلاصی درست کرده
 بودند و ذکر این سلسله از وی گرفته می رایه بنگال بر دو شیخ در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار بغیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضع سست میان کابل و لاهور که از استخاری
 بکشیمیر جدا کرد و مشارالیه ازان حد و دست از قدری یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علییه و جذبات قوییه در او اول حال بسیاسی و طلب
 حق بر آمده چون در سهرند رسید و بدالات معنوی بلازمست شریف

پیوسته بجز و حصول دولت حضور جالش و گر کون کشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیای اثر باندک فرصت اورا ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند جمیع از ساکنان و خلق بسیار از اهل آن دیار از وی توبه ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران در ان خلوتگاه بار بود
 و بعنایتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ بیاران خود می آمده باشند
 و بچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لامبور تشریف داشتند
 با جمعی از مستر شدان بعقبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 یوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضله از مقتدرایان دیار سندیله از مشارالیه
 تکفین ذکر این سلسله بر داشته بود و بعد از آن طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطیفها
 با او نموده اند و شیخ عریفه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقع را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
 واقع اینست میگوید بنده بمقدار امیدوار بر رحمت حضرت زلفان
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولود
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطن حضرت با او
 الزیاد قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرچندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلندین ذریب رنگ گویا در مراقبه نشسته
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته دست بنده داده و توجه عالی ببلغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
 ولدی و خلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور و انت من توسل
 بک ایضاً مغفور و اقرب بحبیب مولانا کریم الدین بنی اسلام انتہی و این صحیفہ
 واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام در ویشے کہ در سکر توحید و جو و خیالی
 بود و فرستادہ بود و سفارش نمودہ در ویش کہ اور ازین مقام بر آرزند حضرت
 ایشان آن در ویش را از ان مقام گذرانندہ بمقام عالی رسانیدند این رقمہ را
 بشیخ اسحاق مرسل داشتہ است ب احمد شکر و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مکتوب
 شریف کہ مصحوب رحم علی در ویش مرسل داشتہ بود و نرسید چون بنی
 از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید و رکافت علیحدہ واقعہ کہ سئے دادہ بود
 نوشتہ بود و نذر مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات بہترا
 است سعی باید نمود کہ از قوت لفظ آید و از گوش باغوش رسد امر و نہ تدارک
 تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمر و ہ بہ تسویف و تاخیر نباید انداخت
 حضرت خواجہ اصغر قدس الشہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعہ از در ویشان بودیم نحن
 از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولعت نہادہ اند و میان آمد کہ اگر میسر شود
 در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ چہ باید طلبید ہر کسہ چیزی گفت چون فوت
 بہن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
 میسرست بعضی از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب در ویش رحمت
 فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع کرد و اما و شیخ کریم الدین
 چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود پشیمانویسند در ویش رحم علی
 نیز باصلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست رہنا ہم لنا نورنا و اعظم لنا
 انک علی کل شیء قدیر و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاہوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخوہ باقی بحق ویرا بخدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستادہ اند
 کثیر المراقبہ والعمادۃ ست روزے در حالت ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتم نہ کہ آن دار جبرائیل است
 نہ دار عمل سے کہے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی از صاحب
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نمازین سجدہ حالتے سے میدہد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت بشہر فاخرہ بخارا صمانہما اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلاء یا برسبیل تجارت رفتہ بودم و در سجدہ مناک کہ از اکنہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است بنماز میرفتم و بعد از اداے حلوۃ عشر بنوافل شتغال
 مینمودم یک شب خادم سجدہ مرا گفت دروازہ سجدہ سید ہم بجانہ خود رفت
 نوافل بگذار و این معنی را بختونت ادا نمود بہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سو و اگر ہندک
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فراوان نمود و عذر
 بسیار خواست از وی شنووم کہ گفت در ان ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی زیارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے واد در خلوتی از ایشان ستر
 از ہمہ تو اضع را بان پیرے رسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک چمن پیادہ و آزادہ مرا
 پلاس پوش زندہ بردوش و رکوعہ برکت متوجہ سفر مجاز شد و با آگہ جمع از حجاب

حضرت ایشان دوستان او که در راه بودند میخواستند او را برادر و راجله طوعاً و
 اعتقاداً و معاوین باشند و بآن التفات نمود و چنان به آزادی و بیزادی تمام
 برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حریم مستوجب زیارت فرات
 شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه عرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
 را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با خرقه صد پیوند دل صد پاره سه
 گرم بهر دیار و در جستجوی نرم طبل سراغ یوسف خود کو بکوز نم پختنی نمائند که غیر ازین
 جماعه مذکور هیچ چندین من از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
 و صاحب فضل و آداب نیستند و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
 نیز یافته اند چون مولانا مانا الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد حریری که از شاخ
 شهور این دیار است ترک تخیث نمود و بلازمست حضرت ایشان سیده
 و بهره بارده و خلافت یافته و شیخ داؤد ساکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
 و شیخ محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
 محمد هاشم خادم و مولانا غازی توکجرانی و صوفی قربان جدید و سید باقر ساکن پور
 و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بهندی و مولانا حمید
 احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال بهر یک معجب
 تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آن جمله اند که بطریق
 از اهل سپاه اند و بعضی از ارجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
 آنها صدور یافته چون خواجہ محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد خرتی و مولانا
 عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
 که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطریق
 کمال اینها دست و ذوق و حال اینها معلوم گردد و در اتم اینخروف گوید

انکسار

سید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بنایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از طوالت
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این سخن در مفرغه دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظو حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 بتعلیم طریقہ چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحب
 آنحضرت بفقرو انزو او خمولی جیان بوده اند که اکثر خادمان آستان ہم از
 کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعه عظیم ویدہ بلارست
 رسیده بہر پایانته و بوطن شتافته بہت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روز
 و سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم کہ چینی شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چینی ست اما ان درویش از نواحی
 بلخ بود نہ از بخارا و تبسم نمودند و ان حکایت اینست کہ درویشی از نواحی بلخ
 در واقعه ویدہ کہ تابوت شکر و حاضر آمدہ و جمع کثیر از گذشتگان اکابر و اراکین
 چون خواجہ عبد الخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و شاکم رحمہ اللہ تعالیٰ حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر نذرائی گوید سن در ان میان از بزرگی پرسیدم کہ میت
 کیست و این اعزہ انتظار کہ دارند گفت کہ این میت از اقطاب بود و این
 اعزہ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازہ
 نماید ناگاہ عزیزے گندم گون بلند بالای و مویہ کذا و کذا و آرد ہمہ تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازہ را برداشتند از یکی پرسیدم کہ نام
 این عزیز چیست و در کدام شہری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سر ہندی باشند صبح آن روز ان درویش ہوشیار دیوانہ وار

تص

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت راه کلیه که در راه
 دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاه
 در خدمت بوده بهر ناگرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و زود بطن منخص
 گردید و هر کجا هست خدایا بسلامت وارش بنده و ایضاً این حقیر میگویی
 بدر ویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انگسار و شیوه حیرت برو
 غالب بود و در روز دیدمش که بر برگه خنک چشم دوخته فرود رفته بود پرسیدم
 که اینمه توجه بان برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 میدیدم ناگاه در و عالم برین نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد و فقیر در تعجب فتر
 از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نوحه سواد و کجا
 شب بعد از تجدد روح حضرت زبدۀ التاخرین خلیفه صدر الدین که از
 خلفا حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه
 کبریه راز آنها دیدن مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بنری که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد دلالت نماید خوابم در بود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
 ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیزین فقیر را قم گوید و مسجد جامع بر پانپور و
 گوشه نشسته راه آیندگان مسجد رسیدیم که بناگاه در ویشی ثرو لیده موسی
 پیر بن چاکه شوریده که آثار صفا و الف و انزوا و انکسار و فنا از او هویدا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرانا چار از مسجد با استقبال او کشید
 بعد از مخالقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله بر انا سلوک و
 جزائر غیر ذی نفع باینجا میسر گفتم غم کجا داری اگر چه غبتش بستر حال مینمونه

تا چار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
 از سلسله نقشبندیه از سرهند باگه تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
 و اشک حسرت از شرکان بیاریدم و زاویه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
 که تو بوی گلشن جان میرسد چنانچه گفت بقریب از وطن خود بد استلطنه آگره
 آمده بودم درین میان یکے ذکر خیر حضرت ایشان کرد و شب ببلازمت شب
 رسیدم و التماس تعلیمم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن تلقین نمود
 و نظر محبت فرمودند نسبتی و حالتی مراد گرفت که دیوانه دار همان شب
 برآمده و بجزایر و صحایس افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفت و چه می بینم چنان در دهر برین بگذرد
 روزی که در صحرا بر آهوی بگذرد و یوز پنجندین سال بدین منوال دران بودی
 بشکستگی و نامرادی بسو بروم اکنون هم از راه پلایان و کوهستان بقصد مذکور
 میرسم و دیگر ازان پیر دستگیر و راه نمایی به غریب و فقیر سلمیه الشخبری ندانم
 که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید الطهرین صلی الله علیه و سلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بجدست استستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابریه قافله نشانی
 او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اخرا اند شما بان جماعه فوق
 میشود از کلام من دریافت که در انحقا و توکل و تبتل او خلل خواهم افکند نه با به
 از نزدن بیرون رفت و بعد ازان نهی را دیدم و نه از احوال او خبری
 شنیدم ع بهر کجا هست خدا یا سلامت وارش پذیر این فقیر
 سید تاجری را دید که بمصدق رجال لالهیم هم تجاره و لایع عن ذکر الله

و بعد از پریشانش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مزایقه مامور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شایسته و اران حضرت
 نیز نظریه عنایتی یافته گفت وقت عشا می بود که ایشان را لازم است نمود
 متوجه او ای فرض بودند بجای پریشانش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من اندازه و کفایت گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام سنی و پیغمبر آن ازین در بوزه دارم
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتیم آری دست مرا گرفته گفتند و چنین ما را از نماز
 فارغ شویم چون شستم خود را بشویوه دیگر باقیم تا آنکه خود را بنیایتم و روش مرا چنان
 گرفت که از بابک نماز صحیح بخوانم روزش در اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت علمایان استمان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقمه حلال است و سبب نفقه عیال آنرا گذار و دیگر با بعد ازین در حق
 تو چه خواسته اند و رغبت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کردی
 یک کخطه عنایت تو لے بنده لواژ بد بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز پاره و نیز سیدی
 صاحب دلی از قبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یکی از
 بلاد و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بچشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلشک
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد که آینه دیگرے در رسد و
 خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که در کنار بازار بازار گانے چند که
 سپاهے صلح ز ایشان بویو ابو و فرمود آمده اند نزد آن جماعه فتم و سلام کرد
 و بنشستم پیش آنکه من بسخن آیم که از ایشان آثار کثرة آمده و دلشک

درین مشایخه نموده از ستران سوال کرد و باعث را در میان مناسبات
 سائل آه سخت از دل یک کشیده و سر بگریبان فرو برد و دیدم که ستون میشد
 تا در چهره اش تغییر تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در مجلس اندوز بجز بر پا
 مبارک پیچیده چنانکه ما سه پیر امون گنج حلقه زنده یک شب
 دیوانه باز سخن گفت پس چکر دم تا سزاوار تو ام پاکت زنجیرش تو در
 گنج خراب بگنج بهمانی من تو ام پدر ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده آید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم بر جستم و با من بشوق تمام معانقه نمودم و گفتم
 من درین بلده خانه دارم ملتس آنکه ساعتی بفقیر خانه قدم رنجه ننمایید
 تا لحظه در خدمت تسلی خاطر محزون و هم قبول کرد و چون بیاید در خلوتی
 از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
 نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی و نسبت با جمال بیان احوال خود را باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریه از قرایه تابعه پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابجن رضی اللہ عنہم محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه
 ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجد و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره را
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمود

سبس

که در ظاهر نیز پیر یا راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
 از مشایخ وقت بفرمایند خدمت او برسم فرمودند در امر بندگی غیرت نیست
 جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بر دند صباح آن
 روز بصدور و سوز بتوجه ایشان شدیم و حقیقت واقع را معروض
 داشتیم التماس عنایات نمودیم و تعلیم ذکر فرمودند و بجزبه و احوال
 بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
 ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسی از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیده فرمودند ای فلان میری و نزدیک باغ حافظ رحمت
 زیر فلان درخت جمع از فقیران را ایستاده اند و بعضی کوکنار
 می‌مانند و بعضی بنگ می‌سایند درین میان مردی زنده پوشی چنین
 و چنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاہر با ایشان است و یعنی
 بری از ایشان دعا با او میرسانی و سیگولی فقیر خانها قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و همان نشان که فرموده بودند جمیع را زیر آن
 درخت یافتیم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا دیدیم نمود و پیش از آنکه من
 تبلیغ و عانمایم نام حضرت ایشان بروه گفت خادم ایشان گفت علی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب همچنین باشد و بان بنشینان گفت
 ما درین شهر یاسی داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه و آمده و تعبیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعبیل و خفت می یافتیم تا
 آنکه ساعتی بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدیم رسیدن ما
 همان در آمدن ایشان از خانه همان و بان در پیش رسالت سخت نمودند
 او دست او را گرفته بستیم که در میان و سینه بیرون و درون نهادند

ایشانده با هم نشستند و دو سه حرفی با هم گفته بیشتر سخاموشی گذرانیدند درین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر و دیده طرفه را پر آب کرد و آورد و چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بیم که حضرت ایشانند گفتیم ما که بعد از رفتن
 من بر لای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
 متبدل گردیده چون بسوئی که عزیز دیگر نشسته بود رفتیم که آب بدست
 او پدیدیم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
 بیعت مشاذه این حال بر دیوار کعبه زوہ بخود بهاندم چون بخود آمدیم نماز
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر خاسته بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان سمع و آری کنون چون ترا از
 حرمیان و عاشقان ایشان دیدیم بسمع تو رسانیدم را وی گوید بعد از استماع
 سم گذشت او با خود گفت آنچه از قضیه جس و قید حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلان صادق القول
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان
 درویش و بی پر بزرگوار خویشش اعتقاد و گیر حاصل شد محقق نماید
 که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند چنین احوال
 و اقوال چیرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان
 بوده اند و با هم آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنانرا آزاد گیرها
 در فتنه های روس داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبدالمومن لاهوری که فاضل بوده در اقم نزد
 مومی طایفه در فتنه چند از مشکوٰۃ و در فتنه چند از مطول گذرانده
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسی کہ جناب استانی و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برد و گفت کہ او فلان شخص را خلافت
 داده است و بظان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثری
 و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نیگردد مولانا
 گفت مخبر و مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پر دستگیر ہے بردہ شود و گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دوشن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما اب را غدر و در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنوادم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دوشن را تعلیم طریقت بلوکیے ازان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مرے ام طالب العلم چین و چنانچہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لینت و خشونت عذر کی گفتم ان سائل از سر
 وانی شد بل بیشتر احکاح می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بہ شاہرہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر و اکتم و رگوشہ مسجد او را بروہ تو
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم ہر آنستے و حالتے عجب فرو گرفت و آنی متعلم را کیفیتے روی
 داو کہ بہمان مست و بیخود برون رفت دیگر از وسے نام و نشانی
 نیافتم باجملہ اگر یک یک از سہ تہذیبان ایشان و سہ تہذیبان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم کرده و بتطویل انچه در این تقدیر زیر کان سعادتمند
 را بسند است بس کتم خود زیر کان را این بس است به انگ
 دو کرده اند اگر در ده کس است به حق سبحانه برکات آن شخضت و
 فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانند و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد
 و این کترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته و دران
 جهان در زمره ایشان محشور گردانند و بحق اهل الزناد بهرح هر یک ازین
 دو بزرگ قدس اللہ ستر بهما سه رباعیه بسلاک نظم کشیده
 جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه اختتام آن بیکر و اندر

رباعی

بقطی که ز رازش الفس آفاقی است	نیم نظرش بزار دل راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چونام خویش با حق قی است

ایضاً

باقی ز فتاویست لعل مذاب	کلمه ز حدیث سوز او سیج کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه	بشنو سرفناے اور ادویاب

ایضاً

باقی که از و مرده بصد جان سد	مفلس زورش بکنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ بند آوردش	کاین خانه بزیر نقش بندان سد

ایضاً

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم	از ساقی باقی ستدین راح قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	برزخ بیان احد و احمد مسیم

آن قطب کہ ہم عاشق ہم مشوق آن سایہ کہ از احمد مرسل نہفت	بر جوہر اسرار نبی صندوقست ظاہر شدہ اینکہ احمد فاروقست
---	--

ایضاً

ازو شد دل افسردہ زندان تازہ از خانہ بے رنگی احمد شدہ است	چون زابر چمن غنچہ خندان تازہ نقش ویرین نقش بندان تازہ
---	--

الہی بحق بنی فاطمہ
کہ بر قول ایمان کنی قائمہ

بر خاتمہ بنازم کہ اشارات نوشت بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب	از آغاز و توسط و نہایت نوشت بر دل ہو زبدۃ المقالات نوشت
---	--

خاتمۃ الطبع

المنتمہ لندکہ کتاب فیض انتساب السمسہ بزبدۃ المقالات کہ در ضمن احوال
برکت اشتمال خواجگان بلند مکان است چہا اسرار و غوامض قرانی کہ از پرودہ
خفا بنصتہ شہود و در جلوہ گر شدہ اند ساکنان را اخیر جلیس ست و گوشت
نشینان را نیکو انیس۔ صاحب نظرے باید کہ از وقائق و نکات
این خطے وافی بر وارو۔ در مطبع عالی جناب منشی نول کشور صاحب
سی۔ آئی۔ ای۔ واقع کانپور عرسہا المنذ عن نشر الذہور۔ باہتمام
منصرم باکمال منشی بھگواندیال صاحب سلمیۃ المتعال در ماہ جنوری
۱۹۰۹ء عیسوی بار اول حلبیم طبع در بر کشیدہ منظوم نظر
نظار گیان مشتاقان گردید

قطعة تاریخ طبع کتاب هذا از اسوه سخنوران غلب اللسان
 افضل الامثال والاقران مولانا محمد حامد علیخان حامد خلف اکبر
 حافظ غلام علیخان شاه آبادی منظرها اللہ المادی افسر صحیح مطبع هذا

طبع گشت بجز زبده المقالات است
 نوبت کلام که بر تاش از محالات است
 بحکم نشانی که ذی کمالات است
 بلند کبریه و عالی صفات جو شرف است
 کسیکه بر او است بسخشن اوقات است
 مقام شکر گذار حق و هم سبایات است
 مگر که شرف لطفش و عنایات است
 همیشه برت والاش صرف نصیات است
 فزون ز حد شمارش همه کمالات است
 که این کتاب بمقدس ز انتخابات است

عریق بحر کثیر چون شوم حسام
 کلام صوفی صاف نیست پر مذاق لذیذ
 جو گشت طبع فضل خدای عزوجل
 نول کشور که مدوح هفت کشور است
 غریب پرور و عالی هم رفیع الشان
 هر آنکه است نیکخوا را و بدل او را
 کنون که نیست درین پیچیده هزار عالم
 کدام طبع که همیشه مایل نیک است
 برون ز حیرت هر چه است او صافش
 غرض که فکر نمودم بسال طبع این

نوشت خامه من در صرف منقوطة
 بسال طبع که از عمدة المقالات است

شاه
 ایضا

که از ماه مشهور شد تا بهماهی
 که مقبول محسوب باشد آگهی

پشین طبع شد در تصوف کتابی
 و عاییه تاریخ طبعش نوزدهم

فہرست کتب اخلاق و تصوف موجودہ مطبع مقام کانپور

لطائف معنوی - شرح مثنوی مولوی روم مطبوعہ مطبع کانپور -	گلستان نثر - شیخ سعدی شیرازی - فرنگ گلستان - تصنیف مولوی عبداللہ الموسوی -
مکاشفات رضوی - شرح مثنوی روم از مولوی محمد رضا -	گلستان مترجم - ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے - شرح گلستان مصنفہ مولوی محمد اکرم ملتانی ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی ریاض علی -
اسرار الاولیاء - از حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمت اللہ -	اخلاق محسنی - تصنیف ملا حسین واعظ - گلستان حکیم قاضی بجواب گلستان سعدی قابل دید ہے -
مجموعہ مثنویات - فرید الدین عطار - حسین سائل ذیل ہیں - جو اہل ذات میلاد الہی نامہ - فنکار نامہ - منطق الطیر - دلیل نامہ از بہت الاحباب - مصباح الفتوح بے سہ نامہ -	بوستان - جلی قلم مانند نسلم اوسط قطعہ لائق دید ہے - بوستان - سہ مصرعہ تین وحاشیہ بین مصرع بین -
تحفہ محمدی - مولانا خواجہ امیر الدین عرف پگلی دال حکایات و مواظب عارفانہ بین بقلم نہایت جلی و خوشخط -	ایضاد و مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی - مثنوی شاہ شرف - از شاہ ابو علی قلندر عارفانہ مضمون -
مطالب شیدی - مصنفہ شاہ تراب در طریق مجاہدات باطنیہ - مثنوی سلسبیل - مصنفہ حکیم نور حسین فیض تخلص -	مثنوی معنوی مولوی روم - چار مصرعہ ہر سہ دفتر تشریحی - شرح مثنوی بجلوم روم شرح حال اللہ ہے
الذوار محمدی - مصنفہ محمد امیر اکبر آبادی در بیان فرقہ اہل اسلام -	

اخلاقِ ناصرعی مشہور علمِ اخلاق کی کتاب۔
 اخلاقِ محمدی مصنفہ محمد علی یزدی علم
 اخلاق میں۔
 مصباحِ الہدایت - ترجمہ عوارف مشہور
 کتاب ہے۔
 رسالہ ہدایۃ المؤمنین - معظمت میں۔
 سرو و العباد - شرح قصیدہ بانٹ سواد۔
 عجائب العشق - بانقا و مطبوعہ جدید۔
 ایضاً بانقا و تصنیف میر سلطان حسین
 نیرہ شمشاد امیر ترموگورکان ہر نظم و نثر۔
 سندرنامہ مصنفہ حضرت فرید الدین عطار
 تصنیف میں۔
 بہارستان جامی - بیجا ب گلستانِ ہندی
 کیسیا سے سداوت - فارسی از امام
 محمد غزالی رح۔
 حدائق العشق - مصنفہ ملا رضی در
 تاثیرات عشق۔
 اخلاقِ جلالی بخشی از ملا جلال الدین خجندیہ
 دو الی علم اخلاق میں نہایت مختصراً۔
 منطق الطیر تصنیف فرید الدین عطار
 تصنیف میں۔

نظمِ اسم اللہ الہی - شرح قصیدہ ہدایۃ الی
 انصاف میں۔
 گلشنِ اسرار - تصنیف مولوی ابوالخیر
 و تصنیف۔
 مستنوی بزم وصال - عرفان میں مصنف
 شاعر اہل زبان ہے۔
 می بابک شنید - تراوی محمد علی فرحت
 کی تصنیف و بالیف کیسی پاکیزہ عمدہ اندرز و
 انصاف سے انتخاب ہے فی الواقع می بابک شنید کا
 لائق کلام ہے ہم ہائے ہی کتاب ہی۔

کتاب اخلاق و تصنیف از دو

جامع الاخلاق - ترجمہ از دو اخلاق جلالی
 از مولوی امانت اللہ۔
 نکات احسانی - از مولوی حکیم احسان علی
 مرحوم و کیل گوٹنٹ۔
 مجموعہ صفات انسانی مصنفہ لالہ بی
 صاحب سری بیدہ بی بی کے برائون سے
 انسان کی صفات ہیں۔
 ذخیرہ سداوت علم اخلاق میں تصنیف لالہ
 بی بی صاحبہ بھامنی بلا سزک کی دو فصل
 اول و آخر کا ترجمہ۔

آخرى درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
